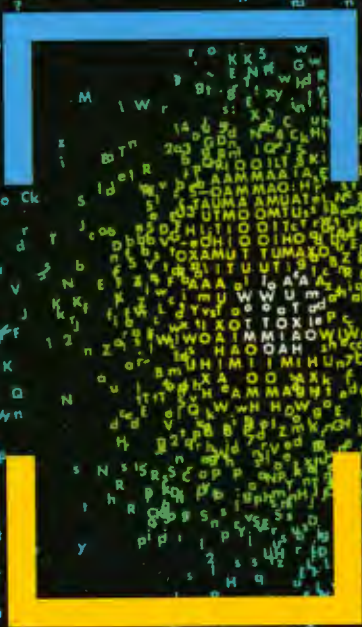




کار و کسب کتاب

گذشته، حال و آینده نشر
نیم قرن تجربه های ناشری بزرگ



جیسن اپستاین

ترجمه نازنین قائم مقامی فراهانی



این کتاب یکی از بدیع ترین آثاری است که درباره نشر به زبان فارسی انتشار می یابد. **جیسن اپستاین**، طراح کتاب های جیبی و یکی برجسته ترین ویراستاران بزرگ ترین موسسه های انتشاراتی جهان، در این کتاب تصویری زنده، پر نکته و بسیار آموزنده از گذشته، اکنون و آینده نشر ارائه داده است. او از تجربه های دست اول خود سخن گفته است و خوانندگان ایرانی با این کتاب می توانند به پشت پرده نشر بروند و ناگفته های شنیدنی و بسیاری را از زبان **جیسن اپستاین** بشنوند. این کتاب به شیوه ای مستند نشان می دهد که رابطه میان زندگی و تاریخ روشنفکری تا چه حد با نشر کتاب پیوند دارد و چرا بدون تاریخ نشر نمی توان تاریخی درباره روشنفکری و نیز بسیاری از گوشه های فرهنگی نوشت.

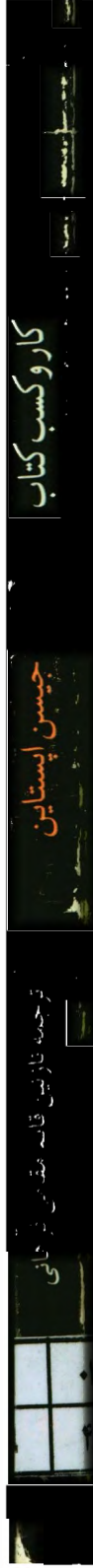
کار و کسب کتاب نه تنها اثری سودمند برای ویراستاران و ناشران، که کتابی بس خواندنی برای نویسندگان، پژوهشگران، کتابداران، روزنامه نگاران، همه کسانی که در مراحل تولید کتاب نقش دارند، و نیز همه خوانندگان علاقه مند به مسائل پشت صحنه تولید کتاب است.

۱۰
۴۶



موسسه انتشارات ققنوس
دفتر و نمایندگی دائمی: تهران / آج انقلاب / روبه روی
رئیس‌جمهوری غریبی / شماره ۲۰۰ / کد پستی ۱۳۱۲۷





کار و کسب کتاب

حسین ایتائین

ترجمہ نازنین قاسمہ مقدمہ شرجانی

کتاب

1



V9F11

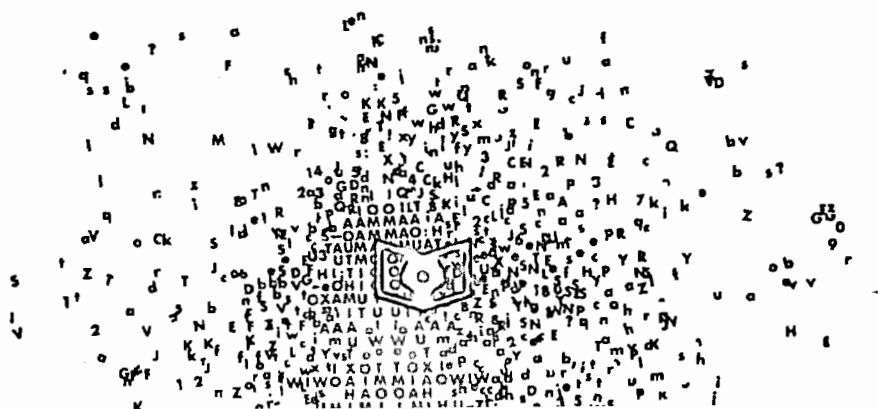


111111

کار و کسب کتاب

گذشته، حال و آینده نشر
نیم قرن تجربه های ناشری بزرگ

جیسن اپستاین
ترجمه نازنین قائم مقامی فراهانی



اپستاین، جیسین	Epstein, Jason
کار و کسب کتاب: گذشته، حال و آینده نشر /	
نوشته جیسین اپستاین؛ مترجم نازنین قائم مقامی	
فراهانی ... تهران: قدیانی، ۱۳۸۲.	
۲۰۰ ص.	
ISBN 964-417-690-1	
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.	
Book business: publishing	
past, present, and future.	
عنوان اصلی:	
۱. نشر و ناشران -- تاریخ -- قرن ۲۰ م. ۲. نشر	
و ناشران -- آینده نگری. الف. قائم مقامی	
فراهانی، نازنین، ۱۳۳۵ - ، مترجم. ب. عنوان.	
۲ کی ۲۸۰ / الف ۰۷۰ / ۵۰۹	
۱۳۸۲	
کتابخانه ملی ایران	
۹۱۸۴-۸۲ م	

تهران، ص. پ: ۱۷۹۳ - ۱۳۱۴۵

دورنگار: ۶۴۰۳۲۶۴

تلفن: ۶۴۰۴۴۱۰ (خط ۵)



موسسه
انتشارات قدیانی

کار و کسب کتاب	♦
جیسین اپستاین	♦
مترجم: نازنین قائم مقامی فراهانی	♦
طراح جلد: مهنوش مشیری	♦
آماده سازی: بخش فنی و هنری	♦
زیر نظر شورای بررسی	♦
چاپ اول: ۱۳۸۲	♦
تعداد: ۱۶۵۰ نسخه	♦
شابک: ۹۶۴ - ۴۱۷ - ۶۹۰ - ۱	♦
ISBN: 964 - 417 - 690 - 1	♦
کد: ۸۲/۷۱۳	♦
چاپ: چاپخانه قدیانی، تهران	♦
کلیه حقوق محفوظ است.	♦
۱۵۰۰ تومان	

یادداشت مترجم

کار و کسب کتاب یکی از مهم‌ترین کتاب‌های سال‌های اخیر در زمینه نشر است، زیرا نویسندگان آن جیسن اپستاین یکی از بزرگ‌ترین ویراستاران جهان، منتقدان ادبی و خادمان نشر به شمار می‌آید و خوانندگان را با تجربه‌های مستقیم خود دربارهٔ نشر کتاب در عصر تحول الکترونیکی آشنا می‌کند.

جیسن اپستاین طی نیم قرن گذشته به یقین سازنده‌ترین دوره نشر کتاب ایالات متحده را رهبری کرده است. هنگامی که در ۱۹۵۲ به عنوان ویراستاری جوان در دابل دی کار می‌کرد، کتاب‌های جیبی انکر را پدید آورد که بعدها منجر به انقلاب کتاب‌های جیبی با کیفیت خوب و رونق تجارت آن شد. در دهه بعد او یکی از بنیانگذاران نقد و بررسی کتاب نیویورک بود. در دهه ۱۹۸۰ کتابخانه امریکا، ناشر صاحب نام آثار کلاسیک امریکایی و فهرست برای خوانندگان را ایجاد کرد که پیش درآمد فروش کتاب به وسیله رایانه بود.

در این کتاب، نویسنده از بحران جدی که امروزه کار و کسب کتاب با آن روبه‌رو است سخن می‌گوید، بحرانی که بر نویسندگان، خوانندگان و ناشران اثر می‌گذارد. او به صنعتی که به گونه‌ای بنیادی متحول شده می‌نگرد، صنعتی که به

همان شدت در کتاب انقلاب ایجاد خواهد کرد که پنج قرن پیش اختراع حروف چاپی متحرک موجب شد. او اعتقاد دارد: «امروزه کار و کسب کتاب در آستانه دگرگونی گسترده‌ای است، دگرگونی که برای بروز نوآوری نوید فرصت‌های بیشتر می‌دهد و متضمن آزمون و خطا و پیشرفت است. خیلی پیش از اینکه نیم سده دیگر بگذرد، این صنعت به نسبت آنچه من در پنجاه سال گذشته با آن سر و کار داشته‌ام، به شکلی تغییر خواهد کرد که بازشناسی‌اش تقریباً دشوار خواهد بود.» به نظر او داستان‌سرایان آینده و خوانندگان‌شان می‌توانند به هنگام فراغت، از راه شبکه جهانی وب به هم مرتبط شوند. با اینکه موجب تعجب است، اما نظر امیدوارانه و محتاطانه او این است که صنعت نشر که صنعتی کوچک بود و به گونه‌ای سریع رشد کرد و تبدیل به کار و کسبی بزرگ شد، بار دیگر با معجزه اینترنت تبدیل به کار و کسبی کوچک شود. در همین حال اپستاین معتقد است: «فن‌آوری‌های جدید، گذشته را نمی‌زدایند، بلکه بر مبنای آن ساخته می‌شوند.» در مصاحبه‌ای که درباره این کتاب با او انجام شده اظهار امیدواری کرده که کتابخانه‌ها با به کارگیری منابع رقومی (دیجیتالی)، کتاب‌ها را به بهانه اینکه جاگیر هستند، از رده خارج نکنند. به نظر او لوحه‌های گلی سومری، امروزه نیز هنوز قابل خواندن هستند، اما هیچ‌کس نمی‌داند منابع رقومی تا چه مدت ماندگار خواهند بود و به ماندگاری آنها نمی‌توان اعتماد چندانی داشت. او امیدوار است کتابداران منابع چاپی خود را حفظ و نگهداری کنند و از منابع رقومی به عنوان مکمل استفاده نمایند.

اپستاین سال‌های بسیار سرپرست هیئت ویراستاران رندم هاوس بود. او نخستین کسی بود که جایزه ملی کتاب برای خدمات برجسته به ادبیات

امریکایی را دریافت کرد و جایزه گرتیس بنجامین را از سوی انجمن ناشران امریکایی برای "ابداع شیوه‌های نو در نشر و ویرایش" از آن خود ساخت. اپستاین ویراستار بسیاری از داستان نویسان مشهور نظیر نورمن میلر، ولادیمیر نابوکوف و فیلیپ راث و همچنین تعداد زیادی از نویسندگان آثار غیرداستانی مهم بوده است.

ترجمه این کتاب به پیشنهاد استاد ارجمند، آقای عبدالحسین آذرنگ انجام شد، استادی که خود نویسنده، مترجم و پژوهشگر مسائل کتاب و نشر است. ایشان با تألیف و ترجمه کتاب‌ها و مقاله‌های گوناگون، تدریس، راهنمایی پایان‌نامه‌های دانشجویی، ایراد سخنرانی و انجام مصاحبه‌ها در راه بهبود وضع نشر کشورمان می‌کوشد. استاد طی چند سال گذشته، مترجم را در مسیر آشنایی با مسائل نشر قرار داده و مشوق او در کار ترجمه بوده است. کتاب حاضر را با دقت خاص خود ویرایش کرده و نکات زیادی به مترجم آموخته است. بدین وسیله از این بزرگوار سپاسگزاری می‌شود.

امید است هدف از ترجمه این کتاب که آشنایی با وضعیت نشر در کشوری پیشرفته به نقل از فرهیخته‌ای در نشر است، برآورده شود. آشنایی با تجربه‌ها و آزمون و خطاهای دیگران به احتمال زیاد در ارتقای وضعیت نشر کشورمان مفید خواهد بود و برای ما نیز فرصت‌های بیشتر برای بروز نوآوری و پیشرفت ایجاد خواهد کرد.

مندرجات

۱۱	 دیباچه
۱۷	 فصل اول: صدای سنگریزه‌ها
۵۵	 فصل دوم: جوانی ولایتی
۸۳	 فصل سوم: رؤیاهای از دست رفته
۱۰۹	 فصل چهارم: بدرود با آنچه بود
۱۲۷	 فصل پنجم: نبردهای فرهنگی
۱۴۱	 فصل ششم: بیشه‌زار دنیای دانشگاهی
۱۵۹	 فصل هفتم: دوران جدید

دیباچه

مدت‌ها پیش از آنکه کتاب به عنوان شیئی مادی وجود داشته باشد، داستان‌سرایان داده‌های ضروری را در قالب روایت برای نسل‌های بعد بر جا می‌گذارند. همانند آنچه در اُدیسه^۱ آمده، با اندرزهایش به دریانوردان و شوهران، یا اخلاقیات و حکمت علمی موجود در عهد عتیق^۲ (تورات) و افسانه‌های مشابه قومی. حتی پیش از آنکه زبان، به معنایی که مراد ماست به وجود آید، داستان‌ها باید با ایما و اشاره‌های آهنگین، همراه با آواهای معنادار برخاسته از کوبیدن سنگی به سنگ دیگر یا صدای ضربه زدن بر تنه درخت توخالی، مانند طبل، یا از راه دمیدن در شاخ حیوانات، و به صدا درآوردن رشته‌های سیمی که به گونه‌ای اپراهای نیاکانمان بوده‌اند، نقل شده باشند. شعر، که بیان آهنگین است، دیرینه‌ترین صنعت ادبی قلمداد می‌شود که به آسانی در ذهن ضبط می‌گردد و خوانده می‌شود، همان گونه که هنوز کودکان حروف الفبا و ارقام را به آواز می‌خوانند. در سپیده‌دم تمدن مکتوب ما، فن‌آوری جدید نگاشتن، دلالت بر آن داشت که دیگر لازم نبود داستان‌ها به خاطر سپرده شوند،

1. Odyssey

2. Old Testament

آن گونه که شعر را از بر می کردند، بلکه می شد آنها را به رشته تحریر در آورد. بنابراین داستان ها به صورت نثر برای استفاده آیندگان حفظ و نگهداری می شدند؛ اما حتی نثر، با نشانه های معمول نقطه گذاری اش، سرچشمه آهنگین خود را باز می تابد.

زبان نوشتاری در تاریخ طولانی گونه ما، فن آوری جدیدی به شمار می آید و تا آنجا که می دانیم و عقل سلیم می گوید، از شمارش و نگهداری حساب یا به عبارت دیگر از فعالیت بازرگانی شکل یافته است. بازرگانان قدیمی خاور نزدیک شماره کیسه های غلات و کوزه های شراب خود را با ایجاد شیارهایی، به کمک خط تصویری بر لوحه های گلی و سنگی، و احتمالاً روی تخته های چوبی، ثبت می کردند. به بیست عدد خط از این نوع، هنوز یک امتیاز می گویند و کسانی که حساب امتیازات را نگه می دارند، کماکان این کار را روی تخته انجام می دهند. این شیارهای حک و درجه بندی شده، یعنی اجداد صفت ها و اسم ها، سرچشمه زبان نوشتاری بودند. سرانجام، تصویرنگاشت ها به آوایی همچون الف، ب و غیره کاهش یافت و به الفبا تبدیل گردید و این فن آوری حدود پانصد سال گذشته از راه ابداع حروف چاپی متحرک، که روایت اروپایی آن موجب تولد جنبش اصلاح دین، عصر روشنگری، انقلاب های علمی و صنعتی و جامعه های حاصل از آنها شد، گسترش یافت، و به عبارت دیگر، به دنیای امروزین ما با همه شگفتی ها و گرفتاری هایش انجامید.

اینک کتاب، که در آن داستان هایی برای استفاده آیندگان ذخیره شده بود، می توانست تا آن سوی دنیا حمل شود و سرانجام در موجودی انبار کتابفروشی ها قرار گیرد.

طی دهه‌های اخیر، فن‌آوری‌هایی جانشین حروف چاپی متحرک شده است، که هنگام ورود من به مقوله کار و کسب کتاب در دهه ۱۹۵۰ غیر قابل تصور بود. همانند فن‌آوری‌های زبان گفتاری و نوشتاری و حروف چاپی متحرک، این فن‌آوری‌های الکترونیکی در شیوه‌های انتقال اطلاعات، مطالعه داستان‌ها و شکل‌گیری فرهنگ‌ها تغییر بنیادی ایجاد خواهند کرد. نشر کتاب در مدت ده یا بیست سال آینده با آن تجارت عجیبی که پنجاه سال پیش وارد آن شدم بسیار متفاوت خواهد بود.

فن‌آوری‌ها دنیا را متحول می‌سازند، ولی سرشت بشر پایدار می‌ماند. اگر جز این بود، وجود کتاب‌هایی چون ایلیاد^۱، مزامیر داوود^۲، بیوولف^۳ در فهرست پر فروش‌ترین کتاب‌های روز قابل درک نبود. فن‌آوری‌های زبان، خط و حروف چاپی متحرک، که یکی بعد از دیگری به وجود آمدند، به گونه‌ای فزاینده ابزارهای قدرتمندتری در داستان داستانسرایان قرار دادند، ابزارهایی که استفاده از آنها، آنگاه که تازه بروز کردند، تصورپذیر نبود. این به عهده فرزندان ما و فرزندان آنان خواهد بود که معنای فن‌آوری‌های الکترونیکی را دریابند که اکنون در آستانه پدیدار شدن است. کار و کسب کتاب، آن‌گونه که من شناختم، منسوخ شده است، اما بها دادن به هنر داستانسرایان بشری موجب تداوم تکامل فرهنگ‌ها و نهادهای آنها خواهد شد، همان‌گونه که همواره چنین بوده است. فن‌آوری‌های جدید، دنیا را متحول خواهند ساخت، اما گذشته را نخواهند زدود و نظام وراثتی را دگرگون نخواهند کرد.

نباید پنداشت که کتاب‌ها به عنوان اشیای مادی به تدریج از بین خواهند

1. The Iliad

2. Psalms of David

3. Beowulf

رفت و نشانه‌های الکترونیکی قابل خواندن به وسیله صفحه نمایش‌های نورانی جانشین آنها خواهند گردید. کتابفروشی‌ها نیز نابود نخواهند شد. اما از این پس با راهنمای جامع چند زبانه از متن‌های رقومی که از منابع فراوان گردآوری شده، و احتمالاً برای ارجاع آسان «برچسب» خورده، و به شکل الکترونیکی پخش گردیده است، همزیستی خواهند داشت. ممکن است خوانندگان با استفاده از رایانه‌هایی که در منزل دارند، منابع انتخابی خود را به وسیله این راهنما به ماشین‌هایی ارسال کنند که قابلیت چاپ و صحافی تک نسخه‌های درخواستی را در محل‌های بی‌شمار دور از هم، دارد و شاید سرانجام، این اقدام در خانه‌های خودشان قابل اجرا باشد. یکی از محل‌های مورد اشاره ممکن است دکه‌ای در حاشیه خیابان مانهاتان^۱ باشد که من در آن اقامت دارم، در حالی که همین‌گونه دسترسی به آگاهی‌های جهان، امکان دارد برای خوانندگان ساکن در سرچشمه رود نیل یا ساکنان دامنه هیمالیا، با دکه‌های نزدیک خودشان صورت گیرد. از هم‌اکنون فن‌آوری مناسب به شکل تکوین نیافته در دست است و من شاهد آن بوده‌ام. آینده‌ای گریزناپذیر، حکایت از آن دارد. آینده‌ای که باشگفتی و اضطراب در انتظارش هستم.

این کتاب شکل مفصلی از سه سخنرانی است که در اکتبر ۱۹۹۹، در جلسه‌ای در کتابخانه عمومی نیویورک، که از سوی مرکز متخصصان و نویسندگان برگزار شد، ایراد کردم. از پیتر گی^۲، رییس مرکز مزبور و لیک لِرک^۳، رییس کتابخانه برای دعوت از اینجانب به منظور افتتاح این دوره سخنرانی‌ها سپاسگزارم. همچنین از پیتر برای مطالعه و اصلاح دستنوشته متشکرم.

1. Manhattan Street

2. Peter Gay

3. Paul Leclerc

تشکرات ویژه خود را به دوست خوبم باربارا گلداسمیت^۱، عضو هیئت امنای کتابخانه ابراز می‌دارم، زیرا تشویقم کرد این دعوت را به رغم تمایلم بپذیرم. می‌خواستم از افتخار شرکت در این برنامه به نفع سخنران با صلاحیت‌تری چشم‌پوشی کنم که از بین بیش از دوازده نفر داوطلب، یا حتی بیشتر، به راحتی قابل انتخاب بود. همچنین از دِِرک مک فیلی^۲، ریاست و.و. نورتون^۳ سپاسگزارم که تشویقم کرد تا سخنرانی‌ها را مفصل‌تر کنم و در این باره به عنوان ویراستار همراهی‌ام کرد و کار شاقی که فراتر از وظیفه بود، با موشکافی انجام شد. تشکر بیشتر از آقای مک فیلی برای اینکه مرا به دست همکار با لیاقتش، سارا استوارت^۴ و دستیارش ایو لازویتز^۵ سپرد. رابرت سیلورز^۶ و باربارا اپستاین^۷ از نقد و بررسی کتاب نیویورک^۸، جایی که فصل اول کتاب در آن آورده شد، مثل همیشه مربیان برجسته‌ای بودند. روبرت گتلیب^۹ هم دوره‌ایم در کالج کلمبیا و همکار قدیمی‌ام در نشر، که با استعدادترین ویراستار کتاب نسل خود و شاید تمامی نسل‌هاست، محبت داشته و دست‌نوشته را مطالعه کرده است و کار مرا با اصلاح غلط‌های زیاد و حذف موارد لازم، آسان نمود. از مایکل کازمارک^{۱۰} برای بررسی ارقام، الفرد ناف جونیور^{۱۱} و آشبِل گرین^{۱۲} به دلیل توصیه‌های خوب و مری باهر^{۱۳}، هیلتون الس^{۱۴} و ورنیکا ویندهولتز^{۱۵} برای دوستی، اشتیاق و عقل

-
- | | |
|-----------------------------|----------------------|
| 1. Barbara Goldsmith | 2. Drake McFeely |
| 3. W.W. Norton | 4. Sarah Stewart |
| 6. Robert Silvers | 7. Barbara Epstein |
| 8. New York Review of Books | 9. Robert Gottlieb |
| 10. Michael Kazmarek | 11. Alfred Knopf, Jr |
| 12. Ashbel Green | 13. Mary Baher |
| 14. Hilton Als | |
| 15. Veronica Windholtz | |

سلیم تشکر می‌کنم. برای اطلاعات بیشتر درباره پارسون ویمز^۱ از آقای هیوگ راسون^۲ متشکرم. همچنین باید مراتب امتنان خود را از مایکل اسمولنز^۳ دوست با جسارتم و همکاران بصیرش در سه میلیارد کتاب^۴ ابراز دارم، چون مرا با فن‌آوری‌های نوظهوری آشنا کردند که برخی از آنها هنوز ناشناخته هستند. پندار آنان و من درباره آینده نشر به موقع خود دریافته خواهد شد. از صبر، شهامت و فرزانه‌گی همسر شگفت‌انگیزم، جودیت میلر^۵ مانند همیشه سپاسگزارم.

1. Parson Weems

2. Hugh Rawson

3. Michael Smolens

4. Three Billion Books

5. Judith Miller

فصل اول

صدای سنگریزه‌ها

تجارت نشر کتاب ذاتاً صنعتی کوچک، غیر متمرکز، پیش‌بینی‌ناپذیر و فردی است که بهترین شکل اجرای آن به وسیله گروه‌های کوچک از افراد همفکر است که مخلصانه به حرفه خود می‌پردازند، مراقب استقلال خود هستند، نسبت به خواسته‌های نویسندگان و سلیقه‌های گوناگون خوانندگان حساس‌اند. اگر کسب درآمد نخستین هدفشان بود، احتمالاً شغل‌های دیگری انتخاب می‌کردند. برای مثال، ممکن بود به عنوان گارگزار ادبی درآیند که اکثراً در کار خود موفق‌اند، زیرا تضمین‌های حق‌تألیف نویسندگان امروزه به صورت قابل توجهی در بازار به شدت رقابتی استعدادهای قابل فروش بالا رفته است. اما اغلب ناشران و

ویراستارانی که می‌شناسم همان‌گونه که من معتقدم، ترجیح می‌دهند خود را وقف حرفه‌شان کنند، اقدامی که پاداش آن، خود آن کار، نه درآمد حاصل از آن است.

امروزه کار و کسب کتاب در آستانه دگرگونی گسترده‌ای است، دگرگونی‌ای که برای بروز نوآوری نوید فرصت‌های بیشتر می‌دهد و متضمن آزمون و خطا و پیشرفت فراوان است. خیلی پیش از اینکه نیم‌سده دیگر بگذرد، این صنعت به نسبت آنچه من در پنجاه سال گذشته با آن سر و کار داشته‌ام، به شکلی تغییر خواهد کرد که بازشناسی‌اش تقریباً دشوار خواهد بود. نسل برجسته‌ای از ناشران جوان امریکایی در دهه ۱۹۲۰، وارث فرهنگ تحول‌یافته‌ای شدند که به مدرنیسم یا نوگرایی شناخته شد و ایشان آن را با ذوق، توانایی و اشتیاق پرورش دادند. همان‌گونه که نسل دوره انیشتاین یک بار برای همیشه درونمایه فیزیک جدید را عرضه داشتند و سزان، پیکاسو و معاصران آنان همین اقدام را در زمینه نقاشی انجام دادند، نویسندگان ابتدای قرن بیستم نیز یک بار و برای همیشه واژگان و مضمون ادبیات نو را به وجود آوردند. شرح و بسط زیادی ممکن است در پی باشد، اما کار بنیادی انجام شده و نمی‌تواند دوباره صورت پذیرد. حرفه من در زمینه نشر، مسیر طولانی و فراز و نشیب‌های فراوانی را دنبال کرده اما به هیچ‌وجه از آن لحظه «پارناسی»^۱ گونه، از سرایشی‌های بی‌آب و علف و بی‌حاصل نگذشته است.

۱. Parnassus: کوهی در یونان که برای آپولون و الاهگان هنر (موزها) مقدس بوده است - م.

شکوفایی فرهنگی دهه ۱۹۲۰ پیامد آزادسازی بود، یا اینکه در آن زمان به نظر آزادی‌خواهان این‌گونه رسید و از جامعه‌ای به وجود آمد که در آن کمبود اخلاقیات، زیبایی‌شناسی و روشنفکری غیرقابل تحمل بود. دگرگونی که امروزه نویسندگان و ناشران با آن روبه‌رو خواهند بود، کاملاً متفاوت است و تأثیرهای عمده‌تری بر جا خواهد گذاشت. این مقوله از تأثر فرهنگی و عصیان زیبایی‌شناختی سرچشمه نمی‌گیرد بلکه ناشی از فن‌آوری‌های جدیدی است که انتظار می‌رود تأثیرهای فرهنگی آنها از انقلاب حاصل از به کار گرفتن حروف چاپی متحرک کمتر نباشد. یعنی برهه‌ای از تمدن که این فن‌آوری‌های جدید بعد از نیمی از یک هزاره بدون تشریفات، طی چند دهه پیش، جایگزین پیشینه خود شدند. همان‌گونه که کاربرد فن‌آوری گوتنبرگ، نمی‌توانست در زمان خود پیش‌بینی شود، امروز نیز فن‌آوری‌های جدید با ابهام روبه‌رو است. ولی نوید این را می‌دهد که کمتر از آن پراهمیت و سرنوشت‌ساز نباشد.

بیست سال پیش هنگامی که فرزندانم و دوستان آنان سنی پیدا کردند، به ایشان نصیحت کردم از حرفه نشر کناره بگیرند. در آن زمان به نظرم می‌آمد که اگر این حرفه به مرحله انهدام نرسیده، به آخرین مراحل فرسودگی وارد شده است. امروز به جوانانی که کتاب برایشان از ارزش برخوردار است، برخلاف آن توصیه می‌کنم. دگرگونی‌های پیش‌رو، حکایت از دستاوردهای فرهنگی می‌کند که نویدبخش عمری ماجراهای سازنده است، چشمگیرتر و متفاوت با آن چیزی که هشتاد سال پیش سر راه نسل

هوراس لیورایت^۱، الفرد ناف^۲ و بنت سرف^۳ قرار داشت؛ همان هنگام که جویس^۴ و همینگوی^۵ و الیوت^۶ و همتایان آنان از لجنزار پس از جنگ جهانی و ساده لوحی وحشتناک پیامد آن، سربرآوردند.

می‌خواهم نخستین مرحله‌های این فن‌آوری‌ها را به گونه‌ای که خود درک کرده‌ام، در این کتاب توضیح دهم. اما بدون مطرح کردن وضعیت محنت‌بار صنعتی که در نیمی از سده پیش به آن اشتغال داشته‌ام، نمی‌توانم از عهده این کار برآیم. در این مدت نشر کتاب به دلیل پذیرش رویه کار و کسبی سنت‌گرا بر اثر فشار شرایط بازار نامطلوب و پندار نادرست مدیران منزوی، از سرشت واقعی خود دور افتاده است. این موضوع به مشکلات بسیاری انجامیده است، زیرا نشر کتاب کار و کسبی سنت‌گرا نیست. بیشتر شبیه تمایلی درونی یا ورزشی غیرحرفه‌ای است که در آن هدف نخستین، بیش از درآمد به دست آمده، خود آن فعالیت است. دوران من برای صاحبان اثر و ویراستارانی که به این حرفه برای نفس لذت ناشی از آن تمایل نشان می‌دادند، بی‌اندازه رضایت‌بخش بود و برای سرمایه‌گذاری که به دنبال سودی قابل قبول بودند، ناامیدکننده تلقی می‌شد.

در ۱۹۵۸ که به رندم هاوس^۷ پیوستم، این مؤسسه سرآمد ناشران آمریکایی در کتاب‌های همه‌پسند بود، اما راهنمای تلفن داخلی آن با صورتی از حدود صد نفر کارکنانش برگه‌ای بیش از اندازه کارت پستال را پر

1. Horace Liveright

2. Alfred Knopf

3. Bennett Cerf

4. Joyce

5. Hemingway

6. Eliot

7. Random House

نمی‌کرد. در آن روزها رندم هاوس محیطی بی‌اندازه خوشایند بود؛ به مانند خانواده دوم که روزهایش به آسودگی در ضلع شمالی ساختمان قدیمی ویلارد^۱ واقع در تقاطع خیابان مدیسون^۲ و خیابان پنجاهم می‌گذشت، با راهروی ورودی و سنگ مرمر سیاه و سفید و آسانسور نامطمئن و حیاطی که در آن فضایی با ارزش برای توقف شش خودرو داشتیم. دوازده محل توقف دیگر به اقامتگاه اسقف نیویورک اختصاص داشت که بخش مرکزی و جنوبی ساختمان را اشغال می‌کرد. دفترم با دیوارهای سبز پررنگ و زمین پارکت شده و بالکن مشرف به حیاط، در واقع اتاق خوابی بود که در آن گاه به گاه با نویسندگان لجوجی برمی‌خوردم که در آن شبی را تا صبح به سر آورده بودند. این اتاق‌های کار برای نویسندگان، نیز برای خودمان، به عنوان خانه دوم محسوب می‌شد. خانم دبانزی^۳ منشی اسکاتلندی ما، معمولاً بدون اینکه خبر دهد آنها را بالا می‌فرستاد؛ مثلاً دابلیو. اچ. آودن^۴ را با اورکت پاره و دمپایی که دستنوشته دست رنگرز^۵ را آورده بود، تد گیسل^۶ معروف به دکتر سوس^۷ با هیئت مربوط به داستانش که آن را از بر برای ما بخوانند، کاردینال اسپلمن^۸ که اشعارش را به ما تحویل داد و آنها را به عنوان حق همسایگی و جلوگیری از جر و بحث با آقایان درباره جای توقف به چاپ رساندیم. به خاطر دارم که در قسمت‌های ویژه‌ای از ساختمان با نویسندگانمان گفت‌وگو داشتم، مثلاً تری ساوترن^۹ که سر میز

1. Villard

2. Madison

3. Mrs. Debanzie

4. W. H. Auden

5. The Dyer's Hand

6. Ted Geisel

7. Dr. Seuss

8. Cardinal Spellman

9. Terry Southern

چوبی در اتاق مراسلات در زیرزمین، کنار ماشین پست نشسته بود و درباره صحنه‌هایی که دکتر استرنج لاو^۱ آورده بود، با لحن شل و کشدار اغراق آمیز تگزاسی خود وراجی می‌کرد؛ اندی وارول^۲ بیرون دفترم، در راه‌پله‌های پوشیده از سنگ مرمر، که حالا به صورت سنگ‌های خردشده درآمده بود، با حالت تعظیم و نجوا، مرا آقای اپستاین صدا می‌کرد؛ مثل اینکه با سر کرده یا ریش سفیدی روبه‌رو است و نه کسی که پولیور و شلوار مخمل کبریتی پوشیده و کمی مسن‌تر از اوست. جان اوهارا^۳ در کت و شلوازی سه تکه با رولزرویس خود در روزی آفتابی در محوطه حیاط پز می‌داد. رالف الیسن^۴ در دفترم، در حال کشیدن سیگار و با حرکات دستانش توضیح می‌داد که چگونه تلونیوس مانک^۵ سازش را کوک می‌کرد.

اگرچه نویسندگانمان هنگام مذاکره برای قراردادهایشان با ما به کارگزاران خود متکی بودند، برای بسیاری از آنان رندم هاوس به همان اندازه در حکم خانواده‌ای بود که برای خود ما این‌گونه تلقی می‌شد. امروزه اغلب موسسات انتشاراتی در رسانه‌های گسترده‌ای که گرد هم آمده‌اند، به هم پیوسته‌اند و بیشتر نویسندگان اکنون به کارگزاران خود متکی‌اند، همان‌گونه که زمانی برای گذران زندگی به ناشران خود اتکا می‌کردند. اما چهل سال پیش، کارگزاران صرفاً جنبه حاشیه‌ای داشتند، مانند دندان‌پزشکان که هنگام نیاز به آنان رجوع می‌شد، و اوضاع به ترتیبی نبود که نقش مسلط و تعیین‌کننده در زندگی نویسندگان داشته باشند، آن‌گونه

1. Dr. Strangelove

2. Andy Warhol

3. John O'Hara

4. Ralph Ellison

5. Thelonious Monk

که بسیاری از آنان از آن هنگام تا کنون شده‌اند. در ساختمان ویلارد، ویراستاران تقریباً هیچ‌گاه جلسه نمی‌گذاشتند اما اخبار و شایعات را بین خود رد و بدل می‌کردند و وقتی صلاح می‌دانستیم از نویسندگانی که تصادفاً در ساختمان بودند، غالباً نظر مشورتی می‌خواستند. در خیلی از موارد، این نویسندگان دوستان همیشگی ما شدند. اما در رندم هاوس، برخلاف سایمن اند شوستر^۱ که در آن روزها به مانند خانواده بسیار صمیمی‌تری بودند، زندگی خصوصی ویراستاران به ندرت با هم مرتبط بود و ما یکدیگر را در بیرون از محل کار خیلی کم می‌دیدیم. بیشتر دوستی‌های ما با نویسندگانمان بود و این صمیمیت‌های باارزش را با حسادت برای خود محفوظ نگه می‌داشتیم. ارتش معمولی در پادگان‌ها به سر می‌برد. ارتش‌های چریکی در میان مردمی هستند که حفاظت و تأییدشان می‌کنند و آنان برایشان می‌جنگند. ناشران کتاب نیز به همین‌گونه‌اند.

امروز بخش مرکزی ساختمان ویلارد مدخل ورودی هتل پالاس است. ضلع جنوبی، رستوران شیکی را در خود جای داده است. از قسمت ورودی آن می‌توانید به بالا بنگرید و بالکن قدیمی مرا ببینید. در ۱۹۶۹، رندم هاوس الفرد ناف را به دست آورد و در عوض خود به دست آر.سی. اف‌تاد و ساختمان قدیمی را ترک کرد. بهار آن سال به ساختمان شیشه‌ای معمولی در خیابان سوم نقل مکان کردیم. آن روز را با دل‌مردگی به یاد می‌آورم. چیزی بیش از محل توقف خودروهائمان را از دست می‌دادیم.

1. Simon & Schuster

2. RCA

احساس می‌کردم علاقه‌های شخصی خود را از دست می‌دهیم و به جای آن چیزی به دست نمی‌آوریم. با اینکه عامل نوآوری‌های متعددی در حرفه نشر بوده‌ام، اینک می‌بینم هر یک از آنها به منظور به دست آوردن دوباره ایام زودگذر قدیم بوده است. نگرشم به پیشرفت، ناباورانه و استعدادهایم مربوط به دوران باستان است. به خدای یانوس^۱ علاقه‌مندم که همزمان به پشت سر و پیش رو می‌نگرد. بدون اتصالی روشن و واضح به گذشته، زمان حاضر آشفته و آینده غیرقابل پیش‌بینی است. در فرهنگ ما کتاب‌ها چنین اتصالی را شکل می‌دهند و شاید اتصال اصلی باشند، و به یقین اتصالی حیاتی شمرده می‌شوند. این موجب شگفتی من است که چگونه روند دقیق و حساسی که طی آن اثر نویسنده به کتاب تبدیل می‌شود تحت تأثیر شرایط جدید ما قرار می‌گیرد. با چنین افکاری بود که به مأوای جدیدمان، سه بلوک به سمت شرق کوچ کردم. در این محل جدید با دفترهای کار مفروش، ما هنوز حداقل در ظاهر، مستقل از آر.سی.ا. کار می‌کردیم، اما صنعتی کوچک درون صناعی که گرد هم آمده و ادغام شده‌اند معنایی ندارد. ناهماهنگی بین این ادعا که ما اکنون پیشه‌ای معمولی داریم و آنچه طبیعت واقعی کارمان بود مرا نگران می‌ساخت. فقط در بازنگری درباره موضوع این نکته را دریافتم که جابه‌جایی ما بخشی از دگرگونی بسیار بزرگ‌تری بود که تأثیری فراتر از مقوله کسب و کار نشر کتاب و بنگاه کوچک، برانزنده و دوست‌داشتنی ما بر جای گذاشت.

نشر کتاب در دهه ۱۹۵۰ هنوز در سطحی کوچک و عمدتاً صنعتی

1. god Janus

شخصی بود، به همانگونه که از دهه ۱۹۲۰ به بعد وجود داشت. در آن هنگام نسلی استثنایی از مردان جوان و چند زن، که تعداد بسیاریشان یهودی بودند و بنگاه‌های سنت‌گرای آن زمان از آنان استقبال نکردند، با پیشینیان متشخص خود به مخالفت پرداختند و بخت و اقبال شخصی خود را به خطر گذاشته، با مخالفت پیشکسوتان خود روبه‌رو شدند و در راه ترویج ادبیات و افکار نوگرایی با جسارت به پیش رفتند. مانند صاحبان نمایشگاه مانهاتان در دهه ۱۹۶۰، آنان طی انقلابی فرهنگی به بلوغ رسیدند و به گونه‌ای ماهرانه از آن بهره‌برداری کردند. اما در دهه ۱۹۵۰ که با آنان روبه‌رو شدم، این ناشران به نظرم انقلابی نرسیدند. مانند نویسندگان پیشرو که در دهه ۱۹۲۰ قهرمانانی به حساب می‌آمدند، آنان اینک تشکیلاتی بودند و ایام را با منزلت می‌گذراندند. آنان را به یاد می‌آورم: با کلاه‌های توئیدی^۱ و پتویی که دور خود پیچیده بودند، روی عرشه قسمت درجه یک کشتی اقیانوس‌پیما؛ یا در حال قدم زدن در خیابان پنجم در صبح‌های یکشنبه، در حالی که نیم‌تنه پوشیده‌اند و کلاه‌هایی که از مغازه لوک^۲ خریداری شده بر سر گذاشته‌اند؛ یا در ناحیه هانتردون^۳ در ایام پاییز در آخر هفته‌ها به اتفاق فاکنر^۴. آنان در «خیابان ۲۱» ناهار می‌خوردند و شام را در تقاطع چامبورده^۵ و کلنی^۶ صرف می‌کردند. بعد از ناهار یکشنبه‌ای در منزل ناف در پورچس^۷ فیلمی خانگی

۱. Tweed: پارچه پشمی پیچازی

2. Locke

3. Hunterdon

4. Faulkner

5. Chambord

6. Colony

7. Purchase

از الفرد و توماس مان^۱ نمایش داده شد که در صندلی‌های باغی کنار دریاچه کنستانس نشسته بودند و دست‌های خود را ضمن صحبت تکان می‌دادند. برای لحظه‌ای مکث کردیم، چون فیلم صامت، توماس مان را در حال سخنرانی نشان می‌داد که احتمالاً مربوط به فروپاشی اصول اخلاقی مکتب رمانتیک آلمان بود، زیرا او خطی عمودی روی تخته سیاه کشیده و در یک سمت آن نوشته بود: زیبایی، بیماری، نبوغ و مرگ و در سمت دیگر: زندگی و اخلاقیات. الفرد ناف ممکن بود پیراهن‌های تیره بپوشد و کراوات‌هایی با رنگ تند بزند و سبیل قزاقی داشته باشد، اما حتی بیش از هم‌تایان جدی و رسمی‌اش، نشانگر متانت و شأن بی‌چون و چرای نسل توانمند خود در میان‌سالی بود. حضور این افراد، الهام‌بخش تازه‌واردانی مانند من بود. به سقوط کشاندن آنان، آن‌گونه که ایشان پیشینیان خود را برکنار کرده بودند، در ذهن نمی‌گنجید. با آنها باید رقابت می‌شد، اما چگونه؟ یولیسز^۲ و سرزمین بی‌حاصل^۳ تجربه‌هایی نبودند که از سوی نسل‌های بعد به تکوین برسند، بلکه آثار بارزی بودند که باید مطالعه می‌شدند، بدون اینکه هیچ‌گاه از آنها سبقت گرفته شود. بنابراین ما و نویسندگانمان بهترین تلاش خود را با آنچه در اختیار داشتیم انجام دادیم. پاسخ جسورانه ییتس^۴ به اثر بیمارگونه متیو آرنلده^۵ با عنوان ساحل دوور^۶ آن روزها در ذهنم نقش بست: «با اینکه نوای آهنگ خوش هیچ‌گاه باز نمی‌گردد اما این شادی عمیق در آنچه داریم نهفته است، یعنی امکان شنیدن صدای سنگریزه‌ها کنار ساحل به هنگام عقب رفتن امواج.»

1. Thomas Mann

2. Ulysses

3. The Waste Land

4. Yeats

5. Mathew Arnold

6. Dover Beach

به زودی رندم هاوس از خیابان سوم به مقری اشتراکی، که به وسیله مالک کنونی‌اش در برادوی ساخته می‌شود، منتقل خواهد شد، یعنی رسانه‌ای گرد هم آمده و بین‌المللی که بنگاه‌های انتشاراتی مشهوری علاوه بر رندم هاوس و ناف، دابل دی^۱، بنتام^۲، پانتئون^۳، دل^۴، کراون^۵ و بالانتین^۶ و همچنین تعدادی از بنگاه‌های انگلیسی و آلمانی را در بر خواهد گرفت. نشر کتاب به‌طور کلی در حال حاضر در ایالات متحده زیر نفوذ پنج امپراتوری قرار دارد. دو امپراتوری در آلمان مستقرند، یعنی برتلزمان^۷ که مالک گروه رندم هاوس است و هولتزبرینک^۸ که مالکیت سنت مارتینز و فارار^۹، اشتراس اند جیروکس^{۱۰} را دارد. لانگ منز، پیرسن^{۱۱} مستقر در لندن، مالک وایکینگ^{۱۲}، پنگوئن^{۱۳}، پوتنام^{۱۴}، گروه داتن^{۱۵} و شرکت خبری روپرت مرداک^{۱۶} صاحب هارپر کالینز^{۱۷} و ویلیام مور^{۱۸} است. سایمن اند شوستر و کتاب‌های جیبی به ویاکام^{۱۹} تعلق دارد که مالک استودیوی پارامونت^{۲۰} و ام تی وی^{۲۱} در میان سایر دارایی‌های رسانه‌ای است. با حذف بخش اضافی از هزینه‌های جاری، مالکان این شرکت‌ها امیدوارند سود ناخالص پایینی را بهبود بخشند که از خصوصیات

-
- | | | |
|---------------------------------------|----------------|------------------------|
| 1. Doubleday | 2. Bantam | 3. Pantheon |
| 4. Dell | 5. Crown | 6. Ballantine |
| 7. Bertelsmann | 8. Holtzbrinck | |
| 9. St. Martin's and Farrar | | 10. Straus & Giroux |
| 11. Longmans, Pearson | | 12. Viking |
| 13. Penguin | 14. Putnam | 15. Dutton group |
| 16. Rupert Murdoch's News Corporation | | 17. HarperCollins |
| 18. William Morrow | 19. Viacom | 20. Paramount Pictures |
| 21. MTV | | |

این صنعت است. ولی این سیاست ممکن است غلط باشد. زیرا ناشران در حال حاضر با مشکلات بنیادی شدید روبه‌رو هستند که از تمرکز بیش از اندازه بازار خرده‌فروشی ناشی شده است، و مالکان جدید ممکن است این کسب و کار را کمتر از همیشه سودآور ببابند. علاوه بر این، نوآوری‌ها در فن‌آوری، که به یقین به انقلاب در این صنعت منجر خواهد شد، به زودی موجب می‌شود بسیاری از وظایف سنتی نشر مربوط به شرکت‌های ادغام شده، خودبه‌خود حذف گردند.

امروزه راهنمای تلفن گروه رندم هاوس به اندازه بیست و یک و نیم در بیست و هشت سانت، شامل ۱۱۶ صفحه است و اسامی بیش از ۴۵۰۰ نفر از کارکنان را در خود جای داده است که گمان می‌کنم تقریباً همگی با هم ناآشنا باشند. با این همه، وظایف اساسی در رندم هاوس و سایر انتشاراتی‌ها هنوز به همان شکل اجرا می‌شود که همیشه اجرا می‌شد، یعنی به وسیله ویراستاران ویژه و مسئولان تبلیغات که در گروه‌های کوچک با تعدادی نویسنده همزمان کار می‌کنند، هرچند شرایطی که امروز این کار با توجه به آن به موقع اجرا در می‌آید به شکل عمده متفاوت با آن چیزی است که در ساختمان قدیمی ویلارد اجرا می‌شد. بودجه شرکت‌های ادغام شده نیازمند بازدهی و کارآیی و ایجاد ساختارهایی است که با نوسان‌های آشکار تولیدات ادبی ناسازگار است، کاری که حاصل آن تنها می‌تواند حدس زده شود. به عنوان مثال، چگونه شرکتی برای رمان بعدی نورمن میلر^۱ بودجه در نظر می‌گیرد یا در باب ارزش نقدی آثار

1. Norman Mailer

نویسندگانی تصمیم می‌گیرد که مانند ویلیام فاکنر و کورمک مک‌کارتی^۱، رمان‌هایشان برای سال‌ها، قبل از اینکه جزو فهرست قدیمی^۲ رندم هاوس به عنوان سرمایه‌ای ارزشمند در آیند، از رونق افتاده بودند؟ در عین حال، بازار خرده‌فروشی برای کتاب در حال حاضر زیر نظر چند کتابفروشی بزرگ زنجیره‌ای است که هزینه‌های اجرایی بالای آنها نیاز به ارقام بالای حجم معاملات و بنابراین تولید مستمر کتاب‌های پرفروش دارد، هدفی غیرممکن ولی چیزی که ناشران به اجبار به آن متعهد شده‌اند. ناهماهنگی که قبل از نقل مکان به خیابان سوم احساس می‌کردم بدشگون بود. صنعت ما به وسیله بازار حاشیه شهری، که به شکلی فزاینده همگون می‌شد و بیش از پیش تولیدات یکسانی را طلب می‌کرد، از تنوع ذاتی خود، دور می‌افتاد. کتاب‌ها همه‌جا به رشته تحریر درمی‌آیند اما همیشه نیازمند فرهنگ پیچیده شهرهای بزرگی بوده‌اند که در آن بازتابیده‌اند. سال‌های کار انتشاراتی من با پراکندگی عظیم جمعیت شهری بعد از جنگ و فرسایش کتابفروشی‌های شهری پیامد آن، همزمان شد. هنگامی که مراکز خرید حومه شهر به شکل فزاینده‌ای به عنوان مراکز تجارت درآمدند، به گونه‌ای که حتی شعبه‌های کتابفروشی‌های زنجیره‌ای با موجودی خوب مستقر در شهرها به جای اینکه جهان وطنی شهرها را تقویت کنند، موجب فضای یکپارچه و تفکیک‌ناپذیر مراکز خریدی شدند که اتفاقاً به آنجا نقل مکان کرده بودند.

بسیاری کتاب‌های ارزشمند، عمدتاً در واقع قرار نیست جزو کتاب‌های

1. Cormac McCarthy

2. back list

پرفروش باشند، و بیشتر به این گرایش دارند که نسبت به نشر و فروش کتاب در دوره معاصر که وضعی نابسامان دارد بی تفاوت بمانند. منظورم این نیست که کتاب‌های کمتری از این قبیل در دست انتشارند. بسیاری از ناشران و کارمندان آنان، از جمله ویراستاران رندم هاوس، امروزه هنوز بر همان تصمیم استوارند که ما در ساختمان قدیمی در پی آن بودیم، یعنی یافتن و ارتقای عنوان‌های نامعمول که دارای ارزش دائم یا حتی گذرا هستند، تعهدی که در کتاب‌های بسیار خوب منتخب از سوی رسانه‌های عمده نقد و بررسی کتاب برای صورت اسامی آخر سالشان آشکار می‌شود. بر این اعتقاد که بیش از همیشه کتاب‌هایی از این قبیل منتشر می‌شوند و افراد بیشتری آنها را مطالعه می‌کنند، از این بابت تا اندازه‌ای باید از زنجیره کتابفروش‌ها و آنان که از راه ارتباط همزمان رایانه‌ای به این کمک کرده‌اند که خرید کتاب در زندگی روزمره به صورت انگیزه درآید، متشکر بود، اما از آنجا که فروشگاه‌های زنجیره‌ای خرده‌فروشی به اجبار در پی ارقام بالاتر حجم معامله‌اند، طول عمر بسیاری از کتاب‌های ارزشمند رو به کاهش گذاشته و به همین نسبت روحیه در این صنعت صدمه خورده است. سی سال پیش که نخستین بار این پدیده بروز کرد، طنز روزگار این صنعت این بود که طول عمر یک کتاب در قفسه به اندازه فاصله زمانی تبدیل شیر به ماست پایین آمده است. از آن هنگام تاکنون وضعیت بدتر شده و این طنز دیگر شنیده نمی‌شود.

در بهار ۱۹۹۹، رندم هاوس اثری به یاد ماندنی از زندگی

جی. پی. مورگان^۱ منتشر کرد که زندگینامه‌نویس سرشناس جین استروس^۲ نزدیک به چهارده سال روی آن کار کرده بود. برنامه او این بود که این اثر را طی چهار یا پنج سال به پایان رساند، اما مورگان به گونه‌ای تعجب‌آور موضوعی مرموز بود و استروس دانشمندی موشکاف شمرده می‌شد. منتقدان مورگان را به شکل قابل ملاحظه‌ای در تاریخ اقتصادی و اجتماعی امریکا سهیم می‌دانند و معتقدند که او از فردی خجالتی، پرجوش و خروش و غیرقابل درک تصویری زنده ارائه می‌دهد که نظام مالی جدید را پایه‌ریزی کرد. با اینکه تاریخ‌دانان، بانک‌داران و اقتصاددانان و در همان حال عالمان تاریخ هنر و مجموعه‌داران مورگان را می‌پسندند، اما هیچ نکته عمیقی در باب کتاب استروس وجود ندارد که موجب شود چندین بار در فهرست کتاب‌های پرفروش قرار گیرد.

لوس آنجلس تایمز^۳ در فهرست بهترین کتاب‌های آخر سال ۱۹۹۹ مورگان را "داستانی پلیسی و مسحورکننده و شاهکار" نامید. مورگان در نقد کتاب نیویورک تایمز^۴، نیویورکر^۵، تایمز^۶، ییزنس ویک^۷ جزو فهرست کتاب‌های منتخب قرار گرفت و از سوی سایر نشریه‌های همه پسند به عنوان یکی از بهترین آثار غیرداستانی سال ۱۹۹۹ معرفی شد. اما هنگامی که این فهرست‌ها نه ماه پس از انتشار مورگان منتشر شدند، در ۵۳۰ فروشگاه بزرگ زنجیره‌ای بارنز اند نوبل^۸ به انضمام بوردرز^۹ که

۱. J. P. Morgan: من ویراستار آن بودم

2. Jean Strouse

3. Los Angeles Times

4. New York Times Book Review

5. The New Yorker

6. Time

7. Business Week

8. Barnes & Noble

9. Borders

دومین زنجیره بزرگ در کار و کسب خرده‌فروشی کتاب است، کمتر از هزار نسخه از آن در دسترس بود. در حالی که یک ماه به کریسمس مانده بود، از قرار معلوم بارنز اند نوبل چنین نظر داشت که در سالی که میلیون‌ها آمریکایی دل مشغولیشان بازار بورس بوده است، دور از انتظار است که مورگان به عنوان هدیه کریسمس به فروش برسد. در روزی که نیویورک تایمز فهرست خود را منتشر کرد، دیگر نسخه‌هایی از مورگان در شعبه بارنز اند نوبل، چهار بلوک آن طرف‌تر واقع در شمال ساختمان رندم هاوس در خیابان سوم، در معرض دید قرار نداشت. کارگزار ادبی استروس که همان روز از فروشگاه خیابان سوم بازدید کرد، متوجه جای خالی کتاب شد و موضوع را به اطلاع مدیر فروشگاه رساند و سرانجام پنجاه نسخه سفارش داد. پس از آن فروشگاه‌های زنجیره‌ای مجدداً مورگان را به موجودی خود افزودند. در همان حال کتاب استروس در فروشگاه‌های مستقل، که کارمندان‌شان با سلیقه‌های مشتریان خود آشنا بودند و جذابیت مورگان را درک می‌کردند به سرعت به فروش می‌رفت. اما کتابفروشی‌های زنجیره‌ای با ارائه تخفیف‌های بیش از حد بر عنوان‌های بازارپسند، موجب ورشکستگی صدها فروشگاه مستقل شدند، روندی که از جانب خرده‌فروشان اینترنتی شتاب گرفت، آنچنان که کمتر از هفتاد و پنج فروشگاه مستقل عمده که کارمندان فروش با تجربه در استخدام خود دارند، با مجموعه‌ای مشتمل بر ۱۰۰/۰۰۰ عنوان یا بیشتر بر جای مانده‌اند. مورگان و برخی دیگر از "کتاب‌های برتر" سال در برابر زخمی که بر صنعت نشر وارد شده و در حال حاضر به شکل عادی درآمده است، مقاومت خواهند کرد، اما صدها، حتی هزارها عنوان جدید از سایر

کتاب‌های ارزشمند، هنگامی که کتاب‌های برتر سال آینده انتخاب شوند، از بین خواهند رفت. براساس اظهار اندوهبار نایب‌رییس بارنز اند نوبل که خود بر اثر شرایط بازار، که خارج از کنترل او است، در تنگنا قرار گرفته است، طی ۱۹۹۹ حدود ۹۰/۰۰۰ عنوان کتاب، که بسیاری از آنها بی‌ارزش و تعداد زیاد دیگری ارزشمند بودند، موجودیشان در بازار به اتمام رسید. رندم هاوس و سایر ناشران به شیوه‌ای سنتی فهرست‌های قدیمی خود را به عنوان دارایی اساسی خود از راه انتخاب عنوان‌هایی توسعه می‌دادند که ارزش دائمی داشتند و به همان اندازه از جذابیت آنی برخوردار بودند، به گونه‌ای که حتی شرکت‌هایی که بر اثر گذشت زمان به آرامی رشد کرده بودند و متزلزل شدن خود را انکار می‌کردند، برای سال‌ها به درآمد ناشی از فهرست‌های قدیمیشان متکی بودند و این مدت‌ها بعد از آن بود که عمر مؤثر آنها به پایان می‌رسید. اما حتی قوی‌ترین ناشران نیز بر فهرست‌های قدیمی خود اتکا داشتند و کتاب‌های پرفروش را به عنوان تصادف حاصل از خوش‌شانسی تلقی می‌کردند. بنت سرف، پدید آورنده همکار و رییس رندم هاوس در خاطرات خود نوشته است در ۱۹۶۰، که رندم هاوس شرکت الفرد ناف را به دست آورد، بنگاه‌های ادغام شده می‌توانستند تعطیل شوند و «برای بیست سال آینده یا فراتر از آن پول بیشتری نسبت به آنچه هم‌اکنون به دست می‌آوریم، کسب کنند، زیرا فهرست قدیمی ما همانند... جمع‌آوری طلا از کناره خیابان محسوب می‌شود.» این فهرست قدیمی غیرقابل رقابت مشتمل بود بر کافکا^۱،

پروست^۱، کامو^۲، فاکنر، اونیل^۳، دکتر سوس، جیمز میشر^۴، والاس استیونز^۵، رالف الیسین، توماس مان، دابلویو. اچ. آودن و بسیاری دیگر، به انضمام فهرست مشهور ناف درباره کتاب‌های آشپزی و تاریخ‌نگاران امریکایی و فهرست کتاب‌های کودکان و فرهنگ‌های لغات رندم هاوس. در ساختمان ویلارد که کار می‌کردیم، درگیر شدن با کتابی پرفروش مانند برنده شدن بلیت بخت‌آزمایی بود. در ۱۹۵۹، که پرده اول از خاطرات زندگی ماس هارت^۶ در سینما در فهرست کتاب‌های پرفروش نیویورک تایمز انتشار یافت، با تعطیل اداره و مرخصی دادن به خودمان در آن روز، جشن گرفتیم. اما منتشر کردن آثار جیمز میشر و جان اوهارا، که به گونه‌ای منظم پرفروش‌ترین کتاب‌ها را تولید می‌کردند، مانند ارث بردن مستمری سالیانه بود. هر بنگاه انتشاراتی عمده می‌تواند روی سه یا چهار نویسنده معروف مانند اینان حساب کند که به شکل مداوم کتاب‌های پرفروش تولید کنند. اما مبنای محکم و سرمایه انباشته که ناشران به آن متکی بودند، فهرست‌های قدیمی کتاب‌های آنان بود که هر سال بعد از سال دیگر به فروش می‌رسید. این نوع کتاب‌ها توان مالی شرکت و جایگاه فرهنگی آن را رقم می‌زد، یعنی عاملی برای افتخار و حفظ غرور که ارزشمندتر از عایدی محدودی بود که با حقوق‌های ناچیز معمول در این صنعت به صاحبان و کارمندان پرداخت می‌شد.

برای نویسندگان افتخاری بود که به فهرست‌های قدیمی چشمگیر بنگاه‌های انتشاراتی مانند رندم هاوس، ناف، یا وایکینگ یا شرکت‌های

1. Proust

2. Camus

3. O'Neill

4. James Michener

5. Wallace Stevens

6. Moss Hart

کوچک‌تر که به همان اندازه شناخته شده بودند مانند فارار، اشتراس اند جیروکس و و. و. نورتون ملحق شوند. اما این نیز اکنون تغییر کرده است، زیرا اغلب بنگاه‌های انتشاراتی در شکل ادغام شده خود به صورت نامشخص درآمدده‌اند. با اینکه برخی از نویسندگان به ویراستاران خود که توصیه‌های مفیدی می‌کنند وفادار می‌مانند، ولی اکثر آنان در حال حاضر از نظر فروش کتاب‌هایشان در حراج به کارگزاران خود متکی هستند. برای بیشتر این کارگزاران، تنها تفاوت عمده بین ناشران، میزان مبلغی است که به نویسندگان محبوب پرداخت می‌شود یا به کتاب‌هایی تعلق می‌گیرد که بیش از همه مورد علاقه هستند، به گونه‌ای که مشتریان فروشگاه‌های زنجیره‌ای احتمالاً بدون انگیزه یا به دلیل اینکه نویسندگان آنها را در تلویزیون دیده‌اند، کتاب می‌خرند. فایده این کار برای نویسنده بدیهی است، اما بسیاری از نویسندگان، خصوصاً مبتدیانی که مایه امیدواری‌اند، احتمالاً در طولانی مدت لطمه خواهند خورد، یعنی هنگامی که فروش آنها از حد انتظارشان پایین‌تر رود و ناشران از طرح‌های بعدی خود بیمناک شوند. این روزها اگر نویسنده‌ای شب را روی کاناپه دفتر من سپری کند، از طرف کارکنان حفاظت به بیرون هدایت می‌شود. نویسندگان، دیگر بدون اطلاع قبلی سر نمی‌رسند. محافظان در ورودی ساختمان، آنان را بازدید می‌کنند و باید نام خود را روی برچسب‌های مخصوص که به ایشان داده می‌شود به یقه بزنند.

نویسندگان سرشناسی که پرفروش‌ترین کتاب‌ها را تولید می‌کنند،

مانند تام کلنسی^۱، مایکل کریچتون^۲، استفن کینگ^۳، دین کونتز^۴ و جان گریشام^۵، که خوانندگان وفادارشان به ملودرام‌های کلیشه‌ای آنان معتاد شده‌اند، دیگر نیازی ندارند که ناشران، کتاب‌های آنان را ویرایش کنند یا برای آنها تبلیغ نمایند، همان‌گونه که نبیسکو^۶ احتیاج ندارد جولیا چایلد^۷، اورئوس^۸ را اصلاح کند یا برایش تبلیغ نماید. نویسندگان سرشناس تنها نیاز دارند که ناشران، کتاب‌های آنان را چاپ و اعلام کنند و آنها را بین کتابفروشی‌های زنجیره‌ای و فروشگاه‌های پرمشتری پخش نمایند، وظایف عادی که تمام ناشران از عهده آن به خوبی برمی‌آیند و به همین ترتیب پیمانکاران مستقل نیز کارآیی مشابهی دارند و برای انجام کار در دسترس هستند، از جمله مشاوران تولید، کارگزاران امور تبلیغاتی و خدمات پخش. وقتی شرکت‌های ادغام شده امروزی به مانند پیشینیان خود بیاموزند که نشر کتاب کار و کسبی پرخطر و کم‌عایدی است و سرمایه‌گذاران جدیدی پیدا نمی‌شوند که جای آنها را بگیرند، به عبارت دیگر حضور ناشران که به شکل کنونی پایان پذیرد، نویسندگان سرشناس با کمک کارگزاران یا مدیران بازرگانی خود ممکن است به عنوان ناشر آثار خود درآیند و تمامی مراحل کار از فروش کتاب‌هایشان، شبکه تولید، آگهی تبلیغات و هزینه‌های پخش را به عهده بگیرند. به منظور حفظ این نویسندگان توانمند، ناشران چه بسا تاکنون از بخش عمده‌ای از سود معمول خود صرف‌نظر کرده‌اند یا به واسطه پرداخت تضمین حق تألیف،

1. Tom Clancy

2. Michael Crichton

3. Stephen King

4. Dean Koontz

5. John Grisham

6. Nabisco

7. Julia Child

8. Oreos

که بسیار بیشتر از هزینه‌ای است که از راه فروش مستهلک می‌شود، دستخوش زیان‌های هنگفت شده‌اند. در نتیجه سود ناشران از کتاب‌های این نویسندگان، پس از پرداخت تضمین که غیرقابل بازگشت است، و کسر کردن آن از کل عایدی، اگر چیزی باقی بماند معمولاً معادل با مبلغی می‌شود که کمی بیش از هزینه‌های معمولی برای خدمات است. با توجه به ارزش ناچیزی که ناشران به این کتاب‌های پرفروش تضمین شده در بازار داغ امروزی می‌افزایند، پاداش منصفانه‌ای است.

در نتیجه، نویسندگان سرشناس از هم‌اکنون خود ناشر شده‌اند، در حالی که ناشران اسمی آنان بازمانده‌ای غیرضروری، ذی‌نفعان (یا قربانیان) اهمال کارگزاری هستند که از وثیقه مربوط به تضمین ناشر چشم‌پوشی نمی‌کنند. هنگامی که شرکت‌های ادغام شده از پرداخت‌های بیش از اندازه به این بازیگران خسته شوند، که بالاخره چنین خواهد شد، کارگزاران آنها ممکن است تولید کتاب‌های مشتریان‌شان را خود به عهده بگیرند یا پذیرای خطر واگذاری تخم‌های طلایی خود به مدیران بازرگانی باشند که این کار را برایشان انجام دهند. در تابستان ۲۰۰۰، تام کلنسی، کارگزاری که او را پانزده سال معرفی کرده و نماینده‌اش بود، رها کرد و مایکل اویتز^۱ را به عنوان مدیر بازرگانی خود استخدام کرد. او توضیح داد کارگزارش در مقوله‌ای که از جانب او با هالیوود سر و کار داشته، موجبات دلسردی‌اش را فراهم کرده است. اویتز با مشتریان دیگر ترتیب ساختن فیلم‌های خودشان را داده و اینک ممکن است همین کار را برای کلنسی

1. Michael Ovitiz

نیز بکند. او همچنین ممکن است ترتیبی بدهد که کلنسی به عنوان خود ناشر عمل کند و با ناشر فعلی اش برای خدمات تولید و پخش قرارداد ببندد. آنچنان که در نیویورک تایمز اشاره شده، تعداد زیادی از ستارگان سرشناس سینما مانند لئوناردو دی کاپریو^۱ کوین کاسنر^۲ و رابین ویلیامز^۳ نیز اخیراً کارگزاران خود را رها کرده و مدیران بازرگانی استخدام کرده اند تا به جای اینکه با شرایط سنتی با استودیوها یا تولیدکنندگان مستقل به امضای قرارداد بپردازند، شرکت های تولیدی خودشان را ایجاد کنند. برای جلوگیری از درگیری برسر منافع به دست آمده، صنف بازیگران سینما حق کارگزاران را در خصوص انجام این وظیفه برای مشتریان نفی کرده اند، ممنوعیتی که با تأیید قانون کالیفرنیا روبه رو شده است. اما بر اثر فشارهای ناشی از کارگزاری که بیم دارند مشتریان خود را از دست دهند، صنف مربوط لغو این وضعیت را در نظر گرفته است تا کارگزاران نیز بتوانند برای مشتریان خود به صورت تولیدکننده درآیند. با این وصف هنرپیشگان سینما باید استودیوهایی در استخدام داشته باشند تا خدمات فنی، از جمله پخش برای تولیدات خودشان، به آنان ارائه دهد، و به این دلیل احتمالاً هنرپیشگان اندکی به صورت تولیدکنندگان کارهای خود درمی آیند. اما مدیران بازرگانی نویسندگان سرشناس نظیر کلنسی فقط به قراردادی برای خدمات تولید و پخش نیاز دارند تا کتاب های مشتریان خود را منتشر کنند یا اینکه از فن آوری های جدید بهره ببرند تا کتاب های خود را به شکل الکترونیکی ارائه دهند.

1. Leonardo DiCaprio

2. Kevin Costner

3. Robin Williams

فقط چند نویسنده قابل پیش‌بینی کتاب‌های پرفروش نیستند که نهایتاً به این پی خواهند برد که دیگر نیازی به ناشران ندارند. تاکنون شرکت‌های ادغام شده انتشاراتی به موسسات گوناگون خود اجازه داده‌اند که روی دست یکدیگر بلند شوند و نویسندگان مطلوب را به دست آورند، اما امکان دارد سرانجام به لغو این توافق نامعقول دست بزنند که به خیال باطل از استقلال ناشی می‌شود و براساس منطق (برهان خلف)^۱ به این منجر خواهد شد که ویرایشگران نیز مجاز باشند طبق همان رویه به رقابت با یکدیگر بپردازند. وقتی شرکت‌های ادغام شده این روال غیرمنطقی را خاتمه دهند، کارگزاران مبتکر که دیگر قادر نخواهند بود در حراج‌ها رقم‌های قابل توجه برای مشتریان خود تدارک ببینند، ممکن است وسوسه شوند به کمک ویرایشگران و آنان که به کار تبلیغ مشغولند، پایگاه‌هایی در شبکه جهانی^۲ ایجاد کنند که آثار مشتریانشان بتواند از این راه به شیوه‌ای مستقیم به صورت چاپی یا الکترونیکی به خوانندگان به فروش برسد.

در همین حال، تعداد زیادی از ناشران، رقومی کردن^۳ فهرست‌های قدیمی خود را آغاز کرده‌اند و تایم / وارنر^۴، رندم هاوس و سایمن اند شوستر طرح‌های آزمایشی به منظور نشر دستنوشته‌های اصلی به شکل رقومی برای بخش رایانه‌ای همزمان^۵ عرضه داشته‌اند که حق تألیف‌های سنتی را نیز ارائه می‌دهد. اما بخش رایانه‌ای همزمان متن‌های رقومی که به درخواست مصرف‌کنندگان به آنان فروخته می‌شود

1. reductio ad absurdum

2. Web sites

3. digitizing

4. Time/Warner

5. Online distribution

به سرمایه‌گذاری از طرف ناشران در امر تولید، صورت موجودی، انبارداری و سایر هزینه‌هایی نیاز ندارد که در نشر کتاب به صورت متداول صرف می‌شود. هزینه رقومی کردن متن در مقایسه با چندین هزار دلاری که برای تولید و پخش کتاب‌ها به شکل فیزیکی ضروری است فقط به چند صد دلار می‌رسد. علاوه بر این، هزینه‌های نسبی هر نسخه در پایگاه وب بسیار ناچیز است، بنابراین سرمایه‌گذاری واقعی در نشر رقومی صرفاً از مبلغ اختصاص یافته برای هیئت ویراستاری، تبلیغات و هزینه‌های ثابت عمومی تشکیل می‌شود. بر این اساس کارگزاران به شکل جسورانه‌ای برای قسمت عمده‌تری از عایدات که ارزش بیشتری دارد و به نسبت سهم ناشر به نویسندگان تعلق پیدا می‌کند، در روند رقومی به چانه‌زنی می‌پردازند. کارگزاران برای نویسندگان معروف‌تر خود، اثر مشتریان را مستقیماً روی پایگاه وب مستقل قرار می‌دهند و ناشر را به کلی از صحنه خارج می‌کنند. رابرت گات لیب از کارگزاری قدرتمند ویلیام موریس، واکنش کارگزاران همکار خود را هنگامی پیش‌بینی کرد که در ژوئیه ۲۰۰۰ در نیویورک تایمز اعلام داشت نویسندگان در برابر حق تألیف مرسوم برای آثار خود به شکل رقومی مقاومت خواهند کرد. «این ناشران می‌کوشند دنیای رقومی جدید را قبل از اینکه ما حتی نقشه آن را ترسیم کنیم، تقسیم‌بندی کنند... کاهش قابل ملاحظه‌ای در هزینه‌های ثابت شامل چاپ، پخش و از این قبیل به وجود آمده است و نویسندگان از سود حاصل از عایدی بیشتر، بهره‌ای نمی‌برند.»

از نظر ناشران پیامد دعوایی که بر سر تقسیم درآمد نشر رقومی به وجود خواهد آمد، نه تنها بر انتشارات رقومی جدید اثر خواهد گذاشت،

بلکه احتمالاً آنان را مجبور خواهد ساخت که ارقام مشابهی را نیز برای فهرست‌های قدیمی رقومی شده خود بپردازند. بنابراین برخی بنگاه‌های ادبی با صورت اسامی مشتریان وفادار خود ممکن است به صورتی درآیند که رندم هاوس بود، مانند زمانی که نویسندگان ما در ساختمان ویلارد خود را در خانه می‌دانستند. چه کسی در آن هنگام در گفت‌وگو با کارگزاران پیشین نویسندگان به نمایندگی از طرف آنان حضور خواهد یافت، پرسش جالب توجهی است ولی نگران‌کننده نیست. سگ‌های پیر به هر حال خوب تعلیم نمی‌گیرند. با اینکه کارگزار پر دل و جرئت استفن کینگ در بهار ۲۰۰۰ با سایمن اند شوستر قرارداد بست که کتاب جدید کینگ را به شکل الکترونیکی روی پایگاه وب خود کینگ به فروش برساند، به نظر می‌رسد بیشتر محتمل است پیمانکاران مستقل، که با ناشران فعلی در رقابت هستند، به جای کارگزاران، پایگاه‌های وب ادبی برای این منظور ایجاد کنند.

از آنجا که نویسنده همه حقوق واگذار نشده به ناشر را در اختیار دارد، حقوق الکترونیکی برای کتاب‌های منتشر شده پیش از نیمه دهه ۹۰، هنگامی که نشر الکترونیکی به میان آمد، به ناشران تعلق نمی‌گیرد. اما قراردادهای کتاب همچنین متضمن این است که نویسندگان مجاز نیستند ویرایش‌های مختلف اثر خود را با ناشران خودشان به رقابت بگذارند. این به معنای آن است که نویسندگان و ناشران مجاز نیستند ویرایش‌های الکترونیکی بخش عمده‌ای از فهرست قدیمی عنوان‌ها را پیش از اینکه طرفین به توافق جدیدی برسند به فروش برسانند. در گفت‌وگو برای چنین توافقی نویسندگان و کارگزاران دست بالاتری داشتند

که نه تنها نشان‌دهنده نسبت عمده‌تر ارزش سهم آنان در تولید الکترونیکی است، بلکه توان نسبی موضع ایشان را نمایان می‌سازد. ناشران نمی‌توانند از نظر اخلاقی یا مالی بخش عمده‌ای از فهرست‌های قدیمی خود را از پخش الکترونیکی پنهان دارند، اما بیشتر نویسندگان می‌توانند ناشرانشان را در انتظار بگذارند، در حین اینکه کارگزارانشان به شکل گروهی برای آنان مشغول گفت‌وگو هستند. به احتمال زیاد، تقسیم‌بندی نهایی درآمد فهرست‌های قدیمی الکترونیکی بر شرایط عنوان‌های تازه که به شکل الکترونیکی منتشر شوند تأثیر خواهد گذاشت و این تقسیم‌بندی به نوبه خود نه تنها بر ارزش نسبی عمده‌تر، که سهم نویسندگان است اثر خواهد داشت، بلکه همچنین بر فشارهای ناشی از رقابت در مسیر کنار آمدن با شرایط پیشنهادی از سوی پایگاه‌های وب نویسندگان مستقل بر ناشران سنتی مؤثر خواهد بود. یک اثر این پیامد، کاهش قیمت برای ناشران فهرست‌های قدیمی آنان به شمار خواهد آمد. تا هنگامی که فن‌آوری‌های جدید، که چنین آینده‌ای به آن بستگی دارد، به شکل گسترده در دسترس قرار گیرند و کارآیی داشته باشند، ناشران که زمانی صبورانه، حرفه نویسندگان خود را به عنوان بخشی از سرمایه ادبی خودشان حمایت می‌کردند، در کوتاه مدت مانند قماربازان باقی خواهند ماند. زیرا نسنجیده روی عنوان‌هایی که امید دارند به دلایل گذرا باب روز در آیند، غالباً بدون در نظر گرفتن ارزش واقعی یا چشم‌انداز طولانی مدت آنها، شرط‌بندی می‌کنند. این وارونه شدن مایوس‌کننده ارزش‌ها، موضوعی نبوده که خواست ناشران کتاب در آن دخیل بوده باشد، بلکه بر اثر دگرگونی ژرف فرهنگی اتفاق افتاده است که در مهاجرت

حاشیه شهری و متجانس شدن بازار ریشه دارد و به تحولاتی منجر شد که سی سال پیش، هنگامی که رندم هاوس سه بلوک به سمت شرق و به مقر جدید خود در خیابان سوم کوچید، در آستانه پدیدار شدن بود. تسلط کتابفروشی‌های زنجیره‌ای که بر تولید مستمر کتاب‌های پرفروش متکی بودند و پیامد آن تمرکززدایی از بنگاه‌های نشر پرغرور و تبدیل شدن آنها به واحدهای بدون هویت به شکل شرکت‌های با مسئولیت محدود بود، اقدام افراد بی فکر یا نیروهای بداندیش و یقیناً ادعای نادرست مبنی بر کاستی‌های فرهنگ حاشیه‌نشینی نیست، بلکه به احتمال قوی ناشی از شرایط بازار بی طرف - خصوصاً مبالغ سنگین تملک ساختمان در مراکز خرید - است که نیاز به جابه‌جایی تولیدات تفکیک نشده دارد، همچنین میزان جابه‌جایی که با عمر طولانی، آرام و گاه آشفته کتاب‌های مهم ناسازگار است.

در حال حاضر دگرگونی عظیم بعد از جنگ مربوط به انتقال از شهر به حومه که مولود این وضعیت شد، بعد از نیم‌سده از صحنه خارج می‌شود، یا به گونه‌ای که مارکسیست‌ها ممکن است بگویند قربانی تضادهای درونی شد که با ظهور فن‌آوری‌های متضاد با شکل‌های قدیمی‌تر تولید به وجود آمده بود. فن‌آوری‌های قدیمی ناشی از احتراق درون‌سوز و بازاریابی گروهی که بازار متجانس حومه شهری را ایجاد کرد و کتابفروشی‌های زنجیره‌ای مربوط به آن متوجه چالشی هستند که از راه فن‌آوری‌ها بر بازار به شدت غیر متمرکزی دلالت می‌کند که در مکان‌های سیار بی‌شمار امکان انتخاب تقریباً نامحدودی به خریداران می‌دهد. به گونه‌ای که مارکسیست‌ها ممکن است دوباره بگویند، این شکل‌های جدید تولید

احتمال دارد ارتباط‌های اقتصادی نو به وجود آورد، مثلاً با تدارک دیدن رابطه صمیمانه‌تری بین نویسندگان و خوانندگان، که از این پس به ناشران یا کتابفروشان سنتی متکی نخواهند بود تا به یکدیگر نزدیک شوند. آینده این فن‌آوری‌ها برای نشر کتاب، به آسانی و به دقت قابل پیش‌بینی نیست، اما تأثیر کلی آنها این خواهد بود که به خوانندگان و نویسندگان امکان می‌دهد نسبت به گذشته نزدیک، امکان دسترسی مستقیم بیشتر به یکدیگر داشته باشند و برای ناشران چالشی است که نقش کم‌رنگ‌تر خود را بپذیرند و خود را با شرایط موجود سازگار کنند.

این فن‌آوری‌های جدید همچنین توان بشر را برای تشخیص آنچه با ارزش است در میان گستره‌ای از انتخاب به محک می‌زند، اما بشریت همیشه با این تنگنا مواجه بوده و آن را طی زمان به خوبی حل کرده است. شبکه جهانی وب دسترسی به هرکس را میسر می‌کند که ممکن است نویسنده شود و حرفی برای گفتن داشته یا حتی نداشته باشد و بداند چگونه آن را بیان کند. بسیاری از پایگاه‌های ادبی در وب که تاکنون برقرار شده‌اند، معلول نشریات پوچ و بی‌محتوا یا چاپگر آگهی‌های استخدامی هستند که معمولاً با هزینه نویسنده و بدون در نظر داشتن کیفیت، هر مطلبی را منتشر می‌کنند. به شدت غیرمحمّل است آثار ارزشمندی از میان این آشفتگی ظهور کند. ولی نبوغ به اثبات رسیده در مسیرهای مشخص به هم می‌پیوندد، همانگونه که همیشه چنین بوده است. بنابراین پایگاه‌های وب ممتاز، مانند کتابفروشی‌های خوب، خوانندگان خود را جذب می‌کنند. صافی‌ای که ارزش‌ها را متمایز می‌کند، از وظایف مربوط به خوی و خصلت بشری است، نه فن‌آوری‌های خاص.

مثالی از این فن‌آوری‌های جدید دستگاهی است که می‌تواند کار پویش، رقومی کردن و انباشت دائمی هر متنی را که تاکنون ایجاد شده است به‌طور مجازی انجام دهد، به شکلی که سایر دستگاه‌ها بتوانند این محتوی را بازیابی کنند و نسخه‌هایی از آن را در صورت نیاز بلافاصله در هر جایی از دنیا تکثیر نمایند، یا به شکل الکترونیکی، با بهایی چند به آن چیزی انتقال دهند که کتاب الکترونیکی خوانده می‌شود. این انتقال می‌تواند روی ابزاری مشابه انجام شود یا به شکل چاپ و صحافی شده به قیمت چند دلاری برای هر نسخه در آید که از نظر ظاهر با کتاب‌های جلد نازک معمولی قابل تفکیک نیست. دستگاه‌هایی که قادرند مقدار محدودی از متن‌های رقومی مورد درخواست را چاپ و صحافی کنند در حال حاضر از جانب اینگرام^۱، که پیشرو عمده‌فروشان کتاب در امریکا است، بارنزد نوبل و سایر خرده‌فروشان، و در انبارهای ناشران به کار برده می‌شود، اما در آینده نمونه‌هایی که در حال حاضر روی آنها کار می‌شود، در کتابخانه‌های عمومی، در مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها گذاشته خواهند شد و شاید حتی در اداره‌های پست و سایر اماکن که دسترسی آسان به آنها ممکن است، سرانجام از ماشین‌های کتاب‌آمی^۲ استفاده شود. دستگاه‌هایی که می‌توانند تک‌نسخه‌هایی از متن‌ها را چاپ و صحافی کنند، روزی جزو وسایل معمولی خانگی در خواهند آمد، مانند ماشین‌های نمابر / دورنگار (فاکس) امروزی. امتیاز این موضوع برای خوانندگان در مکان‌های گوناگون آشکار است. کافی است کارت‌های

1. Ingram

2. ATM

اعتباری خود و شماره ردیف مربوط به آنها را برای سفارش هر متنی که تاکنون نگاشته شده است، ارائه دهند. خوانندگان در اولان باتور^۱، ساموآ^۲ و نوم^۳ همانگونه به کتاب‌ها دسترسی خواهند داشت که در برکلی^۴ و کمبریج^۵. هیچ کتابی لازم نیست جزو انتشارات نایاب درآید و خوانندگان در جست‌وجوی کتابی مشخص، یا حتی قسمت‌هایی ویژه از یک کتاب یا بخش‌هایی از چندین کتاب، که به منظور سفارش گرد آمده است، از این پس به دلیل جابه‌جایی کتابفروشی‌های زنجیره‌ای ناامید نخواهند شد. گرچه کتاب‌هایی که با این ماشین‌ها تولید شوند به نسبت کتاب‌های تهیه شده در کارخانه هزینه بیشتری دارند، اما قیمت تمام شده آنها برای خوانندگان کمتر است، زیرا هزینه‌های ناشران برای پخش و افزایش بهای خرده‌فروشی در قیمت منظور نخواهد شد. سهولت استفاده از این ماشین‌ها در هزاران محل گوناگون و شاید سرانجام در خانه و محل کار با دسترسی بالقوه به فهرست‌های مجازی فهرست‌نویسی شده، با توصیف‌های مسئولانه، و قابل جست‌وجو به صورت الکترونیکی، چنانچه از تأثیر بر خوانندگان و نویسندگان ذکرى به میان نیاوریم، بر روال معمول بازیابی کتاب عمیقاً تأثیر خواهد گذاشت.

در زمستان ۲۰۰۰ بخشی از سایمن اند شوستر به نام اسکریبنرز^۶ در سرمایه‌گذاری مشترک با شرکت انتشاراتی متعلق به استفن کینگ، یعنی فیلتروم پرس^۷ برای مدت محدودی فروش انحصاری به وسیله اینترنت را

1. Ulan Bator

2. Samoa

3. Nome

4. Berkely

5. Cambridge

6. Scribners

7. Philtrum Press

با قیمت ۲/۵ دلار برای هر نسخه از داستان جدید ۱۶۰۰۰ کلمه‌ای کینگ^۱ ارائه داد که خوانندگان می‌توانستند بر ماشین‌های خوانای قابل حمل خود پیاده کنند یا به کمک برنامه‌های نرم‌افزاری گوناگون، مستقیماً روی صفحه نمایش‌های خود بیاورند. در پایان نخستین روز فروش، ۴۰۰/۰۰۰ درخواست برای داستان کینگ دریافت شده بود. با اینکه تنها ۱۰/۰۰۰ دستگاه خواندن قابل حمل در آن هنگام مورد استفاده قرار داشت، فن‌آوری‌ای که به نویسندگان امکان دسترسی بدون واسطه به خوانندگان را بدهد، از هم‌اکنون در آستانه پدیدار شدن است. بقیه به نویسندگان، کارگزاران آنان یا مدیران بازرگانی و ناشران بستگی دارد.

تأثیر بسیار عمیق‌تر این فن‌آوری‌ها و سایر فن‌آوری‌های جدید در مقایسه با آنچه بر نویسندگان، خوانندگان و ناشران اثر می‌گذارد، بر خود فرهنگ خواهد بود. تصمیم دایره در هفتصد سال پیش در باب نگارش اثر بزرگ منظومش نه به زبان لاتینی، بلکه به زبان ایتالیایی، که آن را سخن فصیح عوام‌پسندانه می‌نامید، یعنی زبان توده مردم، و نوآوری مربوط به سده پس از آن، که چاپ از روی حروف چاپی متحرک بود، نقطه عطفی در دنیوی‌سازی سواد و آزادسازی جامعه به شمار می‌رود؛ به همان نسبت که بی‌حرمتی بر سلطه کشیشان و مستبدان قلمداد می‌شود. تأثیر پدیدار شدن فن‌آوری‌های امروزی نیز انتظار می‌رود کمتر از آن انقلابی نبوده، و چه بسا بیشتر هم باشد. فن‌آوری انتشارات چاپی ارزش سواد را بیشتر، و آموزش فراگیر را تشویق کرد و به شرط لازم تمدن جدید بدل گشت.

1. Riding the Bullet

فن‌آوری‌های جدید حتی تأثیر بیشتری خواهد داشت، فاصله آشکار میان ثروتمند تحصیل کرده و فقیر درس نخوانده را محدودتر خواهد کرد و دستاوردهای تمدن ما را همچون مخاطرات آن بین همگان در کره زمین پخش خواهد نمود. سواد بیشتر توانایی بشر را برای شرارت کاهش نخواهد داد، همانگونه که آموخته‌های فلسفی مارتین هایدگر^۱ او را از پشتیبانی نازی‌ها باز نداشت، وضعیت دشواری که فیلسوفان ممکن است بیشتر مورد بررسی قرار دهند. به هر حال گسترش دانش به خودی خود خوب است. اینکه این فن‌آوری‌ها درست هنگامی بروز کرده که صنعت نشر پای در مراحل افول و از کارافتادگی گذاشته بسیار به موقع و خدا خواسته است و شاید به قولی اعجاز‌آمیز بوده باشد. برای خداشناسان معاصر، از راه رسیدن به موقع شبکه جهانی وب مانند پیدا شدن ساعتی در کویر به عنوان نشانه‌ای از طرح و نقشه پیچیده الهی است.

تا هنگامی که این فن‌آوری‌های جدید عادی شوند، کاربرد آسان پیدا کنند، و بتوانند حق پدیدآورنده را به صورتی قابل اعتماد از ابهام درآورند، بنگاه‌های ادغام شده انتشاراتی متشکل از مؤسسات نشر قدیمی شرکت‌های منحل شده، از راه کنار گذاشتن تسهیلات اضافه بر سازمان به کسب منافع ادامه خواهند داد، اما سرانجام با محدودیت‌های مربوط به سود حاصل که ناشران همیشه با آن روبه‌رو بوده‌اند، مواجه خواهند شد. این اتفاق که رخ دهد، آنها یا درهم ادغام می‌شوند یا زیر بار فشار خود فرو

1. Martin Heidegger

می‌پاشند، به شکلی که مدیرانشان به این نکته پی خواهند برد که ترکیب مؤسسات نشر در شرکتی واحد، بر خطرهای و ناکارایی می‌افزاید که جزو جدایی‌ناپذیر این کار است. تجارت نشر کتاب همیشه به سخاوت مشتریان و دلبستگی غیرقابل جبران کارکنان و صاحبان متکی بوده است و هیچگاه پاداش سرمایه‌گذارانی را نداده است که در پی منافع معمولی بوده‌اند. این دلیلی است که بنگاه‌های ادغام شده مربوط به ایجاد تفریح و سرگرمی، مانند سی‌سی بی اس^۱، ای بی سی^۲، آر سی ای^۳، ام سی ای^۴، اونیورسال^۵، که مانند هنری هلت^۶، جی. پی. پاتنام^۷ و رندم هاوس شامل افراد ناف در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ توانسته بودند خانه‌های ممتازی در اختیار داشته باشند. با قول دروغین همکاری، فریب خوردند و سرانجام آنها را بار سنگینی بر ترازنامه‌های خود یافتند و به تخلیه خانه‌ها مجبور شدند. فروش میلیونی چند کتاب پرفروش نویسندگان سرشناس به شکلی نادرست به این منجر شد که این بنگاه‌های ادغام شده بپندارند نشر کتاب عموماً تجارتی با بازار انبوه و کلان، همچون فروش صابون یا تیغ‌ریش تراشی یا سینماست. بین ۱۹۸۶ و ۱۹۹۶ از همه کتاب‌های فروش رفته، سهم آنها که سی کتاب پرفروش را تشکیل می‌دادند نشانگر این بود که به حدود دو برابر افزایش یافته، زیرا تراکم خرده‌فروشی بیشتر بوده است. اما طی حدوداً همان مدت، شصت و سه عنوان از صد عنوان کتاب پرفروش که صرفاً به قلم شش نویسنده، یعنی تام کلنسی، جان

1. C B S

2. A B C

3. R C A

4. M C A

5. Universal

6. Henry Holt

7. G. P. Putnam

گریشام، استفن کینگ، دین کونتز، مایکل کریچتون و دانیل استیل به رشته تحریر در آمده بود، موجب تراکم خیلی بیشتر نسبت به گذشته و منفعت همه جانبه برای ناشرانی گردید که بیشتر سود معمول خود را فدا کرده و غالباً متقبل ضررهایی نیز شده بودند؛ نیز موجب این شد که نویسندگان قدرتمندی مانند اینان را حفظ نمایند. اما نویسندگان سرشناس کتاب‌های پرفروش ممکن است نوآوری کینگ در مرحله بعدی و منطقی آن را دنبال کنند و از حقوق الکترونیکی خود بدون کمک ناشرانشان بهره ببرند. اطلاعاتیه مطبوعاتی سایمن اند شوستر از روی سادگی با شادمانی اظهار داشت که پخش الکترونیکی کتاب جدید کینگ «چرخه سنتی نشر طی سال را کنار می‌گذارد»، اما کتاب‌های الکترونیکی آینده نویسندگان پرفروش ممکن است ناشران را به کلی از صحنه دور کند. فروش غیرعادی این نویسندگان محبوب، نسبت به نشر پراکنده، فردی و غیرقابل پیش‌بینی سایر کتاب‌ها، تجارت کاملاً متفاوتی را تشکیل می‌دهد. کتاب‌های زیادی در این مقوله گسترده‌تر نیز جزو کتاب‌های پرفروش قرار می‌گیرند، اما در مقیاس کوچک‌تر. برای این کتاب‌ها فروش در حد ۱۰۰/۰۰۰ نسخه بسیار عالی است. هزاران عنوان دیگر که برای سلیقه‌های ویژه هستند، در نسخه‌های کمتری به فروش می‌رسند. همانگونه که نسل قدیمی‌تری از بنگاه‌های ادغام شده پی برده بودند، تضمین‌های حق تألیف مورد مطالبه نویسندگان کتاب‌هایی که پرفروش بودند نشان قابل پیش‌بینی بود، به دلیل بالا بودن، سودآوری آنها را با مشکل روبه‌رو می‌کند، در حالی که سودآوری کتاب‌ها در مقوله گسترده‌تر با غیرقابل پیش‌بینی بودن فروش آنها مشکل‌ساز می‌شود. بنگاه‌های ادغام

شده مربوط به دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ که دریافتند به جای کسب موقعیت با ثباتی که ستارگان هنرمند می‌توانستند برایشان فراهم کنند، به منبعی از سرمایه در معرض خطر بالا برای فراهم آوری عنوان‌های بعدی ناشرانی تبدیل شده‌اند که تشکیل‌دهنده آنان بودند، از این ورطه خارج گشتند.

وقتی جنرال الکتریک، شرکت معروفی که خوب اداره می‌شود در ۱۹۸۶ مالک آر. سی. اِش.د، بلافاصله دو بخشی را که معیارهای سودآوری را برآورده نمی‌ساختند، از گردونه خارج کرد. یکی از آن دو بخش یک مرغداری و دیگری رندم هاوس بود. دوازده سال بعد، انتشارات ادونس^۱ مالک جدید رندم هاوس به همان نتیجه رسید. امپراتوری‌های رسانه‌ای ماورای بحار، که از آن پس باقیمانده این شرکت‌های انتشاراتی را به دست آورده‌اند، ممکن است به زودی دریابند که بهره‌برداری الکترونیکی از فهرست‌های قدیمی‌شان تنها سرمایه سودآور برای آنان است. اما این فهرست‌های قدیمی ممکن است چنانچه نویسندگان مانند کینگ عمل کنند، از رونق بیافتند و آثار بعدی خود را مستقیماً به خوانندگان بفروشند، به گونه‌ای که دیکنز^۲ رمان‌هایش را فصل به فصل در مجله خود یعنی هاوس هلد وردز^۳ به فروش رساند یا آن‌گونه که ویتمن^۴ ویرایش ۱۸۵۵ او را اوراق چمن^۵ را که خودش منتشر کرده بود فروخت، یا به عبارت دیگر، به ترتیبی که شکسپیر نمایشنامه‌های خود را در سطح جهان تولید کرد. یک نسل پیش، نویسندگان غالباً از راه فروش حقوق پیش از انتشار آثار خود به

1. Advance Publications

2. Dickens

3. Household Words 4. Whitman

5. Leaves of Grass

مجلات همه پسندی مانند ساتر دی ایونینگ پست^۱، کالی یرز^۲ و غیره مبالغ کلان به دست می‌آوردند، اقدامی که مبنای آن در سده نوزدهم گذاشته شد، یعنی وقتی که مجلات پرخواننده برای نخستین بار انتشار یافت. تلویزیون این بازار را تخریب کرد اما حقوق نخستین مجموعه‌های به اصلاح پی‌درپی، ممکن است هنگامی که پخش پایگاه وب عادی شود و فن‌آوری‌های توسعه یافته، دسترسی آسان به اینترنت و راه‌های ساده را برای پیاده کردن الکترونیکی آثار ادبی پخش شده فراهم سازد، دوباره سود آورد گردد.

فن‌آوری‌های جدید در شیوه پخش کتاب به گونه‌ای ریشه‌ای تحول ایجاد خواهند کرد، اما جانشین کار اساسی ویرایش و تبلیغ نخواهند شد. مراحل مختلف تبدیل دستنوشته به کتاب، هر یک در جای خود فقط به شکل دستی انجام می‌شود. این کار که نویسندگان با کمک ویراستاران دستنوشته خود را تألیف کنند، ممکن است سال‌ها زمان ببرد، و چنانچه کتاب بالاخره منتشر شود - البته اگر اصلاً منتشر بشود؛ همان‌طور که گاه اصلاً این اتفاق نمی‌افتد؛ مراحل مختلف کار با خطرهای ناامیدی درآمیخته است - احساس ویراستار نیز نسبت به حاصل کار تقریباً به اندازه نویسنده دخیل است. برای کتاب‌هایی که ارزش ماندگار دارند، مراعات برنامه تنظیم شده یا بودجه تسریع انجام کار لازم نیست. سود حاصل و برنامه‌های منظم تا جایی که میسر باشد برای این کار ضروری است، ولی به اندازه نفس کشیدن، که از واجبات زندگی است یا کارت امتیاز، که هدف

1. The Saturday Evening post

2. Collier's

مسابقه تنیس است، جزو مقاصد محسوب نمی‌شود. فن‌آوری‌های جدید جز برتری محتمل رایانه بر ماشین تحریر و دوات، این روند را که غالباً به مانند خود نوشتار امری بدیهی است تسهیل نمی‌کنند و توسعه نمی‌دهند. تصمیم درباره پذیرفتن یا رد کردن دستنوشته، راهبردهای مربوط به مرور کتاب و تبلیغ، انتخاب کار هنری و حروف‌نگاری، هنگامی که سرانجام دستنوشتی مطلوب تولید می‌شود، حمایت احساسی و مالی از نویسندگان، همگی فقط از عهده کسانی برمی‌آید که از موهبت توانایی‌های ویژه‌ای برخوردار باشند که ناشری یا ویراستاری را موفق می‌سازد، فارغ از اینکه فضای آمیخته با فن‌آوری، مابقی روند نشر را چگونه دگرگون می‌سازد. نویسندگان، جز در موارد نادر، همیشه نیازمند خدمات گروه ویراستاران خواهند بود تا جمله‌های آنان را اصلاح کنند و کیفشان را پر سازند، با آنان در دلهره‌ها و شادی‌ها سهیم باشند و خویشان خویش را برای حفظ شهرت نویسنده‌شان پنهان سازند.

خیلی روشن نیست که فن‌آوری‌های جدید، خرده‌فروشی کتاب را چگونه متحول خواهند ساخت، هنگامی که زنجیره‌های کتابفروشی در بازار اشباع شده‌شان، با رقابت از سوی کتابفروشان اینترنتی و دورنمای نامحدودی از فهرست‌های مجازی روبه‌رو شوند که در صورت نیاز به شکل الکترونیکی یا چاپی در محل‌های مختلف موجود خواهند بود. این عوامل، سرمایه‌گذاری در زنجیره‌های خرده‌فروشی را، که سهم قیمت‌های آنها در سطح پایین را کد مانده، تضعیف کرده است. البته تمدن بدون کتابفروشان کوچک غیرقابل تصور است. کتابفروشی‌ها مانند زیارتگاه‌ها یا سایر اماکن مقدس، از مصنوعات لازم برای طبیعت بشر هستند. احساس اینکه کتابی

از قفسه برداشته می‌شود و در دست قرار می‌گیرد، تجربه‌ای جادویی است که نویسنده را به خواننده پیوند می‌دهد. اما کتابفروشی‌های آینده، به منظور رقابت با شبکه جهانی وب، از فروشگاه‌های چند منظوره‌ای که در حال حاضر بازار خرده‌فروشی را در دست دارند، متفاوت خواهند بود. فروشگاه‌های فردا ناگزیرند چیزی باشند که وب نمی‌تواند باشد، یعنی عینی و ملموس، صمیمی و محلی؛ زیارتگاه‌های عمومی، احتمالاً با قهوه‌خانه‌هایی که در آنها به همه کسانی که علاقه‌های مشترکی دارند، لذت و حکمت ارائه می‌شود، جایی که می‌توان هر کتابی را که خواست، همیشه یافت و از هر قفسه‌اش شگفتی‌ها و وسوسه‌ها جاری می‌شود.

فصل دوم

جوانی و لایتنی

در ۱۹۵۸ که به رندم هاوس پیوستم، با دابل دی، که هشت سال برای آن کار کرده بودم، کاملاً تفاوت داشت. در دابل دی باشگاه‌های کتاب که بسیار سودآور بودند و بزرگ‌ترین آنها صنف ادبی^۱ بود، حدود فرهنگی شرکت، از جمله واحد نشر را، مشخص می‌کردند. دابل دی به وسیله بازاریابان مکاتبه‌ای بدون واسطه‌ای اداره می‌شد که می‌دانستند حد و حدود باشگاه‌های کتاب را چگونه گسترش دهند، اما از چگونگی بسته شدن نطفه کتاب‌ها، تکوین آنها و تولدشان عملاً هیچ آگاهی نداشتند. این افراد کتابخوان نبودند و نمی‌توانستند با مردم کتابخوان همدلی کنند.

1. Literary Guild

برای آنان کتاب جنبه کالا داشت، کالایی که ویژگی‌های خاص‌اش در دسرهای اجتناب‌ناپذیری ایجاد می‌کرد. آنها می‌توانستند به همان اندازه از فروش بوته‌های گل سرخ یا پرتقال از راه مکاتبه بدون واسطه راضی و خشنود باشند. سپاسگزار محبت دابل دی پیر هستم که با بردباری، چگونگی ایجاد فعالیت‌های مربوط به مکاتبه بدون واسطه را به من آموخت که در موقعیت‌های گوناگون به کمکم آمد، از جمله هنگام ارائه نقد و بررسی کتاب نیویورک در ۱۹۶۳ از جانب من و تعدادی از دوستانم و هنگامی که بعدها خودمان مالک چند باشگاه کتاب شدیم و باز هم موقعی که کتابخانه امریکا را از راه مکاتبه مستقیم در نیمه دهه ۱۹۸۰ راه انداختم و این همزمان با ناپدیدشدن تدریجی کتابفروشی‌های مستقل بود که از نظر پخش دوره کتاب‌ها روی آنها حساب می‌کردم. مدیران اجرایی سفارش‌های مکاتبه‌ای دابل دی که مردانی فربه با صورت‌های قرمز از مدارس قدیمی بودند، در کت و شلوارهای آبی و کفش‌های واکس زده، افراد موقری به شمار می‌آمدند که علاقه‌مند بودند فرزاندگی خود را با نوآموزانی چون من به شراکت گذارند، اما کتاب اشتغال ذهنیشان نشده بود و با من در این حس سهیم نبودند که کتاب از اهمیت حیاتی برخوردار است. در باشگاه‌های کتاب دابل دی، انتخاب‌های هر ماه در مسیر خط تولید به شکلی برق آسا به صورت میلیونی انجام می‌شد و از در خارج می‌گشت و در همان حال از در دیگری عضویت‌ها در پاسخ به مکاتباتی دریافت می‌شدند که مبنای موفقیت آنها پاسخ دو نفر در هزار در قبال پیشنهاد کتاب‌های رایگان برای ایجاد انگیزه در پیوستن به آنها بود.

مدیریت دابل دی انتظار داشت فعالیت مربوط به نشر همین کارآیی را در عمل داشته باشد.

دابل دی به این معنا الزامات صنعت بیش از اندازه بخردانه امروزی را پیش‌بینی کرد. البته چنین کارآیی غیرممکن بود. کلارا کلاوسن^۱ ویراستار رک‌گوی کتاب آشپزی دابل دی که در هفته‌های نخست کار در این شغل با من دوست شد، هشدار داد شرکتی که به آن پیوستم چنان بد اداره شده است که اگر موضوع کسب پول زیاد نبود، همین فردا ورشکست می‌شد. به رغم اینکه نکاتی را نگفته بود، به زودی به درستی حرفش پی بردم. فعالیت‌های نشر دابل دی که با تولید کتاب‌های پرفروش هماهنگ بود، بدون عایدی باشگاه کتاب برقرار نمی‌ماند.

باشگاه‌های کتاب صورتحساب‌ها را می‌پرداختند و نوای غلط سر می‌دادند. بنابراین بخش انتشارات دابل دی مدیون تبلیغات زودگذری بود که خوانندگان غیرفهریخته را هدف قرار می‌داد، در حالی که فهرست قدیمی‌اش رو به تنزل بود و ویراستاران ادبی آن نظیر چاپلین از این شکایت داشتند که بین دنده‌های ماشینی گیر افتاده‌اند که حرکت نمی‌کند و تولیدی ندارد. شرایط همواره به این گونه نبود. دابل دی زیر نظر مؤسس خود، آثاری از کیپلینگ^۲، کنراد^۳ و موآم^۴ را به چاپ رساند و همچنین تعداد زیادی از آثار کسانی که اصالت کمتری داشتند. اما زیر نظر نسل دوم از مدیریت خانوادگی که بیشتر علاقه‌مند به باشگاه‌های کتاب سودآور

1. Clara Claussen

2. Kipling

3. Conrad

4. Maugham

بودند تا خود کتاب، فهرست دابل دی به جز چند استثنا، بی محتوا بود. ویراستاران آن به گونه‌ای که در این صنعت مرسوم است، حقوق کمی دریافت می‌کردند اما به جبران آن پاداش افتخاری هم نصیبشان نمی‌شد. به عنوان تازه کار، جایم در اتاقکی با دیوارهای تخته‌ای سفید، میز تحریری قلوه‌ای که در آن زمان باب روز بود، با تلفن و ماشین تحریر و انبوهی از دست‌نوشته‌ها تعیین گردیده بود که هر روز صبح برای خواندن و مردود شمردن تحویل می‌شد. جز ملاقات‌های گاه‌به‌گاه که با دوستم کلارا داشتم و در ناگواری‌ها به من دلگرمی می‌داد، به حال خود تنها رها شدم تا بیاموزم این حرفه چگونه اداره می‌شود. رسماً کارآموز بودم. برنامه این بود که برای یک ماه در بخش ویراستاری کار کنم و بعد به قسمت فروش و تولید منتقل شوم تا معلوم شود برای کدام محل مناسب‌تر هستم. اما روشن بود که بخش ویراستاری سر، و بخش‌های دیگر پای این کار و کسب به حساب می‌آمد و تردیدی نداشتم که به کجا تعلق دارم. در پایان نخستین ماه در این شغل، ترجیح می‌دادم به بخشی دیگر منتقل نشوم. کن مک کورمیک^۱، سرویراستار دابل دی و بعدها دوستی عزیز، با حالتی تمسخرآمیز که با ظرافت مخفی نگه‌داشته شده و تا حدودی در پس تشریفات ساختگی پوشانده شده بود، گفت که می‌توانم برای مدتی در آن قسمت بمانم و تا زمانی که دابل دی را ترک کردم، یعنی هشت سال پس از آن، در همان قسمت ماندم.

ویراستاران دابل دی دفترهای خصوصی داشتند با اندازه‌های مختلف

1. Ken Mc Cormick

و برحسب موقعیتشان، با مبلمان‌های مدرن در رنگ‌های زنده و به شکلی عجیب اندکی کتاب در قفسه‌ها. این کتاب‌ها روی تابلوهایی بر سه پایه گذاشته شده بودند، کنار پوسترهایی که آنها را به عنوان حماسه‌هایی ماجراجویانه و شاهکارهایی دلهره‌آور معرفی می‌کرد. ویراستاران آن‌طور که تصور کرده بودم، سر میز خود مشغول مطالعه دستنوشته‌ها نبودند، بلکه بیشتر وقت خود را با تلفن یا در جلسات سپری می‌کردند. آنکه بیشتر اهل ادب بود معمولاً نزدیک عصر به حالت مست از ناهار برمی‌گشت. کم‌کم خود را معرفی کردم و با خوشامدگویی گرم روبه‌رو شدم، اما برای چند هفته وظیفه‌ای بیش از خواندن دستنوشته‌ها به من داده نشد که به زودی دریافتم به استناد یک یا دو بند می‌شد آنها را کنار گذاشت. استعداد داستان‌سرایی کمیاب است و می‌شد در یک نظر، حتی از جانب تازه کاری مانند من، آن را دید. استثنای کمی وجود دارد. وقتی دوستم، ویلیام استایرون^۱ به عنوان خواننده جوان دستنوشته برای مک گراوهیل مشغول کار بود، مطالعه ماجراهای یک سفر و گذر از اقیانوس آرام از شرق به غرب با یک کلک از چوب بالزا را کسل‌کننده یافت. نام کتاب گُن - تیکی^۲، یکی از کتاب‌های پرفروش و از آثار برجسته مردم‌شناسی بود. استایرون این مطلب را نقل کرد تا نشان دهد هدفش این بوده است که داستان‌نویس باشد، نه ناشر. اما من قصدم این بود که ناشر باشم، خرسند از اینکه تلاش و تقلای آفرینش را به دیگران واگذار کنم.

در بیست و دو سالگی درگیر این حرفه شدم، بدون اینکه بدانم نیم‌قرن

1. William Styron

2. Kon - Tiki

در کسب و کار نشر باقی خواهم ماند. برنامه‌ام این بود که برای چند ماه کار کنم، آن قدر که بتوانم اجاره آپارتمان گرینویچ ویلیج^۱ را بپردازم، سپس از آن کار دست بکشم و علاقه‌های ادبی‌ام را دنبال کنم. اما معیارهایم بالا بود و می‌دانستم نمی‌توانم نویسنده‌ای مطابق با انتظاراتم بشوم. این موضوع که ممکن است نتوانم بدون داشتن شغل، زندگی کنم، به ذهنم نیامده بود. در عین شور جوانی باید تصور کرده باشم اتفاقی رخ خواهد داد و همین هم شد. شغل کاملاً غیرقابل انتظاری در نشر که برای مدت پنجاه سال آن را موقتی در نظر می‌گرفتم. تمام این مدت به دیوارهای دفترم چیزی نصب نکردم و کتوهای میز را خالی نگه‌داشتم. آماده بودم در لحظه‌ای بگریزم، بدون اینکه به پشت سرم نگاه کنم. تصویری که از آزادی داشتم، این باور بود که در واقع اصلاً آنجا نیستم، و همین این وضع را برایم میسر کرد که عمری را در این حرفه سپری کنم.

در پاییز طلایی ۱۹۵۰، نیویورک با آینده‌ای درخشان در جنب و جوش بود. از ورود به ساختمان تایم لایف واقع در چهاردهم غربی و خیابان چهل و نهم، محلی که ادارات دابل دی واقع شده بود، و از اینکه حالا جزیی از این دنیای خیره‌کننده شده بودم، احساس شور و شغف می‌کردم. از نشر کتاب چیزی نمی‌دانستم، مگر آنچه هفته قبل از ورودم به دابل دی از فیلمی به نام آدم رذل^۲ آموختم. در این فیلم نوئل کاوارد^۳ نقش ناشر دهه ۱۹۲۰ را بازی می‌کرد که بر مبنای زندگی حرفه‌ای ناشری واقعی به نام

1. Greenwich village

2. The Scoundrel

3. Noël Coward

هوراس لیورایت تهیه شده بود. بخشی از فیلم‌نامه را بن هچت^۱، نویسنده سرشناس آن ایام نگاشته بود که در عین حال فراموش شده بود زمانی برای لیورایت کار می‌کرد و از او نفرت داشت. بعدها دریافتم لیورایت اصلاً آدم رذلی نبوده است. اگرچه ناشری مستعد خودکشی بود و معتاد به الکل و درگیر روابط عاشقانه خطرناک شده بود، اما با نبوغ فراوان به نوآوری دست می‌زد. به اندازه کاوارد خوش‌قیافه بود، با نگاهی خارق‌العاده و سرشار از استعداد و شمّ تبلیغاتی بارنام^۲، در همان زمانی که نویسندگان نابغه در هر دو سوی اقیانوس اطلس پدیدار شده بودند، اما معمولاً ناشران اشراف‌منش آن روز آنان را نادیده می‌گرفتند. لیورایت نخستین نفر از گروه معروف به ناشران یهودی بود، گروهی که به زودی به تجارت کتاب خواب‌آلوده نیرو بخشید، تجارتی که مدتی مدید در استیلای بنگاه‌های نشر با تعصبات سده پیشین قرار داشت. در اوایل دهه ۱۹۲۰، این حوزه را تقریباً در اختیار خود گرفته بود. او آثار تی. اس. الیوت، ارنست همینگوی، تئودور درایزر^۳، اوجین اونیل، هارت کرین^۴، کامینگز^۵ و ویلیام فاکنر همچنین جونا بارنز^۶، اس. جی. پرلمان^۷، پیترو آرنو^۸، دروتی پارکر^۹، مایک گولد^{۱۰}، ناتانائل وست^{۱۱} و زیگموند فروید^{۱۲} را منتشر کرد. اگر مشاور امریکایی ضدیهود جوئیس از همکاری امتناع نورزیده بود، یک دهه پیش از اینکه رندم هاوس دعوا را به دادگاه بکشد و برنده شود، لیورایت علیه

1. Ben Hecht

2. Barnum

3. Theodore Dreiser

4. Hart Crane

5. E. E. Cummings

6. Djuna Barnes

7. S. J. Perelman

8. Peter Arno

9. Dorothy Parker

10. Mike Gold

11. Nathanael West

12. Sigmund Freud

سانسور اعمال شده بر یولیسز مبارزه را آغاز می‌کرد. یابنده اروپایی لیورایت
 اِزرا پاوند^۱ بود که بعدها به دلیل پخش برنامه‌های ضدیهودی‌اش در دوره
 جنگ جهانی دوم بدنام شد، اما وقتی برای لیورایت کار می‌کرد در مقابل
 شکایت‌های الیوت از ناشر «یهودی»‌اش، مدافع او بود. الیوت به دوستش
 وایندهام لوئیس^۲، متعصبی که به شدت از نویسندگان بلومزبری^۳ انتقاد
 می‌کرد و بعدها از طرفداران هیتلر شد، گفته بود با لیورایت به کار نشر
 نپردازد، اما پاوند به لوئیس گفت که لیورایت «تنها ناشر امریکایی با غرور
 کافی و مصمم به نشر کتاب است. بقیه کرم‌هایی بیش نیستند، کرم‌هایی
 دون پایه بدون عزت نفس کافی که خوشایند به نظر نمی‌رسند.» لیورایت
 همچنین کتابخانه مدرن را منتشر کرد، منبع ضروری مربوط به سال‌های
 جنگ در زمینه ادبیات کلاسیک، ترجمه‌های عمده و نویسندگان مهم
 معاصر. در ۱۹۲۵ ولخرجی‌های او وادارش کرد کتابخانه مدرن را به کارمند
 جوانش بنت سرف و دوستش دونالد کلوفر^۴ بفروشد. این خرید زمینه
 راه‌اندازی رندم هاوس در دو سال بعد را فراهم آورد.

کتابخانه مدرن شامل ترجمه‌ای از خانه درستی پارما^۵، رمان نغز
 استاندال درباره مرد جوانی بود که به اندازه خود لیورات زیرک و در
 خصوص امکانات زندگی، ساده و به خطرهای آن بی‌اعتنا بود. باید قدردان
 یکی از رویدادهای خارق‌العاده‌ای باشم که پشت سر هم رخ می‌دهند تا
 رحمت الهی را وارد زندگی کنند. تصادفاً نسخه استفاده شده از کتابخانه

1. Ezra Pound

2. Wyndham Lewis

3. Bloomsbury

4. Donald Klopfer

5. Chanterhouse of Parma

مدرن را که خانه درستی در آن آمده بود، از کتابفروشی دست دومی خریدم که پایین خیابان پنجم قرار داشت، چند قدم دورتر از تماشاخانه‌ای که کمی بعد، همان روز آدم رذل را در آن دیدم. برخلاف تصویر ناراحت‌کننده‌ای که بن هچت از لیورایت نشان داده بود، آدم رذل مرا متقاعد کرد که شغل پیشنهادی دابل دی را بپذیرم، شغلی که هفته پیش از آن پیشنهاد شده بود. هجده ماه بعد که کتاب‌های آنکر بوکر دابل دی، یعنی مجموعه کتاب‌های جلد کاغذی با محتوای روشنفکرانه را عرضه کردم و موجب سرعت بخشیدن به چیزی گردید که در نهایت شگفتی به عنوان انقلاب کتاب‌های جلد کاغذی شناخته شد، و در حقیقت در صنعت نشر تغییر پدید آورد، رمان خانه درستی پارما اولین عنوان در فهرست مجموعه بود.

لیورایت به‌طور غریزی دست و دل باز بود. دفترهایش در ساختمانی قدیمی با رنگ قهوه‌ای در خیابان چهل و هشتم غربی قرار داشتند. به همان اندازه که در زندگی شخصی‌اش لابیالی بود، درباره سرمایه‌های شرکت هم بی‌مبالاتی می‌کرد، اما در عین حال نوآوری نابغه بود و با نویسندگان خالصانه رفتار می‌کرد و به شکل مبالغه‌آمیزی آنها را، مانند ستارگان سینما، به عرش می‌رساند. او عامل ایجاد تحول در صنعت نشر کسل‌کننده عصر خود و تبدیل آن به کسب و کاری هیجان‌انگیز بود، چیزی که بعد از چند هفته اشتغال دریافتم. به گونه‌ای که در همان ایام به خود جرئت دادم و سرم را از بالای اتاقکی که در دابل دی داشتم بالا آوردم

تا ببینم دنیای بزرگ نشر چگونه است.

فراموش کرده‌ام بخش پایانی فیلم درباره لیورایت چگونه تنظیم شده بود، اما در زندگی واقعی او ناگزیر شده بود شرکت خیره‌کننده‌اش را به دفتردارش واگذار نماید، مرد نفرت‌انگیزی به نام آرتور پل^۱ که سهمیه‌اش را به او فروخته بود تا قادر به پرداخت بدهی باشد. پل بعدها زندگی خود را از راه دوره‌فروشی حق تجدید چاپ باقیمانده‌های فهرست قدیمی درخشان لیورایت تأمین می‌کرد. حقوق مربوط به ترجمه سی. ک. اسکات مونکریف^۲ در باب خانه درستی پارما را برای نخستین فهرست انکر از او خریدم. گاه‌به‌گاه پل را، که مردی قد کوتاه با سری بزرگ و چهره‌ای زمخت بود، در تئاتر به اتفاق خوانندگانی سن و سال‌داری می‌دیدم که احتمالاً او آنها را در دهه بیست در مهمانی‌های لیورایت ملاقات کرده بود. لیورایت پس از اینکه شرکت را ترک کرد، سال سختی را در هالیود گذراند و آس و پاس به نیویورک بازگشت. مدت زیادی بود که همسر ثروتمند و آپارتمانش را در خیابان پنجاه و هفت غربی از دست داده بود و در هتلی آلونک مانند زندگی می‌کرد، نزدیک به دفترهای دیگری که شرکت پس از فروش ساختمان با سنگ‌های قهوه‌ای برای کسب پول نقد، تصرف کرده بود. از آنجا که لیورایت هیچ کار دیگری نداشت، گاه‌به‌گاه به این دفترهای جدید سر می‌زد تا همکاران سابق‌اش را ببیند. یک روز، وقتی در اتاق پذیرش نشسته بود، پل متوجه حضور او شد. او را "هوراس" نامید و براساس آنچه

1. Arthur Pell

2. C. K. Scott Moncrieff

تام داردیس^۱، زندگینامه‌نویس لیورایت آورده است، به او گفت: «فکر نمی‌کنم لازم باشد بیش از این اینجا بیایی. این برای کسب و کار ما جنبه خوبی ندارد.» پل که موقعیت خود را از راه کسب و کاری ساخته بود که لیورایت ایجاد کرده بود، حالا تلاش می‌کرد وانمود کند هویت او را نیز به دست آورده است، و نمی‌خواست خود لیورایت در آن محیط باشد و با او مقایسه شود. چند ماه بعد لیورایت درگذشت و بن هچت که لیورایت او را حمایت کرده بود، سرگرم نگارش آدم رذل شد.

دفترهای دابل دی یک بلوک شمال محلی قرار داشت که روزی ساختمان لیورایت با سنگ قهوه‌ای در آن واقع بود. اما از نظر شباهت با همسایه قدیمی، ممکن بود تصور شود دابل دی در قاره دیگری قرار دارد. آنچه بیشتر با روحیه لیورایت و من تطبیق داشت، آپارتمانی بود که در خیابان دهم غربی در گرینویچ ویلیج به مبلغ ۶۹ دلار در ماه پیدا کردم. آن آپارتمان زمانی اتاق زیرشیروانی خانه بزرگ شهری بود که مستأجر قبلی در دهه ۱۹۲۰ آن را مانند صحنه‌ای برای لاهوهم^۲ دکور کرده بود. سقف شیبدارش نورگیری سقفی به طرف شمال، و پنجره دریچه‌مانندی زیر لبه بام داشت که با جعبه‌های گل شمعدانی مشرف به پشت بام‌ها و لوله بخاری‌ها، رو به جنوب بود. روزهایی که هوا صاف بود، این آپارتمان غرق در نور خورشید می‌شد. دیوارها با آجر قرمز و مقدار کمی رنگ سفید پوشیده شده بود و بخاری، حفاظی مسی داشت. سازی به چراغ سقفی وصل شده بود که با روشن و خاموش کردن کلید چراغ، به کار می‌افتاد، ولی

1. Tom Dardis

2. La Bohème

حالا دیگر از کار افتاده بود. محل خوبی برای مهمانی‌های بزرگ بود، اما به دست ساکنان قبلی به قدری تخریب شده بود که خسارت‌های بیشتر دیگر به چشم نمی‌آمد.

در یکی از این مهمانی‌ها، نخستین بار ویستان آودن^۱ و دوستش چستر کالمن^۲ را دیدم و از عادت اعصاب خردکن آودن باخبر شدم که یک ساعت یا بیشتر، پیش از ساعت مقرر می‌آمد تا بتواند به موقع به خانه برگردد و ساعت ۹ در رختخواب باشد. دوستان امریکایی او که گاه برایشان درباره اهمیت اخلاقیات سخنرانی می‌کرد، در برابر کار غیرعادی او صبوری به خرج می‌دادند، اما وقتی چندین سال بعد در آکسفورد ساکن شد، رسیدن زودهنگام او به مهمانی‌ها سبب شد برای بار بعد دعوتش نکنند. دوره اقامتش را در آنجا با تنهایی ملال‌آوری گذراند.

باربارا، همسر آینده‌ام، نیش خیابان دهم، تقاطع بانک و هودسون زندگی می‌کرد. او به اتفاق فرانک اوهارا^۳ و جان اشبری^۴ که دوستان دوره هارواردش بودند، آودن و کالمن را که اخیراً در یکی از شبیخون‌هایشان به دنیای ادبی نیویورک ملاقات کرده بودند، به مهمانی دعوت کردند. مهمانی قرار بود ساعت شش آغاز شود. ساعت چهار برای خرید بیرون رفتیم. نیم‌ساعت بعد که بازگشتم، ویستان و چستر منتظر نوشیدنی بودند و باربارا سعی داشت آنها را سرگرم نگه‌دارد. مهمان دیگری زودتر از ساعت هفت نیامد، و ما به نوشیدن دور دوم رسیده بودیم. قبل از اینکه مهمانی

1. Wystan Auden

2. Chester Kallman

3. Frank O'Hara

4. John Ashbery

شروع شود، ویستان به خانه رفت تا بخوابد.

کتابفروشی هیجان‌انگیز خیابان هشتم، که بهشتی برای کتابنامه‌نویسان بود و مدرسه‌ای غیررسمی برای بسیاری از ناشران بی‌تجربه آن زمان شمرده می‌شد، در آن هنگام نبش خیابان هشتم و مک‌دوگال قرار داشت و فاصله‌اش تا آپارتمان جدیدم، پیاده ده دقیقه راه بود. فکر کتاب‌های انکر نخستین بار، آنجا به نظرم رسید، بین قفسه‌های مرتب با نسخه‌های جلد مقوایی تمام آثار موجود در بازار مربوط به پروست، کافکا، یتس، آودن و الیوت همراه کانت، هگل، مارکس و وبر، همچنین پوشکین، چخوف، تورگنیف، داستایوسکی و تولستوی در کنار ملویل، ویتمن، دیکسنون، جیمز، فراست و فاکنر همراه کتاب‌های نقد به قلم آی. ا. ریچاردز^۱، ادموند ویلسون^۲ و جان کراو رنسام^۳ و دیگران و همچنین آثاری به اندازه کفایت از نویسندگان دیگری مانند اینها که ایام زندگی شخصی اهل کتاب را پر کنند. حتی اکنون عنوان‌های آن کتاب‌ها با همان شور و حالی که آهنگ‌های قدیمی ایجاد می‌کردند به خاطر می‌آید: به دنبال خدایان عجیب، دوران شور و شوق، عشق نخستین، نفوس مرده، نقد عملی، آینده یک پندار، نقاب خرد...

تقریباً هر روز بعد از کار به خیابان هشتم سر می‌زدم و گاه ساعت‌ها آنجا می‌ماندم، اما حقوقی که از دابل دی می‌گرفتم ۴۵ دلار در هفته بود و قیمت آن کتاب‌ها بیش از آن بود که امکان خریدن آنها را داشته باشم.

1. I. A. Richards

2. Edmund Wilson

3. John Crowe Ransom

وقتی با صاحبان کتابفروشی، تد و الی ویلنتر^۱ که برادر بودند، این نکته را در میان گذاشتم که نسخه‌های جلد کاغذی کتاب‌هایشان ممکن است برای اشخاصی مانند من فروش خوبی داشته باشد، موافقت کردند و با تشویق آنان بررسی امکان نشر چنین مجموعه کتاب‌هایی را آغاز کردم. در آن روزها اغلب نسخه‌های جلد کاغذی که با قیمت ارزان تهیه می‌شدند، تجدید چاپ رمان‌های معروفی بودند که عمده‌فروشان با مجله‌هایی که ماهانه میان دهکده‌های روزنامه‌فروشی پخش می‌شد، همراه می‌کردند و آخر هر ماه هم اینها را برمی‌داشتند تا جا برای عنوان‌های جدید باز شود. آنچه در نظر داشتم، نسخه‌هایی با جلد کاغذی محکم، از کتاب‌های بالارزش دائمی بود، مانند چیزی که برادران ویلنتر به نمایش می‌گذاشتند. آنها روی کاغذ به مراتب بهتری به نسبت کتاب‌های جلد کاغذی درآگاستورها به چاپ می‌رسیدند و همواره در انبار کتابفروشی‌ها برای خوانندگانی چون من که امکان خرید نسخه‌های جلد مقوایی را نداشتند، نگهداری می‌شدند. پنگوئن، فروش آثار کلاسیک خود را به صورت جلد کاغذی در ایالات متحده شروع کرده بود و موفقیتش کمکی بود در مجاب کردنم به اینکه ارائه مجموعه کتابی به همان اندازه پیشرفته، ممکن است نزد خوانندگان امریکایی به موفقیت برسد. ابتدا در نظر داشتم این کار را خود به گونه‌ای مستقل انجام دهم. اما بعد از چند ماه کار در دابل دی متوجه شدم پیاده کردن چنین طرحی بیش از آن است که جرئت اجرای آن را داشته باشم. به علاوه بنا به محاسبه‌ام سرمایه‌گذاری اولیه باید حدود

1. Ted and Eli Wilentz

۲۵/۰۰۰ دلار می‌بود، که در آن ایام رقم کلان و ناممکنی به حساب می‌آمد. بنابراین وقتی این فکر در ذهنم پخته شد، به اتاقکم بازگشتم.

سر قفسه‌های کتاب در آپارتمان جدیدم، در کنار چاپ‌هایی از آکسفورد درباره شاعران انگلیسی و شکسپیر که چاپ کیترج^۱ بود با صحافی از هم در رفته، یک دوره آثار گردآمده از والتر پتر^۲ گذاشته بودم، که جلد چرمی داشت و هنوز هم دارم. پتر هنرشناسی پرشور اما بی‌دل و جرئت، در آکسفورد مشاور اسکار وایلد بود و به این معروف بود که به شاگردانش اندرز داده است که هدف زندگی کسب آنچه از تجربه حاصل می‌شود نیست، بلکه خود تجربه است. اگر در دهه ۱۹۲۰ به نگارش می‌پرداخت، حتماً توصیه می‌کرد شمع از هر دو سو روشن شود. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در حاشیه طغیان فرهنگی با انزجار می‌ایستاد. با اینکه پتر بزدل‌تر از آن بود که آموزش‌های خودش را دنبال کند و نهایتاً شاگرد برجسته خود، وایلد را ناامید ساخت، اما پیروانش را تشویق کرد «به مانند شعله‌ای سخت گوه‌رآسا بسوزند»، کاری که البته وایلد انجام داد، اقدامی که من هم از هنگامی که در نوجوانی آثار پتر را می‌خواندم، مصمم شدم وقتی آموختم به انجام رسانم، اما هرگز اجرا نکردم.

هیچ نمی‌دانم چه ترکیبی از ژن‌ها و بدببیری‌های اواخر دوران نوجوانی مرا به مکتب اصالت زیبایی پتر جلب کرد، اما آمادگی آن باید از هنگامی که از ولایت آمدم و در ۱۹۴۵ به کلمبیا وارد شدم، وجود داشته باشد. دوران فرخنده‌ای در تاریخ پرآوازه آن کالج بزرگ، استادان فاضل،

1. Kittredge

2. Walter Pater

خوش‌بیان و دنیا دیده بودند و آموزش دانشجوی کارشناسی را تعهد اصلی خود و شاید بزرگ‌ترین لذت به شمار می‌آوردند. در آن روزها نظریه ادبی به شکل "نقد جدید" در ییل^۱ رونق داشت اما در کلمبیا نادیده گرفته می‌شد، جایی که از شاگردان به کمک مربیان‌شان انتظار می‌رفت با مطالعه کتاب‌هایی که به آنها تکلیف می‌شد، هرگونه حسی را که می‌توانند ایجاد کنند. تعداد شاگردان کلاس‌ها کم و هزینه‌ها برای نیم سال ۴۰۰ دلار بود، و تعدادی از دانشجویان، از جمله من چنان مشتاقانه به استادان پاسخ می‌گفتم که دانت، شکسپیر، کلریج^۲ و کیتس^۳ تمام فکر و ذکرمان شده بود. روز و شبمان را در کتابخانه باتلر^۴ می‌گذراندیم و با مطالعه آنچه درباره این بزرگان و سایر نویسندگان می‌یافتیم، به عادت همیشگی زندگی شکل می‌دادیم. آن زمان در کلمبیا چون هم اکنون، هر دانشجوی دوره کارشناسی باید ادبیات طراز اول جهان را مطالعه می‌کرد که از آتن تا لندن و دوبلین به همراه یک ایالت کشف نشده واقع در شرق ایالات متحده را فرامی‌گرفت. دوست داشتم همیشه دانشجوی کارشناسی باقی می‌ماندم و به مطالعه آثار نویسندگانی می‌پرداختم که اسامی مردانه‌شان کتیبه‌های ساختمان کتابخانه باتلر را پر کرده بود، اما یک سال تحصیلی در دوره کارشناسی ارشد که به منزله دوره خدمت برای استادان آینده بود، مرا مجاب کرد که برای زندگی دانشگاهی خلق نشده‌ام. در عوض کسب و کار نشر مانند این بود که ادامه دوره کارشناسی‌ام باشد، کالجی خصوصی که در

1. Yale

2. Coleridge

3. Keats

4. Butler Library

آن نویسندگانم نقش مربیانم را داشتند و آثار در جریان آنان به مانند برنامه درسی ام بود. نمی توانم راهی شادی بخش تر از آنچه در نیمی از سده گذشته سپری کرده ام، تصور کنم.

ناشر که شدم، می خواستم رؤیای رویی ام را با کتاب در دوره کارشناسی با جهان تقسیم کنم. معتقد بودم و هنوز هم هستم که آرمان دموکراتیک، اجتماع مداوم سقراطوار و بدون نتیجه قطعی است که در آن همگی از یکدیگر می آموزیم. کار ناشر این است که خواندنی های لازم را تدارک ببیند. اما در ۱۹۵۱، ناشران این وظیفه را به خوبی به اجرا در نمی آوردند، و به نظرم رسید کتاب های انکر می توانستند به گونه چشمگیری این کمبود را رفع کنند.

کلاس تازه واردان در ۱۹۴۵ از بسیاری سربازان با تجربه تشکیل می شد، بعضی ها هنوز جلیقه های پرواز و تونیک دریانوردی بر تن داشتند و مشتاقانه می خواستند حرفه های غیرنظامی خود را آغاز کنند. در میان این سربازان چند هنرشناس بودند که سال های جنگ را سپری کرده و چند نفر عملاً زیر آتش قرار گرفته بودند و در آن هنگامه دانه و راسین^۱ می خواندند یا اشعار کلاسیک چینی را در جنوب اقیانوس آرام ترجمه می کردند. محفل این گروه مرا به عنوان شاگرد پذیرفت و عقیده ام را درباره ادبیات به آنان مدیونم، عقیده ای که قدری تعدیلش کردم ولی از آن دست نکشیدم. اینکه ادبیات مانند گلف یا بریج وسیله وقت گذرانی نیست، بلکه نوعی مذهب است که خدایانش در آثار نویسندگان بزرگ آشکار می شوند.

1. Racine

در نهایت جدیت از خود سؤال می‌کردم چه چیز غیر از روحی قدسی می‌توانست منبع الهام کم‌دی الهی یا طوفان^۱ باشد؟ بعدها متوجه شدم شکسپیر از کمک‌های ماورای طبیعی بهره‌مند نبوده است و به همین ترتیب دانسته، به رغم آنچه خود ممکن است نوشته باشد. در هر حال جوانان به ساده کردن مطالب روی می‌آورند و من مستثنی نبودم.

ویتا کر چمبرز^۲، کمونیست سابق که دوست قدیمی‌اش آلجرهیس^۳ را لو داده بود و توماس مرتون^۴ راهب تراپیست^۵ که به عنوان نویسنده کوه هفت طبقه^۶ شهرت یافت، در دهه ۱۹۳۰ در کلمبیا درس خوانده بودند و در آن هنگام هنوز، هم مکتب مارکس و هم شکل روشنفکرانه مکتب کاتولیک به گونه‌ای غالب رواج داشت. اما مکتب مارکس برای سلیقه غیرمادی‌ام خیلی دنیاگرا بود و به گونه‌ای بسیار محدود و غیرقابل قبول خبر از چیزی می‌داد که ممکن است برای بشر رخ دهد. با تضمینی که برای رهایی در آینده‌ای نامعلوم می‌داد و در عین حال مقررات سفت و سخت در لوای قوانین خود ساخته تاریخ، به گمانم فقط از نظر ظاهر با مکتب کاتولیک تفاوت داشت. هرچند ظاهر مکتب کاتولیک را ترجیح می‌دادم و از سوی آن برانگیخته می‌شدم، فروش به آن به تعلیق بی‌اعتقادی در پوچ‌گرایی آشکاری نیاز داشت که از عهده‌ام برنمی‌آمد. علاوه بر این، من که در شهری کاتولیک بزرگ شده بودم، از

1. The Tempest

2. Whittaker Chambers

3. Alger Hiss

4. Thomas Merton

۵. عضو فرقه‌ای که اعضای آن قسم می‌خورند تا پایان عمر سخن نگویند.

6. The Seven Storey Mountain

هم مدرسه‌ای‌های وحشت‌زده‌ام درباره جنایت و مکافات‌گرایی‌های دنیوی به اندازه کافی شنیده بودم که بدانم کلیسای خودکامه متعلق به من نیست؛ در عوض افلاطونی‌مشرّب شدم. شبی جلوی در ورودی کتابخانه باتلر، در حالی که برف دور و برمان می‌چرخید، به دنبال وحشتی که ریشه در گذشته داشت، با استادی محبوب به تلخی به گفت‌وگو پرداختم. بحث این بود که پلوتارک^۱ احمق بود که به خصوصیات صرفاً انسانی علاقه نشان می‌داد و به صورت‌های آرمانی باید بیشتر می‌اندیشید تا ترسیم چهره‌های مردم واقعی.

جای تعجب نیست، وقتی در هفته نخست کارم تعدادی برگه تکمیل می‌کردم، رییس کارگزینی دابل دی گفت به نظرش نمی‌رسد بیش از یک یا دو هفته در حرفه نشر دوام بیاورم. اما بعد از سپری شدن چند ماه در دابل دی دریافتم، ادبیات مانند تمامی مذاهب، در عین حال کسب و کار هم هست، هرچند که کسب و کار خیلی خوبی نباشد. پس از بررسی بیشتر در اطراف دورنمایی که از مجموعه کتاب‌های جلد کاغذی داشتم، خودم را به مدیر تولید دابل دی معرفی کردم. او مردی سرخ رو و خندان بود، حدود پنجاه سال یا بیشتر داشت و دسته موی سپیدی بر سرش دیده می‌شد. مجموعه‌ای از کت‌های توثیدی رنگارنگ داشت و آن روز، کتی سیاه و سفید با یقه شکاری و دو چاک در طرفین به شیوه انگلیسی پوشیده بود. تک دکمه روی یقه‌اش با چشمانش هم‌رنگ بود. به خاطر می‌آید بالای میزش عکسی از خود به دیوار زده بود که در پارک بلumont

۱. Plutarch: زندگینامه‌نویس یونانی

گرفته شده بود. اگر حافظه‌ام درست یاری کند همین کت را به تن داشت و در کنار محل شرط‌بندی میدان اسب‌دوانی ایستاده بود.

نامش هری داوونی^۱ بود و نشان داد چگونه نقطه‌ای را بیابم که در آن یک کتاب به صرفه منتشر می‌شود، حتی اگر از تمام عایدی به دست آمده، هزینه‌های کاغذ، چاپ، صحافی، حق تألیف و تبلیغات به اضافه رقم‌های گوناگون هزینه‌های جاری کسر شود و باقیمانده بین هزینه نگارش، زینک، کارهای هنری و غیره تقسیم گردد. بنابراین، چنانچه هزینه کاغذ، چاپ، صحافی، حق تألیف و تبلیغ مثلاً یک دلار در هر نسخه باشد و هزینه‌های سرشکن شده مربوط به فروش، اجاره، گرما، روشنایی و مدیریت یک دلار دیگر، و عایدی حاصل براساس هر نسخه کتاب سه دلار بشود، پس چنانچه هزینه‌های حروفچینی و زینک برای یک بار چاپ مثلاً ۳۰۰۰ دلار به مبلغ باقیمانده تقسیم گردد، می‌توان انتظار داشت کتاب حتی در تیراژ ۳۰۰۰ نسخه به صرفه در آید و حق تألیفی که باید به نویسنده پرداخت شود، از همان محل تأمین گردد. وقتی این کتاب فرضی به صرفه در آید، حتی یک دلار در هر نسخه که به طور قسطی هزینه نگارش و زینک را مستهلک کرده است، در هر یک از فروش‌های بعدی سود خواهد بود. بنت سرف به این دلیل می‌گفت که اگر رندم هاوس حتی فقط از راه فهرست قدیمی ارزشمندش به زندگی ادامه دهد، در مقایسه با اینکه روی عنوان‌های جدید سرمایه‌گذاری کند، می‌تواند پول بیشتر درآورد. اما این هری داوونی بود که نخستین اصل بنیادی را درباره اینکه کارکرد فهرست

1. Harry Downey

آینده نگر گسترش فهرست قدیمی است، به من فهماند. اصلی که متأسفانه دابل دی آن را تا اندازه زیادی ندیده انگاشت و خرده‌فروشی‌های زنجیره‌ای امروزی با اتکا بر مسائل زودگذر، پیروی از آن را برای ناشران با دشواری روبه‌رو کرده‌اند.

مجموعه کتاب‌هایی که کتاب‌های جلد کاغذی با کیفیت خوب نامیده می‌شد و سرگرم برنامه‌ریزی آنها بودم، قرار بود از عنوان‌هایی تشکیل یابد که پیش‌بینی می‌شد در طولانی مدت دوام آورند، کتاب‌هایی که قرار بود سال‌های بعد به دانشجویانی مانند من فروخته شود که حالا تعدادشان به میلیون‌ها نفر رسیده بود. بنابراین، سودهای حاصل از فهرست کتاب‌های قدیمی می‌توانست انتشارات بعدی را پشتیبانی کند و به زودی، طرح بر پای خود استوار بماند. این، خلاف عنوان‌های جلد مقوایی دابل دی بود که تا پایان فصلی که منتشر می‌شدند به ندرت دوام می‌آوردند و دابل دی را مجبور می‌کردند تا سال به سال خود را تقریباً از نو بسازد.

ناشران کتاب، به ویژه دابل دی در ابتدای دهه ۱۹۵۰ هنوز با نسل بعد از جنگ هماهنگ نشده بودند که از همان هنگام در پی آن بود که دنیای پدران و مادران خود را زیر و رو کند. از آنجا که به این نسل جدید تعلق داشتم، ناهنجاری‌های بی‌شمار ایجاد شده از سوی این گروه جمعیتی عیب‌جو را می‌توانستم ببینم که به چشم افراد مسن‌تر از من در دابل دی و سایر ناشران کتاب نمی‌آمد. واضح‌ترین اینها و آنچه به ایجاد کتاب‌های آن‌گر منجر شد، مشکل بزرگی بود که پیش روی خوانندگانی چون خودم قرار داشت، زیرا آثار نویسندگانی که در دوره کالج کشف کرده بودیم یا در

بازار نایاب بودند یا فقط به صورت چاپ‌های جلد مقوایی گران‌قیمت در دسترس قرار داشتند، مانند کتاب‌هایی در کتابفروشی خیابان هشتم که در حسرتشان بودم. قبل از جنگ، رفتن به کالج امتیاز تلقی می‌شد. اکنون ضرورت بود و باید از لایحه قانونی جی یک^۱ و سایر برنامه‌های دولت فدرال قدردانی کرد که باعث شد میلیون‌ها نفر از هم دوره‌ای‌هایم پذیرفته شوند. در آن روزها خیلی به سیاست نمی‌اندیشیدم، اما با نگاه به گذشته، بسیار مشخص است که لایحه قانونی جی یک تلاش چشمگیری در راه وفا به وعده دموکراسی امریکایی بود. در کنار آن طرح مارشال^۲ و سپس قانون حقوق مدنی دهه ۱۹۶۰ نیز به همین ترتیب بود، حتی اگر دو موضوع اخیر تا اندازه‌ای به عنوان سیاست‌های مربوط به جنگ سرد تلقی شوند. در آن هنگام، چنان سیاست‌های قهرمانانه‌ای را قابل قبول می‌دانستم. ما دنیا را از شر دو دشمن وحشتناک نجات داده بودیم. چرا نباید به انجام کارهای بزرگ و شایسته ادامه می‌دادیم؟

معمولاً از دهه ۱۹۵۰ به عنوان سال‌های توأم با غرور و یک رنگی یاد می‌شود. این نیمی از واقعیت است که از راه دو عنوان اثر گذار از مجموعه کتاب‌های انکر اشاعه داده شد. یکی از این دو عنوان جمعیت تنها^۳ اثر دیوید رایزمن^۴ و دیگری مرد تشکیلات^۵ اثر دابیلو. ایچ. وایت^۶ بود. اما این سال‌ها همچنین ایامی بسیار خلاق و دورانی طلایی بود که در آن حقوق و امتیازات شهروندی به زودی به گونه‌ای گسترده از مرزهای آن قبل از

1. GI Bill

2. Marshall Plan

3. The Lonely Crowd

4. David Riesman

5. The Organization Man

6. W. H. Whyte

جنگ فراتر رفت و با آهنگ کندتر به محدودیت‌های بنیادی دست یافت. سناتور مک کارتی^۱ واژگان ویژه‌ای را باب کرد که اختلافات سیاسی را مردود می‌شمرد و در گفتمان‌های عمومی طی جنگ سرد پریشانی ایجاد می‌کرد. ایالات متحده در همان اوان کورکوران درگیر جنگ سرسختانه‌ای در حمایت از تلاش فرانسه برای استعمار مجدد ویتنام شده بود. اما جنگ کره در ۱۹۵۳ پایان یافته بود و وضعیت وحشتناک مربوط به ویتنام هنوز مشخص نبود. در ۱۹۵۳ هیچ سیاستمداری جرئت نمی‌کرد به رأی‌دهندگان بگوید که خوشحالی آنها به مکان‌هایی به نام لائوس و خلیج تانکین وابسته بود. وحشت ناشی از بحران اقتصادی تقلیل یافته بود. آیزنهاور با شادی به بازی گلف سرگرم بود و برای آن دسته از ما که از این آسوده‌خاطری خشنود نبودیم، ادلی استیونسون^۲ ظهور کرد که هنگام انتخابات به گونه‌ای شرورانه دم آیزنهاور را کشید، بدون اینکه صدمه‌ای به او بزند. مک کارتی ممکن بود یادگاری از خود برجا گذارد، اما خود را به زودی نابود می‌کرد. زایشگاه‌ها به دلیل دوره افزایش زاد و ولد در حال انفجار بودند. نسلی از نویسندگان و هنرمندان آمریکایی پس از جنگ پدیدار شده بودند. مانهاتان به زودی به عنوان مرکز فرهنگی جهانی جای پاریس را می‌گرفت و دوک الینگتون^۳ و بیلی استری هورن^۴ مشغول ثبت کردن امتیازات بودند. در شب‌های گرم تابستان می‌توانستید صدای تاتوم^۵ و مانک را از پشت درهای باشگاه‌های خیابان ۵۲ غربی بشنوید،

1. Senator McCarthy

2. Adlai Stevenson

3. Duke Ellington

4. Billy Strayhorn

5. Tatum

بدون اینکه یک پنی خرج کنید، یا اگر چند پنی داشتید می‌توانستید در وانگارد^۱ یا کافه سوسایتی^۲ چیزی بنوشید و به ترانه‌های مابل مرسر^۳ و ال‌فیتزجرالد^۴ گوش دهید.

در آمریکا برای جوان بودن دورانی خوب و در نیویورک ایامی شگفت‌انگیز بود. به نظرم می‌رسید موفقیت مجموعه جدید کتاب‌هایم اجتناب‌ناپذیر بود و موافقت کین مک کورمیک با برنامه کاری که با کمک هری داوونی تنظیم کرده بودم، برایم عجیب نبود. در آن موقع پذیرش او خیلی طبیعی به نظر می‌آمد، اما شهادت می‌خواست که به موجود عجیب و غریب بیست و دوساله‌ای، که تجربه کاری‌اش به سختی به یک سال می‌رسید، برای چنین طرحی اعتماد کند. کتابفروشان نیویورک که ملاقاتشان کرده بودم، به اندازه برادران ویلنتز^۵ مشوق بودند، به ویژه آرنولد سوانسون^۶ در کتابفروشی دانشگاه کلمبیا و لیلیان فریدمن^۷ در برنتانو^۸ واقع در خیابان پنجم. این خانم سرانجام تمام بخش زیرزمین کتابفروشی خود را به روی کتاب‌های آنکر و مجموعه‌های بسیار دیگری باز گذاشت که به زودی رقیب هم شدند. نخستین فهرست آنکر، شامل دوازده عنوان، به سوی ایستگاه فنلاند^۹ اثر ادموند ویلسون که مطالعه‌ای درباره انقلاب فرانسه و روسیه بود؛ اثر دی. ایچ. لاورنس^{۱۰} یعنی مطالعاتی درباره

1. Vanguard

2. Café Society

3. Mabel Mercer

4. Ella Fitzgerald

5. Wilentz brothers

6. Arnold swenson

7. Lilian Friedman

8. Brentano

9. To the Finland station

10. D. H. Lawrence

ادبیات کلاسیک آمریکا^۱؛ رمان‌هایی از آندره ژید^۲ و جوزف کنراد^۳، و البته خانه درستی پارما را دربرمی‌گرفت. قیمت‌ها از ۶۵ سنت تا ۱/۲۵ دلار متغیر بود و بر اساس حسایی که کردم خرج هر عنوان، حتی با ۲۰/۰۰۰ نسخه درمی‌آمد. بازار انبوه کتاب‌های جلد کاغذی که در دراگ‌استورها و دکه‌های روزنامه فروشی به فروش می‌رفت روی کاغذ ارزان قیمتی به چاپ می‌رسید که در برابر نور رنگش قهوه‌ای می‌شد و جلد‌های آنها نیز با نوعی سلوفون^۴ پوشیده شده بود که بر اثر استفاده‌کننده می‌شد. تصمیم گرفتم عنوان‌های انکر را روی کاغذهای گران‌تر و مقاوم‌تر غیراسیدی، که سفیدیشان مدت طولانی‌تری دوام بیاورد، به چاپ رسانم و جلد‌ها را هم با کاغذ محکم‌تری چاپ کنم. جلد‌ها را دوستانی طراحی کردند که هنرمند بودند. برجسته‌ترین آنان ادوارد گوری^۵ یکی دیگر از همکلاسی‌های باربارا در هاروارد بود. بعدها برای تصاویر ترسناکی که می‌کشید، شهرت یافت. شکل متمایز این مجموعه کتاب‌ها بدون تردید، هدف آن را بیان می‌کرد و نقش زیادی در موفقیت آن داشت، هرچند خود عنوان‌ها بود که کتاب‌های انکر را با روحیه دوره جدید مشخص می‌کرد.

موفقیت یا شکست طرح‌هایی که در آنها شرکت داشتم همیشه از نخستین حال و هوای ایجاد شده، روشن و قابل درک بود. زمانبندی از واجبات است، زیرا قطعاً در بهره‌برداری از بازار ادبیات الکترونیکی که امروزه در آستانه پدیدار شدن است، لازم خواهد بود. زمانبندی برای

1. Studies in Classic American Literature

2. André Gide

3. Joseph Conrad

4. Cellophane

5. Edward Gorey

کتاب‌های انکر دقیق بود. طی یک سال سایر ناشران از جمله ناف و رندم هاوس مجموعه کتاب‌های جلد کاغذی با کیفیت بالای خود را ارائه کردند و به زودی طبقه زیرزمین لیلیان فریدمن در خیابان پنجم از کتاب‌های جلد کاغذی لوکس پر شد. کتابفروشی خیابان هشتم که زمانی با قفسه‌های مرتب و پر از کتاب‌های جلد مقوایی، موجب لذت فوق‌العاده‌ام بود، همین کار را دنبال کرد و باعث نگرانی‌ام شد. برخلاف آن، قفسه‌های کتاب جلد کاغذی با کیفیت بالا که برادران ویلنتر برپا کرده بودند، انگار که توهینی به شأن و جایگاه فروشگاه شمرده می‌شد.

برای نخستین بار به تزلزل خود در برابر نوآوری پی بردم، حتی اگر خودم، دست بر قضا، موجبات آن را فراهم کرده بودم. پولدارتر که شدم چاپ‌های جلد مقوایی را، که روکش آنها برداشته شود، برای قفسه‌های خودم ترجیح می‌دادم. با اینکه کتاب‌های انکر به زودی به عنوان سرآغاز انقلاب در کتاب‌های جلد کاغذی شناخته شد، هدفم از نو باب کردن و تداوم حال و هوای دیرینه ادبیات بود، نه اینکه دنیای جدیدی بسازم. این هدفی بود که همواره در سر داشتم‌ام.

در عین حال از اینکه دریافتم برای کارهای نوآورانه استعداد دارم، حیرت‌زده شده بودم و می‌خواستم کارهای بیشتری از این دست انجام دهم. ویرایش دستنوشته‌ها و کار با نویسندگان را دوست داشتم، زیرا از کسانی مانند آنان در دوره تحصیل بهره برده بودم، اما حتی بیش از آن از شیوه‌های راه‌اندازی کسب و کار و جست‌وجو برای یافتن ناهنجاری‌ها به منظور اصلاح آنها، لذت می‌بردم. دوست داشتم از شهری به شهر دیگر با

قطار سفر، و با کتابفروشان دوره گرد و خرده پا صحبت کنم. در نیویورک که بودم نیز هر روز تلفنی با آنان گپ می‌زدم. شیفته جزئیات مربوط به تولید، بودجه و پی‌گیری سفارش‌ها بودم که هر روز صبح به اتاق مراسلات دابل دی می‌رسید. آن روزها پیش از آغاز نظام‌های رایانه‌ای، که اطلاعات نامرتب و گیج‌کننده را مردود می‌دانند، مراکز نشر، حتی به بزرگی دابل دی، که در آنها چنان الفتی با کار، میسر، ضروری و نشاط‌آور باشد، به اندازه کافی کوچک بود. بچه که بودم مسئله‌های ریاضی را دوست داشتم. محاسبات متغیرها در کسب و کاری جدید برای به دست آوردن تقریبی مسیر، حتی رضایتی بیشتر ایجاد می‌کرد، زیرا دنیای واقعی بخشی از صورت مسئله بود.

اما برای اداره کسب و کار به شکل روزمره، صبوری کافی نداشتم. کتاب‌های انکر در مدت یک سال یا کمی بیشتر به خوبی پا گرفت و به سودآوری فراوان رسید. از آنجا که عنوان‌ها به روح روشنفکرانه زمان بعد از جنگ تعلق داشت، همگی خوب به فروش رفتند، خصوصاً آنها که روی جلدشان آثار مصورگوری بود. به علاوه این دوره کتاب‌ها باب روز شده بودند و خوانندگان به همین دلیل کتاب‌های انکر را جمع‌آوری می‌کردند. اما من بی‌قرار بودم. نشر کتاب مقدس انکر را که چاپی چند جلدی از عهد عتیق و جدید بود، کتاب به کتاب، براساس شواهد باستان‌شناختی آغاز کرده بودم. در همان ایام، ناشران مشغول انتشار تجدیدنظرهای گوناگون از کتاب مقدس چاپ جیمز شاه^۱ بودند که برای خوانندگان جدید تنظیم

1. King James

شده بود. طرح حدوداً اسرارآمیز من هدفی مخالف این را دنبال می‌کرد، بر این اساس که ویرایشگران می‌خواستند از راه پی‌گیری مطالب تحریف‌شده متواتر دریابند که نویسندگان اصلی کتاب مقدس واقعاً چه گفته‌اند. کتاب مقدس انکر در بازار مذهبی خوب به فروش رفت و به زودی بدون هیچ مشکل و بدون کمک من اداره می‌شد. طرح‌های بعدی را می‌خواستم مستقلاً آغاز کنم، البته نه برای پول بیشتر، چه در آن هنگام به پول در آوردن به منزله کسر شأن فالستاف^۱ وار می‌نگریستم. بعدها از داشتن چنین نگرشی تأسف خوردم. بلند همتی‌ام مطابق تعلیمات انجیل بود. می‌خواستم جهانیان را در وجد و سرخوشی ادبی‌ای سهیم سازم که در کالج کلمبیا چشیده بودم. در آن روزها، درباره خود مثل یک مبلغ مذهبی فکر می‌کردم. در واقع فقط ناشر کتاب بودم؛ هرچند که رسالت‌ها فقط در محتوای نوشته‌های مقدس مربوط به خود تفاوت می‌کرد.

۱. Falstaff: یکی از قهرمانان شکسپیر

Falstaffian: صفت

فصل سوم

رؤیاهای از دست رفته

با وجود موفقیت حاصل از کتاب‌های انکر و همکارانی که با شناخت بیشتر، دلبستگی‌ام به آنان افزایش می‌یافت، در دابل دی ناراحت بودم. یکی از دوستانم در کلمبیا هشدار داده بود که سرانجام در آنجا مشکلاتی خواهم داشت. برایم شاهی آورد و آن اینکه در نیمه سده پیش ویرایشگر جوانی از دابل دی به نام فرانک نوریس^۱ که اندکی بعد رمان‌نویس امریکایی مهمی شد و کتاب‌های مک تیگ^۲، گودال^۳ و اختاپوس^۴ را در میان سایر آثار نوشته بود، در جوانی بر اثر ورم صفاق درگذشت. او به کار

1. Frank Norris

2. Mc Teague

3. The Pit

4. The Octopus

روی دستنوشته نخستین رمان، به نام خواهر کری^۱ نوشته تئودور درایزر پرداخت که در آن زمان روزنامه نگار و ویرایشگر مجله گمنامی بود و او را به عنوان برادر کوچک‌تر یک ترانه‌سرا می‌شناختند. سرنوشت این دستنوشته در دابل دی تأسف بار بود. شرکت بنا به پیشنهاد نوریس با درایزر قرارداد امضا کرد، اما هنگامی که همسر صاحب شرکت در پایان تابستان از تعطیلات خود در اروپا بازگشت و متوجه شد در این رمان، کری که زنی زناکار بود نه تنها تنبیه نشد بلکه هنرپیشه‌ای معروف گردید، به شوهرش گفت کتاب را منتشر نکند. درایزر که حتی در آن سنین جوانی تندخو بود و بعدها خیلی بدتر هم شد، به جای اینکه ناشر دیگری پیدا کند، اقامه دعوی کرد. دابل دی که پیش‌بینی این موضوع را می‌کرد چند صد نسخه به چاپ رساند و بیشتر آن را در انبارش نگه‌داشت و تعداد محدودی را پخش کرد تا از نظر حقوقی به نشریه معنی داده باشد. فروش نهایی آن ۴۵۰ نسخه بود. نقدهای درهم و برهمی نیز سرهم شد.

ناشران دلیل خوبی داشتند که در آن دوران توأم با اصالت، از سانسور بیمناک باشند، اما پنهان ساختن رمان بزرگ درایزر از جانب دابل دی درخور نکوهش بود. دوستی که این ماجرا را برایم تعریف کرد هشدار داد که دابل دی هنوز هم شرکتی هنرنشناس است و کسی مثل مرا که رؤیاهایش درباره زندگی ادبی آن‌قدر معصومانه است، سرخورده می‌کند. اما این هشدار را نادیده گرفتم. به همان اندازه که اعتماد به نفس داشتیم، ساده لوح هم بودم و احساس می‌کردم اگر دابل دی مرا مأیوس کند،

1. Sister Carrie

بدقابلی خودش خواهد بود، نه من. به علاوه، می‌پنداشتم درسش را آموخته و دوباره همان اشتباه را تکرار نخواهد کرد. به زودی دریافتم که اشتباه می‌کردم، دریافتی که به استعفایم منجر شد.

لیورایت سرانجام برای چندین کتاب که برای بیشتر آنها متحمل ضرر شد، قرارداد سخاوتمندانه‌ای با درایزر امضا کرد. با وجود این ضررها و خواسته‌های غیرمنصفانه او برای پول بیشتر، لیورایت که قاعداً باید رفتار درایزر را غیرقابل تحمل می‌یافت، یقین داشت که بالاخره پاداش صبر و تحمل خود را خواهد گرفت. این درست بود. بعد از تأخیر بسیار، درایزر دست‌نویست تراژدی امریکایی^۱ را تحویل داد که رسوایی به راه انداخت و با وجود نقدهای گنگ تبدیل به کتابی پرفروش شد و به عنوان یکی از آثار کلاسیک امریکا بر جای ماند. سپس هنگام مجادله با لیورایت، ضمن صرف ناهار در ریتس^۲، موقعی که سرگرم جر و بحث درباره سهم عایدی مربوط به حقوق نمایش تراژدی امریکایی بودند، محتوی فنجان قهوه را به صورت لیورایت پاشید و دیگر هیچ‌گاه با او صحبت نکرد. فراز و فرود لیورایت همانند ماجرای تأسفبار جرج هورست وود^۳، معشوق کری بود. هورست وود مدیر جذاب رستورانی پررونق در شیکاگو بود که اجازه داد عشق و شیفتگی‌اش برای کری بر عقل و درایت خوبی که داشت غلبه کند. او مفلسانه در بُوری^۴ درگذشت. در همان حال نام کری روی تابلوی اعلانات پر نور تئاتر میدان هرالد می‌درخشید، جایی که در آن به

1. An American Tragedy
3. George Hurstwood

2. Ritz
4. Bowery

هنرپیشگی مشغول بود. این برایم عجیب بود که درایزر که آن قدر به هورست وود علاقه داشت چرا باید با کسی که در زندگی مانند خودش بود و تا آن حد نسبت به او سخاوت نشان داده بود، بد رفتاری کرده باشد، اما باید زود می‌آموختم که نویسندگان گاه نیش می‌زنند و این هنگامی است که نفسِ آنان دچار کمبود می‌شود.

اینکه دریافتم دابل دی از ماجرای درایزر پند نگرفته، به شرح زیر روی داد. وقتی به ادموند ویلسون نامه‌ای نوشتم و پیشنهاد پیش پرداخت ۹۰۰ دلار به او دادم تا اجازه دهد به سوی ایستگاه فنلاند را در نخستین فهرست کتاب‌های انکر قرار دهم، او با ارسال کارت پستالی دستی با شرایط موافقت کرد، و پیشنهاد داده بود در ول فلیت^۱ واقع در کیپ کاد^۲ او را ملاقات کنم. با خرسندی پذیرفتم و در آخر هفته جشن هالووین^۳ به خانه‌اش رفتم. خانه پنجره‌هایی با کرکره سبز و ایوان گود افتاده و تخته‌هایی صیقل یافته از باد داشت که مانند ابریشم سفید به آن چسبیده بود.

نسخه‌ای از قلعه آکسل^۴ که مقدمه ویلسون بر نویسندگان نمادگرا بود، به عنوان هدیه فارغ‌التحصیلی دبیرستان به من داده شده بود و به عنوان یکی از تحسین‌کنندگان اثر او درآمده بودم، اما انتظار نداشتم شعبده باز ماهری نیز باشد. روزی که به خانه آنها رسیدم، در اتاق مطالعه پیش صحنه‌ای را تدارک داده بود و عصر آن روز در نور چراغ‌های حباب‌دار قرمز

1. Wellfleet

2. Cape Cod

3. Halloween

4. Axel's Castle

رنگ، نمایش شعبده بازی اجرا کرد با این منظور که دختر شش ساله‌اش، هلن را سرگرم کند. هرچند او خیلی زود از صدای عجیب و غریب قارقار و اسکلت‌های نورانی پدرش خسته شد. شاید او از این دلک‌بازی‌ها در حضور یک غریبه خجالت می‌کشید. بعد از ده دقیقه در حالی که اخم کرده بود، اتاق را ترک کرد و مادر دستپاچه‌اش را پشت سر خود کشاند. بدین ترتیب با ویلسون تنها ماندم، در حالی که او به اجرای نمایشی ادامه می‌داد که قاعدتاً باید هفته‌ها در تدارک آن می‌بود.

ویلسون و من در آن آخر هفته با هم دوست شدیم و پس از آن او و همسر دلربایش الن^۱، و باربارا و من رفت و آمدهای زیادی داشتیم. سال‌ها بعد در آخر هفته عید شکرگزاری که باربارا و من با خانواده ویلسون خداحافظی می‌کردیم، ادموند مرا به اتاق مطالعه‌اش دعوت کرد و دست‌نوشته‌ای به من داد که در دو پوشه سیاه رنگ قرار داشت. در حالی که صدایش بم‌تر شده بود و تقریباً نفس نفس می‌زد گفتم، نویسنده اینها ولودیا نابوکوف^۲ دوست اوست و رمانی که به وی داده زننده است و نمی‌تواند به‌طور قانونی منتشر شود، اما در هر حال، باید آن را بخوانی. شاید لازم بود مخالفت می‌کردم. از این گذشته، نابوکوف نمی‌خواست نامش بر دست‌نوشته باشد. در صورتی که تصمیم می‌گرفتم آن را به همکارانم نشان دهم، نباید نام او را می‌بردم.

دست‌نوشته، البته لولیتا بود. ویلسون آن اواخر درباره سانسور رمان

1. Elena

2. Volodya Nabokov

نسبتاً پر تب و تاب خود یعنی خاطرات ناحیه هِکت^۱ درگیری پیدا کرده بود و ناشرش که اتفاقاً دابل دی بود مجبور شد از چاپ رمان منصرف شود و این هنگامی بود که قاضی فیلیکس فرانکفورتر^۲، یکی از دوستان ویلسون، رسیدگی به موضوع را از طرف خود در دیوان عالی رد کرد و اجازه داد دادگاهی در سطح پایین‌تر علیه آن رأی صادر کند. موضوع این بود که آیا قانون اساسی از اثری که در آن به بعضی بی‌عفتی‌ها که از جانب یک زن نسبت به مرد اشاره می‌شود حمایت می‌کند یا نه.

در دهه ۱۹۴۰ ممکن بود برخی از این اعمال قابل پذیرش باشد، اما شکل افراطی آن این‌گونه نبود. وضعیت ویلسون نامعلوم بود. قاضی نمی‌توانست تصمیم بگیرد و به بن‌بست رسیده بود و کتاب ویلسون غیرقانونی اعلام شد. هنگامی که دادگاه درباره این موضوع تأمل می‌کرد، رمان ویلسون به یکی از کتاب‌های رسوا و پرفروش تبدیل شد. طبیعتاً ویلسون دعوا را از نزدیک پی‌گیری می‌کرد و خود را در جزئیات قانون اساسی که به بحث گذاشته شده بود، خبره می‌دانست. او شخصاً از بیان جزئیات امور جنسی خجالت نمی‌کشید. کتابچه‌های منتشر شده او حاوی نکات زیادی از این دست بودند، مانند توصیف‌های روشن هرمن ملویل درباره حرکت‌های عاشقانه نهنگ‌ها و کارهای خودش که تقریباً شبیه پستانداران دریایی از جمله نهنگ بود. اما همدلی او با هوس‌های جنسی بشری، به لولیتا تعمیم پیدا نکرد.

1. "Momoirs of Hecate County"

2. Justice Felix Frankfurter

من لولیتا را زننده نیافتم؛ در عین حال به نظرم آن گونه نبود که اثری خلاق قلمداد شود. رمان های قبلی نابوکوف را که نیو دایرکشنز^۱ به چاپ رسانیده بود تحسین می کردم و دقت سرد آنها را به تصنعی بودن ترجیح می دادم و به گمانم تا حدی بیرحمانه، شاید هم خیلی مسخره به نظر می آمد که نابوکوف از بابت شوخی های مطرح شده در لولیتا به خود تبریک می گوید. مقاصد نابوکوف برایم به شکل معما در آمده بود. به نظر می رسید لولیتا بیانیه ای را مطرح می کرد. آیا نابوکوف سعی داشت ناامنی امریکا را به مهاجرانی نشان دهد که به شدت زیر سلطه بودند و مانند خودش هویت فرهنگی شان را در خطر تاراج از جانب کشوری قرار داده بودند که به کم مایگی و اغوا کنندگی هروئینی بود که او از روی سادگی به آن آلوده شده بود؟ یا صرفاً داشت موضوعی شهوانی را که در اثر قبلی اش به آن اشاره کرده بود، حالا به تفصیل شرح می داد؟ بعدها وقتی با یکدیگر دوست شدیم، از او پرسیدم چگونه اندیشه لولیتا به ذهنش آمد. جواب داد، روزی او، همسرش ورا^۲ و دیمیتری پسر ده ساله اش از سفر به کوه های راکی^۳ به منزلشان در ایتاکا^۴ باز می گشتند و برای گذراندن شب، در شهری کوچک در ایالت اوهایو توقف کردند. از آنجا که متلی موجود نبود، در منزل کشیشی میثدیست، اتاق گرفتند. بعد از شام، هنگامی که کشیش و همسرش به اتاق خود رفتند، ولادیمیر متوجه شد دیمیتری ناپدید شده است. ولادیمیر او را زیر درختی، روی چمن ها در بازوان دختر جوان

1. New Directions

2. Vera

3. Rockies

4. Ithaca

کشیش یافت. ولادیمیر گفت این رویارویی کنجکاوی‌اش را درباره رشد زود هنگام دختران جوان امریکایی برانگیخت و با خود قرار گذاشت وقتی به ایتاکا باز گردد، کتابچه در دست در اتوبوس مدارس پشت سر بچه‌ها بنشیند و پرحرفی‌هایشان را بنویسد. چیزی که به زودی در صفحات رمانش ظاهر شد. چنین پنداشتم که این جزئیات غیرمحمول، مانند ماجرای دختر کشیش، شیوه‌ای بود که ولادیمیر به کار برد تا بگوید سؤالات احمقانه مطرح نکنم.

سرانجام دریافتم نابوکوف با چه اشتیاقی مایل بود پس از رهایی سنت پترزبورگ از شر کمونیست‌ها، به شهر اجدادی‌اش بازگردد. پندارش درباره این رخداد درست بود، هر چند نه به آن زودی که امید داشت. این نکته احتمالاً توجیهی است برای قاطعیت او در این باره که دیمتری را محیط امریکایی و سوسه نکند و دلیلی برای اینکه او و ورا هیچ‌گاه در ایالات متحده سر و سامان پیدا نکردند، بلکه مانند جغد در خانه‌های اجاره‌ای استادان کورنل^۱ زندگی می‌کردند. استادانی که در مرخصی مطالعاتی به سر می‌بردند و آماده بودند تا برنامه‌شان تمام شد، به سوی زاد و بوم خانوادگی پرواز کنند. شاید هم این دلیلی است بر اینکه چرا ولادیمیر تأکید داشت یوجین^۲ اثر پوشکین را (که او دوست داشت آن را جین وان جین بخواند) ممکن نبود به انگلیسی، یعنی زبانی ترجمه کرد که پر از اصطلاحات است و به همان دلیل سامان گرفتن او و دیمتری در میان امریکایی‌ها میسر نبود. اتحاد شوروی که فرو پاشید، سال‌ها از مرگ

1. Cornell

2. Eugene Onegin

نابوکوف گذشته بود. در جایی خواندم که ساختمان قدیمی خانوادگی او را در سنت پترزبورگ، میلیونر یک شبه بیست و پنج ساله‌ای خریده بود، یک دگرگونی نابوکوف گونه.

چندی بعد نابوکوف مدافع جنگ ویتنام شده بود، با این اعتقاد غلط که پیروزی بر ویت کنگ‌ها سقوط اتحاد شوروی را شتاب خواهد داد. از آنجا که من مخالفت می‌کردم، او دوستیمان را قطع، و مرا از سرپرستی اجرایی کارهای ادبی خود برکنار کرد. در بعدازظهر یکشنبه‌ای در ماه اوت در اوایل دهه ۱۹۷۰، تصادفاً دوباره در ریتس پاریس یکدیگر را دیدیم. من به آنجا رفته بودم که سیگاری بخرم و در عوض ولادیمیر را یافته‌ام که در گوشه باری متروک نشسته بود و پیراهن بلند هاوایی بر تن داشت و وانمود می‌کرد گردشگری امریکایی و پر سر و صدا است و خطاب به ورا و یک زن دیگر که مترجم فرانسه او بود با صدا و لهجه غرب میانه‌ای نعره می‌کشید. آن روز عصر در هتل برای صرف شام یکدیگر را ملاقات کردیم. جنگ ویتنام تمام نشده بود و ولادیمیر که هنوز پیراهن هاوایی بر تن داشت، پیشنهاد کرد به سلامتی رییس جمهور نیکسون بنوشیم. ورا از جانب من مخالفت کرد، اما من دلیلی ندیدم که در آن شرایط گیلسم را بلند نکنم. با اظهار خوشوقتی از تجدید دوستی از یکدیگر جدا شدیم. برخلاف قیافه امریکایی مبالغه‌آمیزی که به خود گرفته بود، حالا به شیوه واقعی مهاجران در مونترال^۱ زندگی می‌کرد. دیگر هیچ‌گاه او را ندیدم.

پس از اینکه از آن آخر هفته شکرگذاری در منزل خانواده ویلسون

1. Montreaux

بازگشتم و لولیتا را مطالعه کردم، یادداشتی به همکارانم در دابل دی دادم و ضمن تأیید خطرات حقوقی، آنان را تشویق کردم لولیتا را در هر حال منتشر کنند. نگرانی‌های ادبی‌ام را بیان کردم، اما گفتم این کتاب به‌طور قطع کاری جدی است و باید از جانب ما جدی گرفته شود. مجرای درایزر و هشدار دوستم را به کلی فراموش کرده بودم. گمان می‌کردم دابل دی با انتشار لولیتا موافق و راضی باشد. در همان ایام خانواده نابوکوف را در یکی از لانه‌های قرضیشان در ایتا کا ملاقات کردم و پیشنهاد انتشار رمان *معرکه ولادیمیر* یعنی *پنین*^۱ را دادم. این رمان درباره استادی مهاجر در دانشگاهی امریکایی بود که برخلاف تمام تلاش‌هایی که می‌کرد نمی‌توانست خود را با سرزمین امریکا وفق دهد. ولادیمیر همچنین موافقت کرد قسمت‌های عمده‌ای از لولیتا را در نقد و بررسی *انکر*^۲ به چاپ رسانم، یعنی فصل نامه‌ای که به عنوان بخشی از آن مجموعه منتشر می‌کردم. این نخستین انتشار لولیتا در ایالات متحده بود و از آنجا که هیچ‌گونه مشکل حقوقی ایجاد نکرد، دلیلی ندیدم دابل دی به انتشار تمامی رمان نپردازد.

اما رییس وقت دابل دی که وکیل بود و تا زمانی برقرار ماند که نسل بعدی بچه‌های دابل دی سن و سالی پیدا کردند، احساس دیگری داشت. او به گونه‌ای جدی از خواندن دست‌نوشته پرهیز می‌کرد و در هیچ شرایطی حاضر به صحبت درباره آن نبود، شاید به این دلیل که احساس می‌کرد به اندازه کافی برای تجدیدنظر اول در دفاع ناموفق خود از رمان ویلسون در

1. Pnin

2. The Anchor Review

برابر دیوان عالی تلاش کرده است. شاید هم احساس می‌کرد خانواده دابل دی که در نیم سده پیش، از ماجرای خواهر کری ترسیده بودند، هنوز آمادگی شبی عاشقانه در اینچنتد هانتز^۱ را نداشتند.

این رییس که نامش داگلاس بلک^۲ بود، شخصیت هشداردهنده‌ای داشت. زیاد مشروب می‌خورد و حال و هوایش قابل پیش‌بینی نبود. لحظه‌ای ممکن بود آواز بخواند و لحظاتی دیگر، بدون دلیل غضبناک شود. در هر دو حالت کارمندانش را می‌ترساند. یکی از آنان او را با میلیونر دیوانه در چراغ‌های شهر^۳ مقایسه می‌کرد که روزی اداره ساختمان قدیمی‌اش را به عهده چاپلین می‌گذاشت و صبح روز بعد به سرخدمتکارش دستور می‌داد او را به کوچه بیاندازد. یکی از همکارانم یک روز صبح، وقتی که دفتر رییس را ترک کرد، ژستی گرفت مانند اینکه با ظرافت دارد گرد و خاک روی شلوارش را برس می‌زند و ضمن اینکه عصایی خیالی را جلو و عقب می‌برد، شاد و شنگول در راهرو رژه می‌رفت. مدتی که به گفت‌وگوی ناامیدکننده درباره لویتا مشغول بودیم، مانند این بود که به اشتباه در تیمارستانی جای گرفته‌ام. اگر کمی بیشتر در آنجا می‌ماندم، نمی‌توانستم ادعا کنم اشتباهی در کار بوده است. اما گرفتاری مربوط به لویتا به تنهایی، دلیل رفتنم نبود. کتاب‌های انکر حالا بخش بسیار سودآوری از فعالیت انتشاراتی دابل دی شده بود، شاید هم عمده‌ترین بخش سودآور که پنجاه سال بعد به عنوان بخشی از امپراتوری

1. Enchanted Hunters

2. Douglas Black

3. City Lights

برتلزمان در اوج شکوفایی است. اما این متوجه من یا تعهدم به موفقیت آن نبود که به تله تبدیل شده بود. پندار آزادی نهفته در دیوارهای لخت اتاق کار و کشوهای خالی میز تحریرم، فریب بود. آزادی واقعی به معنای ترک کتابهای انکر و آغاز کسب و کار برای خودم بود. اگر می‌خواستم تصمیماتم را درباره اینکه هرچه خود می‌خواهم منتشر کنم، به اجرا در آورم، چنین اقدامی لازم بود. موضوع تنها پول نبود، هرچند شاید بهتر بود این‌گونه باشد. حالا خانواده‌ای داشتم که باید زندگی آنها را تأمین می‌کردم و حقوقم در دابل دی به زحمت بازتابی از ارزش دارایی‌هایی بود که ایجاد کرده بودم. اما کوتاهی متوجه خودم بود. برای سود بردن از کتابهای انکر باید پی کسب و کار مستقلی برای خود می‌رفتم. گرفتاری ناشی از لولیتا متقاعدم کرد که حالا باید این کار را انجام دهم. وقتی دفترهای دابل دی را برای آخرین بار ترک کردم - نمی‌توانم از بیان مطالب پیش پا افتاده اجتناب کنم - مثل این بود که روی ابرها راه می‌روم، اما وجد و شادی‌ام در مقایسه با باربارا هیچ بود. دابل دی برای او که مدت کوتاهی در آن کار کرده بود همیشه به نوعی مسخره و رییس تحریک‌پذیر آن تقریباً دیوانه به نظر می‌رسید.

سه روز بعد از اینکه کارم را رها کردم، با دوستم بارنی راس^۱، که مالک انتشارات گراو^۲ بود و کتاب‌های جلد کاغذی اورگرین^۳ او واقعی‌ترین رقیب برای کتابهای انکر بود، به لندن رفتم. در آن روزها فرودگاه بین‌المللی

1. Barney Rosset

2. Grove Press

3. Evergreen

نیویورک آیدل‌ویلد^۱ نام داشت که براساس بخشی از منطقه کوئینز^۲ نامگذاری شده بود. یک سالن خروجی وجود داشت، اما مثل امروز گذرگاه‌های مجزا در کار نبود. مسافران به سادگی، پیاده تا پای هواپیما می‌رفتند و سوار هواپیمای مربوط به خود می‌شدند. وقتی از پله‌های هواپیما بالا رفتم، برگشتم تا به طرف باربارا و تعدادی از دوستان که برای بدرقه بارنی و من آمده بودند دست تکان دهم. باربارا می‌خندید. بقیه اشک می‌ریختند. آنها لابد در این فکر بودند که شغلی معرکه را رها کرده بودم. در حقیقت بالاخره براساس تصمیمی عمل کردم که هشت سال قبل گرفته بودم، هنگامی که فکر کردم یکی دو ماهی در دابل دی خواهم ماند و سپس خواهم دید که دنیا برایم چه رقم خواهد زد.

بارنی ناشر زیرک و پردل و جرئتی بود که اگر نابوکوف در این میان تدارک دیگری نمی‌دید، برای انتشار لولیتا مکث نمی‌کرد. او از فرزندان معنوی لیورایت بود که آثار بکت^۳، جنیت^۴ و یونسکو^۵ را به چاپ رسانیده بود. اگر کسی شایستگی دریافت جایزه کورتیس بنجامین^۶ برای عمری دستاورد در زمینه نشر کتاب را داشته باشد، هم اوست. در دعوای چاترلی^۷ مبارزه کرد و در ۱۹۶۰ در برابر دیوان عالی به پیروزی رسید و یک بار برای همیشه بر سانسور کتاب توفیق یافت و ناشر بیتز^۸ شد. او نیز مانند لیورایت یک دنده، اهل جر و بحث و رؤیایی بود و سرانجام همانند او شرکت‌اش را از دست داد. ما با وجود تفاوت‌های بسیار در خلق و خویمان،

1. Idlewild

2. Borough of Queens

3. Beckett

4. Genet

5. Ionesco

6. Curtis Benjamin

7. Chatterley

8. the Beats

با هم دوست، و به سوی لندن روانه شده بودیم تا شعبه امریکایی کتاب‌های پنگوئن را خریداری کنیم. چنانچه در این راه توفیق می‌یافتیم، تفاوت‌های خلق و خویمان به مشکلاتی می‌انجامید و دوستی‌مان خدشه‌دار می‌شد.

آلن لین^۱، پایه‌گذار کتاب‌های پنگوئن در دهه ۱۹۳۰، سالی پیش از آن از من خواسته بود شعبه امریکایی‌اش را اداره کنم که در آن هنگام مرکز پخش در بالتیمور بود، ولی دفتری در نیویورک نداشت و در امریکا فعالیت ویراستاری انجام نمی‌داد. مدیران امریکایی قبلی او اخیراً کارشان را رها کرده بودند تا شرکت خودشان را راه‌اندازی کنند، یعنی کتابخانه جدید امریکایی^۲، که در کنار انکر و رقبای بسیار دیگرش حالا بر بازار امریکایی در زمینه کتاب‌های جلد کاغذی با کیفیت بالا مسلط بودند و پنگوئن را با فاصله زیاد پشت سر گذاشته بودند. پیشنهادش را رد کردم، اما گفتم چنانچه بخواهد فعالیت‌های مربوط به بخش امریکا را به فروش برساند، می‌توانم پول لازم را برای خرید فراهم کنم. پیشنهاد کرد بیشتر صحبت کنیم، و هنگامی که اوضاع نابوکوف وخیم‌تر شد، این کار را کردیم. چیزی که آن هنگام درنیافته بودم این بود که لین مانند بسیاری از ناشران انگلیسی مالک شرکت‌اش نبود و بانک‌دارانش مالک بودند. او شرکت را براساس اعتبار بانکی می‌گرداند و در نتیجه، کارگزار طلب‌کارانش بود. ضمن اینکه گفت وگویمان در لندن به پیش می‌رفت، دریافتم بارنی و من تنها ناشران امریکایی نبودیم که او با آنها مذاکره می‌کرد. حداقل

1. Alan Lane

2. New American Library

بیست ناشر دیگر هم بودند. وقتی سعی کرد مرا به کار گیرد، حدس زدم چه اتفاقی می‌توانسته باشیم افتاده باشد: اینکه امیدوار بود از راه فروش فعالیت‌های بخش امریکایی‌اش به شکلی که من نیز جزو آن باشم، بتواند به بانک‌دارانش بازپرداخت کند. لین ناشر خوبی بود، به همان اندازه که مودی بود، خوش‌برخورد هم بود، اما بانک به او اجازه نمی‌داد از راه فروش مطمئن‌ترین بازار ماورای بحار به امریکایی‌ها، از زیر نفوذ آن فرار کند. در نیمه هفته مشخص بود که نقشه‌مان به جایی نمی‌رسد، توفیقی در بازاریابی، مجال مختصری بود که بارنی و من به عنوان شرکا به دست آوردیم. سال‌ها بعد وقتی کسب و کار بارنی با مشکل روبه‌رو شد، به این ترتیب کمکش کردم که رندم هاوس برایش به عنوان پخش‌کننده عمل کند. شرایط قرارداد به نظرم منصفانه بود، ولی مانع از آن نشد که بارنی برای افزایش‌های بعدی مطالبه نکند. وقتی رندم هاوس نپذیرفت، او دادخواست تسلیم کرد. ستایشم از بارنی بر جای ماند، اما دوستیمان به شکل بدی صدمه دید.

بارنی به پاریس رفت تا بکت را ملاقات کند و من قبول کردم آخر هفته را در منزل روستایی لین بگذارم که درست خارج محوطه فرودگاه هیترو^۱ در استینز^۲ قرار داشت. جایی که لین وانمود می‌کرد، هنوز ممکن است بتواند قراردادی ببندد. وقتی در منزل لین بودم، بنت سرف تلفن زد تا بپرسد اوضاع چگونه است. گفتم آنها جایی نخواهند رفت، و او پاسخ داد که می‌توانسته مرا از سفر کردن رها کرده باشد. بانک‌داران لین دیگر به او اجازه

1. Heathrow Airport 2. Staines

فروش شعبه امریکایی اش را نخواهند داد. همان گونه که ملکه به پرنس فیلیپ اجازه نخواهد داد کانادا را بفروشد. سرف پیشنهاد کرد به او و شریکش دونالد کلوفر در رندم هاوس بپیوندم. گفت می توانم در آنجا به عنوان ویراستار، بدون هیچ مسئولیت دیگری، مشغول شوم و در همان حال کسب و کار متعلق به خودم را هم راه بیاندازم. شاید او و دونالد هم سرمایه گذاری کنند. تلفن های راه دور آن روزها گنگ بود و بلند شدن هواپیماها از هیترو باعث می شد شنیدن مطلب حتی دشوارتر شود. اما بعد از یک هفته در لندن خوشحال بودم که لهجه برادوی بنت را می شنیدم و توافق کردیم وقتی برگشتم یکدیگر را ملاقات کنیم. یک هفته بعد با هم قرار و مدار گذاشتیم. بر این اساس که کتاب هایی را به فهرست رندم هاوس اضافه کنم و آزاد باشم شرکتی متعلق به خود، راه اندازی نمایم، البته برخوردی نیز روی نداد. این موافقتنامه ای غیر معمول بود، اما بنت و دونالد هم مردان غیر معمولی بودند. ما دوست بودیم. اینک که به آنان فکر می کنم، و بسیار هم پیش می آید، به ادبشان می اندیشم، به احترام ذاتی که برای احساسات دیگران قائل بودند که خود نوع کمیابی از فرزاندگی است. نگرانی دونالد اندکی بیشتر بود، اما ذاتاً بسیار با محبت بود. بنت برای اینکه جلوی نگرانی کسی را بگیرد، وقتی لطیفه تازه ای داشت، در بیانش تأمل به خود راه نمی داد. فکر می کنم آنان فقط یکبار ویراستاری را اخراج کردند. به این کار تمایل نداشتند، اما رفتار عجیب و غریب ویراستار چاره دیگری برایشان باقی نگذاشت. با اضطراب با این کار برخورد کردند، اما ویراستار با خویشتن داری تصمیم آنان را پذیرفت.

هنگامی که از جای برخاست تا برود، اتفاقاً گفت که قصد داشته است خانه‌ای بخرد، اما حالا نخواهد توانست. بنت و دونالد به او پول قرض دادند. به رندم هاوس که پیوستم، نیازی به امضای قرارداد ندیدم و در این باره سؤالی هم نکردم. هشت سال بعد، وقتی رندم هاوس جزو دارایی آر.سی.ا. و باب برنستاین^۱ درآمد که به عنوان مدیر شرکت جانشین بنت شد، پیشنهادش این بود که اینک وقت امضای قرارداد است. پرسیدم "چرا؟ ما به یکدیگر اعتماد نداریم؟" باب به من خیره نگریست. من هم به او خیره شدم و قرارداد را امضا کردم. ما عوض نشده بودیم، اما رندم هاوس تغییر یافته بود.

هنگامی که در دابل دی کار و در گرینویچ ویلیج زندگی می‌کردم، گاهی اوقات ویلیام فاکنر را می‌دیدم که در ایستگاه خیابان چهارم، خط متروی استقلال منتظر ترن بود تا او را به سمت بالای شهر نزد ویراستارش در رندم هاوس، یعنی آلبرت ارسکاین^۲ در ساختمان قدیمی ویلارد، ببرد. حتی اگر نمی‌دانستم که او کیست، توجهم به او جلب می‌شد، مردی بدون کت، با کاکل سفید، مانند خروس پاکوتاه، صورت گلی می‌سی‌سی‌پیایی در میان مرغ و خروس‌های بی‌رنگ شمالی که در ساعت پر رفت و آمد، در زمستان روی سکو ازدحام کرده بودند. معمولاً زیر بغلش بسته پیچیده شده‌ای در کاغذ قهوه‌ای رنگ حمل می‌کرد که در آن سال‌ها می‌باید محتوی نمونه چاپ یک افسانه^۳ یا شهر^۴، بخش دوم از اثر سه بخشی

1. Bob Bernstein

2. Albert Erskine

3. A Fable

4. The Town

اسنوپز^۱ بوده باشد که در آن ایام مشغول تکمیل اش بود. فکر کردم به جای آلبرت ارسکاین بودن و با دستنوشته‌های فاکنر کار کردن، می‌توانست چه لذتی داشته باشد. همه می‌دانستند که بنت و دونالد به فاکنر کمک مالی می‌کردند، صورتحساب‌های پرداخت نشده مربوط به امور منزلش را می‌پرداختند، از کارفرمایان هالیوودش تقاضا می‌کردند دستمزدش برای فیلم‌نامه‌ها را افزایش دهند، از او در جریان مسائل و روابط عاشقانه‌اش، شب‌های مستی‌اش، خماری پس از مستی، از اسب زمین خوردن‌هایش با اصراری که در سواری داشت، مراقبت می‌کردند، و سعی داشتند البته نه همیشه با موفقیت، که کتاب‌هایش را در بازار موجود نگه دارند، حتی اگر عده کمی متقاضی آنها بودند. این عمل مبتنی بر اعتماد و عقیده، نیازمند صرف پول و وقت بود. بنت و دونالد در زندگی خودشان مسائل دشوار و درهم و برهمی داشتند و مراقبت از نابغه غیرمعمولیشان در شب‌های مستی‌اش، برایشان لذت‌بخش نبود.

پس از آن در ۱۹۴۶ مالکوم کاوولی^۲ منتقد ادبی، دوره‌ای از نوشته‌های فاکنر را منتشر کرد که در طولانی مدت، شهرت همه‌گیر او را رقم زد و مشکلات مالی‌اش را آسان نمود و جایزه نوبل به دنبال داشت. بارها رندم هاوس مجبور می‌شد درخواست‌های مالی مکرر فاکنر را رد کند، اما این موارد بسیار نادر بود و گاه بنت و دونالد اگر احساس می‌کردند برای شرکت بیش از آن مقدور نیست، از جیب خودشان به او پول می‌دادند. مشکل زیاده‌روی و اسراف‌کاری فاکنر نبود. پیش از اقدام کاوولی به چاپ

1. Snopes trilogy

2. Malcom Cowley

آثار او، کتاب‌هایش به فروش نمی‌رفت. با وجود تلاش‌های کتابفروشان پرشور و مخلص که می‌خواستند به مشتریان خود بقبولانند که فاکتر نابغه سرزمینشان است، خوانندگان برای مطالعه آثار او مهیا نبودند. حتی اگر بنت و دونالد با فاکتر به گونه‌ای رفتار می‌کردند که پول کافی در اختیارش نبود، باز هم رمان‌هایش را می‌نوشت. اراده ادبی به شکلی نیست که به آسانی سرخورده شود. اما امکان داشت هنگامی که سرانجام مخاطبانش او را دریابند، رندم هاوس دیگر ناشر آثارش نباشد.

وقتی بنت و دونالد مالک رندم هاوس بودند، به گونه‌ای که بنت در خاطراتش نوشته است، آخرین فکری که در سر داشتند، پول درآوردن بود و از این بابت نمونه بارز نسل ناشران دوره خود بودند. آنان برای لذت ناشی از وظیفه‌ای که بر عهده داشتند کار می‌کردند و با تعجب سرنوشت غیرقابل انتظاری را برای خود رقم زدند. این هنگامی رخ داد که ۳۰ درصد از شرکت را در اکتبر ۱۹۵۹ به شکل سهامی عام فروختند و سرنوشت عمده‌تر وقتی رقم زده شد که آر. سی. اِشرکت را به بهای ۴۰ میلیون دلار در ژانویه ۱۹۶۶ از آنان خرید. با اینکه شاید رندم هاوس موفق‌ترین ناشر در کار و کسب کتاب در زمان خود بود، داخل شرکت خوب می‌دانستند که مالکان، حقوق مختصری برای خود برمی‌داشتند، و در بسیاری موارد حتی کمتر از رقمی که به کارکنان می‌پرداختند و در نتیجه به درآمدشان یارانه تعلق می‌گرفت. آنان در حرفه خود متخصص بودند، و از شادترین و به یقین دلنشین‌ترین مردانی به شمار می‌آمدند که تاکنون شناخته‌ام. تأثیر روحیه آنان هرچند

به گونه‌ای مبهم، هنوز در رندم هاوس دیده می‌شود، در رندم هاوس امروزی که در آن کسب و کار بسیار متفاوت در دنیایی دگرگون انجام می‌گیرد.

رندم هاوس، یک سال بعد از آنکه به آن وارد شدم، به شکل سهامی عام درآمد و حال و هوایش به نحو نامحسوسی عوض شد. بنت همیشه دلشوره‌ای و بی‌قرار بود. اما حالا که پای رندم هاوس در میان بود، گوشه دستمال پارچه‌ای سفید خود را هرگاه که سهام تنزل می‌کرد با تشویش می‌جوید. وقتی شرکت به او و دونالد تعلق داشت، فصلی که در آن امور کند پیش می‌رفت چندان قابل اهمیت نبود. سال بعد یا سال بعد از آن ممکن بود بهتر باشد. در عین حال فهرست قدیمی، شرکت را پررونق نگه می‌داشت.

سرانجام سهام رندم هاوس که در بازار سلف خری موضوعات جذاب به سرعت بالا رفته بود، به همراه سایر سهام در نشر سقوط کرد و بنت که حالا شخصیت مشهور تلویزیونی شده بود، از این نگران بود که طرفدارانش که در شرکت سرمایه‌گذاری کرده‌اند، ممکن است تصور کنند او کارش را خوب بلد نیست. بنت مانند تمامی افراد مشهور، با تشویق رشد می‌کرد، امری که تصور می‌کرد حالا به ارتقای عایدی‌های فصلی وابسته است، هدف غیرممکنی حتی برای شرکت موفقی چون رندم هاوس. چند کتاب پرفروش پیش‌بینی نشده، عایدی یک سال را به گونه‌ای وارونه جلوه می‌دادند که سال بعد، در مقایسه با آن لطمه‌پذیر بود. ناشران این الگو را

دریافتند اما وال استریت^۱ درنیافت.

بنت در خاطراتش درباره خود و دونالد نوشت «برای لذت بردن از انجام دادن آنچه بدان تمایل داشتیم عمداً از ثروت واقعی صرف نظر کردیم، و ناگهان خلاف آنچه نظرمان بود ثروتمند شدیم.» اما وقتی شرکتشان به شکل سهامی عام درآمد، دیگر احساس نمی کردند آن قدر آزاد هستند که هرچه مورد نظرشان است انجام دهند. باب لومیس^۲، کسی که با من چهل و دو سال دوست و همکار بود، گفت بنت عادت داشت به دفتر او سر بزند و از او سؤال کند که سرحال است یا نه. اطمینان دارم که علاقه او به اوضاع و احوال باب، بی ریا و صادقانه بود. در عین حال گمان می کنم همیشه در پی آن بود که باب کارش را به عنوان مدیر شرکت تأیید کند. حالا که ما علاوه بر کارمندان، جزو سهام داران شرکت نیز بودیم، دلیل بیشتری داشت مبنی بر اینکه نگران روحيات ما باشد. این مطلب ضرورتی نداشت. ما هیچگاه درباره قیمت سهام گفت و گویی نکردیم، سهامی که بنت و دونالد با سخاوتمندی اجازه دادند بخریم. در موارد متعدد، پیش از فروش سهام به همگان، خریدمان با پولی بود که از خود آنان قرض گرفته بودیم و تردید دارم که هیچ یک از ما به اندازه بنت از بالا و پایین رفتن های قیمت سهام دچار نگرانی بود.

بنت در خاطراتش نوشت که او و دونالد به عموم سهام فروختند تا ارزش شرکت را از نظر دارایی هایش به تثبیت رسانند. این تا حدودی صحت داشت. دلیل دیگر جدای از پولی که فراهم آوردند، این بود که سن

1. Wall Street

2. Bob Loomis

و سالشان بالاتر می‌رفت و به فکر این بودند که چه کسی جایگزینشان خواهد شد. ناف، وایکینگ، سایمن اند شوستر و سایر آنچه شرکت‌های یهودی نامیده می‌شد، حالا کسب و کارهای بالنده‌ای بودند با سرمایه‌های کلان که ممکن بود حداقل سود یا سودی نامطمئن عایدشان شود که مشخصه این صنعت است. بنت و دونالد با فروش سهام شروع به این امر کردند که در طولانی مدت پول خود را از شرکت بیرون ببرند. آنان همچنین به گونه‌ای آرام می‌خواستند خود را از صحنه خارج کنند. بنت از سوی برنامه هفتگی تلویزیونی با عنوان مسیر من چیست^۱ حالا معروف شده بود و به عنوان مدرس، حقوق خوبی دریافت می‌کرد. او هفته‌ها از دفتر دور بود و عدم حضور طولانی خود را این‌گونه توجیه می‌کرد که این اقدام تبلیغ خوبی برای رندم هاوس و نویسندگان آن است. این درست بود. بیشتر جاذبه‌ای که هنوز متوجه رندم هاوس است از حسن شهرت بنت سرچشمه می‌گیرد. او همچنین به عنوان روزنامه‌نویسی محبوب، ستون‌هایی به خود اختصاص داده و منزل واقع در مانت کیسکو^۲ که ایام تعطیل را در آن می‌گذراند، "ستون‌ها"^۳ نامیده بود، به این منظور که روشن کند از چه راه بهای سنگین عرصه آن ملک را پرداخته است، جایی که جمعی از خدمتکاران زن و مرد با کت‌های سفید با گوشت بره و سیب‌زمینی پخته، همراه با ظرف‌های چینی محتوی سس، از مهمانان پذیرایی می‌کردند. کتاب‌های لطایف او در صدها هزار نسخه به فروش می‌رسید. هرچند برای بقای شرکت زیربنایی محکم لازم بود، زیربنایی که

1. What's My Line

2. Mount Kisco

3. The Columns

نیاز به شهرت، استعداد و سخاوتمندی بنیانگذاران پیرش نداشته باشد. این به معنای گسترش یافتن از جهات مختلف و به اندازه کافی بود، تا حدی که بنیانگذاران بتوانند به جانشینان نهایی خود انگیزه‌های مالی قابل قبول ارائه دهند. گسترش یافتن اجتناب‌ناپذیر بود، اما موجب کم‌رنگ شدن آن صمیمیت و حالت غیررسمی می‌گردید که سال‌های نخست کارم را در رندم هاوس برایم مایه شادی کرده بود. هنگامی که بنت و دونالد شرکت را اداره می‌کردند، جلساتی که گاه‌به‌گاه داشتیم نامنظم بود. دونالد با پیش‌سر و صدا راه می‌انداخت و بدون حرکت از پنجره به روبه‌رو، به خیابان مدیسون خیره می‌شد. از سوی دیگر بنت نمی‌توانست آرام بنشیند. لطیفه می‌گفت، موضوع را عوض می‌کرد، از اتاق خارج می‌شد، برمی‌گشت، لطیفه دیگری می‌گفت، دوباره از اتاق بیرون می‌رفت. اما اینک برنامه‌های روزمره‌مان و جلساتمان منظم شده بود. جلساتی که بنت و دونالد زحمت حضور در آنها را به خود نمی‌دادند. وقتی آر. سی. شرکت را خرید، باب برنستاین، جانشین بنت به عنوان رییس، تلاش بسیاری کرد تا شیوه قدیمی رندم هاوس را حفظ کند. او لطیفه‌های بد نقل می‌کرد و همکارانش را از طلب‌های مهندسان آر. سی. از بودجه پنج ساله بی‌خبر نگه می‌داشت. بودجه‌ای که خود گزارشش را به آنان می‌داد. اما در نیمه دهه ۱۹۷۰ رندم هاوس شرکت بزرگی شده بود و می‌شد این را حس کرد. ترجیح می‌دادم اوقاتم را در جاهای مختلف سپری کنم، از جمله در دفتر نقد و بررسی کتاب نیویورک که روی اثاثیه فرسوده و زمینش انباشته از کتاب بود. این برایم خلاصی از محیط دفترهای رندم هاوس جدید در

خیابان سوم بود که به گونه‌ای فزاینده به شکل رسمی در می‌آمد. یک سال پس از اینکه رندم هاوس به صورت سهامی عام در آمد، دونالد و بنت، ناف را خریداری کردند. الفرد از بنت و دونالد مسن‌تر بود و پسرش پَت^۱ آن اواخر شرکت را ترک کرده بود تا کسب و کار خودش را راه بیاندازد. بلانش^۲، همسر الفرد که شریک او و ممتازترین ویراستار بود، حال خوشی نداشت، و تصمیم الفرد درباره فروش، که در آن هنگام باعث تعجب بود، وقتی خوب می‌نگریستی، غیرقابل اجتناب بود. چند سال بعد، وقتی حال بلانش وخیم شد و فقط چند روز از عمرش باقی‌مانده بود، یادداشتی برای الفرد گذاشت تا در منزل فرانک کمپبل^۳ در خیابان مدیسون، بخواند. جایی که یک کوارتت سازهای زهی با دامن‌های سیاه و بلوزهای سفید روی صحنه‌ای که با گل‌های کاملیا پوشیده بود منتظر دوستان و اقوام او بودند. در یادداشت، او از همه برای زحمتی که کشیده و در آن جمع حاضر شده بودند، تشکر کرده بود و عذرخواسته بود که در یک صبح شلوغ روز دوشنبه برایشان مزاحمت فراهم کرده، و آرزو کرده بود از قطعه‌های موسیقی لذت ببرند که او و الفرد دوست داشتند. این شیوه منحصر به فرد بدرد گفتن ناشری خوب بود. بنت نیز چند سال بعد همان شیوه را دنبال کرد و دوستش فیلیس نیومن^۴ در کلیسای سنت پاول^۵ واقع در پردیس دانشگاه کلمبیا آهنگ نمایش‌های برادوی را خواند. دانشگاه کلمبیا محلی بود که در آن بنت، دوست و همکلاسی ریچارد

1. Pat

2. Blanche

3. Frank Campbell

4. Phyllis Newman

5. St. Paul's Chapel

راجرز^۱ و لورنز هارت^۲ بود و به تئاترهای برادوی معتاد شده بود. گروه‌هایی از نویسندگان، ناشران و کارگزاران حضور به هم رسانده بودند، و در حالی که پس از انجام مراسم در صبحی شسته شده از باران، در سایه کتابخانه لو^۳ گپ می‌زدیم، می‌دانستم که به شخصی بدروید گفته‌ام که فراتر از ناشری بزرگ و دوستی عزیز بود.

فصل چهارم

بدرود با آنچه بود

مردان و زنان جوان با استعدادی که کار شرکت‌هایشان را در دهه ۱۹۲۰ آغاز کرده بودند و از راه به خطر انداختن مال و اموال و بخت و اقبالشان روی آثار افرادی مانند فاکنر و جویس، پروست، ژید، لاورنس، استاین^۱، استیونز و پاوند به معرفی ادبیات نوگرا به خوانندگان امریکایی پرداختند، به زودی همراه شیوه‌های نشر دست‌پرورده ویژه خود از صحنه خارج شدند. البته آنان تنها ناشران برجسته‌ای نبودند که در سال‌های بین دو جنگ جهانی شکوفا شدند. هارپر^۲ و اسکرایبner هم بودند که

1. Stein

2. Harper

فهرستشان مشتمل بود بر همینگوی و فیتزجرالد^۱؛ هارکورت^۲، آثار الیوت و تعدادی از نویسندگان بلومزبری^۳ را منتشر کردند؛ مک میلان و شرکت‌های بوستون یعنی هافتون می‌فلین^۴ و لیتل، به براون پرداختند؛ و و. نورتون به ترجمه‌هایی از کارهای فروید دست زد و فهرست موسیقی خویش را منتشر کرد. اما همه این شرکت‌ها که مدت زیادی از تأسیسشان گذشته بود درگیر دگرگونی شدند که از ۱۹۵۸، هنگامی که به رندم هاوس پیوستم، کم و بیش آغاز شده بود. در ابتدا، تغییرات غیرقابل پیش‌بینی بود. در اوایل دهه ۱۹۶۰، مانند همکارانم می‌پنداشتم که رندم هاوس در عالم خودش ستاره‌ای ثابت است. به مرور زمان دریافتم، آن عالم نیز به خودی خود پیوسته در تغییر و دگرگونی است.

از هنگام آغاز مهاجرت به حومه شهر و تسلط مراکز خرید^۵ که بازار خرده‌فروشی کتاب را از بیخ و بن تغییر دادند، تا دهه ۱۹۶۰ حدود دو سده گذشته بود و در این مدت، صنعت نشر امریکا الگویی تاریخی را دنبال کرده بود. دستنوشته‌ها از سوی ناشران نزد حروف‌چین فرستاده می‌شدند تا حروف‌چینی شوند. این کار تا اختراع دستگاه‌های سطرچین (لاینوتا‌پ)^۶ در ۱۸۸۴ و تک چین (مونوتا‌پ)^۷، سه سال بعد از آن، با دست انجام می‌شد. چنین دستگاهی سرب را ذوب می‌کرد، آن را به صورت حرف‌های سربی قالب زده در می‌آورد و حرف‌های نسخه مورد نظر را به گونه‌ای خودکار کنار هم می‌چید. حروف که به صورت فرم چاپی

1. Fitzgerald

2. Harcourt

3. Bloomsbury

4. Houghton Mifflin

5. Shopping mall

6. linotype

7. monotype

در می‌آمد، به چاپگر داده می‌شد و روی ماشین چاپ قرار می‌گرفت که ورق‌های چاپ شده تولید می‌کرد و سپس تا می‌شد و دسته‌دسته به هم دوخته، و صحافی می‌شد: در اصل همان مراحل را طی می‌کرد که از زمان گوتنبرگ رواج داشت. بوی ناشی از مرکب و فلز داغ در فضای چاپخانه‌ها در خیابان وریک^۱ می‌پیچید، جایی که رندم هاوس در اوایل دهه ۱۹۶۰، پاره‌ای از کتاب‌هایش را به چاپ می‌رساند. این احتمالاً همان بوی آشنا برای کارگران چاپخانه دوره رنسانس در ورونا^۲ بود. در اوایل سده نوزدهم برخی نوآوری‌ها به میان آمد. در ۱۸۱۰ ماشین‌های چاپ که با بخار کار می‌کردند، ابداع شدند و در ۱۸۴۶ صفحه‌های کلیشه امکان این را فراهم آوردند که از یک نسخه تعداد بیشتری با هزینه کمتر تولید گردد. کتاب‌ها از نزد چاپخانه‌دار به انبار ناشران ارسال می‌شد و از آنجا برای خرده‌فروشان حمل می‌گردید که فروشندگان سیار ناشران سفارش‌های خود را قبلاً از آنان درخواست کرده بودند. برخی کتاب‌ها، مثلاً آنها که به صورت دوره منتشر می‌شد، و ویرایش‌های مصور و گران قیمت مانند پرندگان امریکا^۳ اثر آدوبان^۴ از راه آبنومان به فروش می‌رسید. اما بیشتر کتاب‌ها در کتابفروشی‌هایی به فروش می‌رسیدند که با آغاز سده جدید در صدها شهر و شهرک در سراسر کشور بنا شده بودند.

یک ویژگی این تجارت، سنتی است که در بحران اقتصادی دهه ۱۹۳۰ بنا گذاشته شد و براساس آن نسخه‌های فروش نرفته می‌توانند با اعتبار

1. Varick Street

2. Verona

3. Birds of America

4. Audubon

کامل به ناشران بازگردانده شوند. در نتیجه کتاب‌ها به شکل امانی به فروش می‌رسند. زیرا معمولاً ممکن نبود از قبل دانست آیا کتاب فروخته خواهد شد یا نه، کتابفروشان قادر به این نبودند که سرمایه ارزشمند خود را روی نویسندگان ناشناخته‌ای به خطر بیاندازند که تضمین پرداخت خسارت را از طرف ناشر به همراه نداشتند. ناشران، در پی روالی که سایمن اند شوستر پایه گذارد، توافق می‌کردند به جای از دست دادن مشتریانی که با ورشکستگی روبه‌رو می‌شدند، نسخه‌های فروش نرفته را در ازای اعتبار برای سفارش‌های بعدی پس بگیرند. اظهار نظر الفرد ناف درباره این شرایط فروش ناخوشایند این‌گونه بود: "امروز گذشت. فردا باقی است."^۱ ناشران از آن هنگام آموختند هزینه برگشتی‌ها را از راه افزایش قیمت خرده‌فروشی کتاب‌ها جبران کنند، به شکلی که خریداران کتاب نه تنها بهای نسخه‌های خود را بپردازند بلکه متقبل بخشی از هزینه نسخه‌های برگشتی به انبارهای ناشران شوند که باید از بین برود و بازیافت گردد. در آینده‌ای که با فن‌آوری همراه خواهد بود، مشکل برگشتی‌ها به ترتیبی که کتاب‌ها براساس نیاز در پاسخ به سفارش‌های مشتریان چاپ شوند، به گونه‌ای گسترده برطرف خواهد گردید و این اقدام جانشین آن خواهد شد که به تعداد زیاد چاپ شوند و به‌طور امانی نزد کتابفروشان خرده‌پا ارسال گردند و منتظر خریدارانی بمانند که ممکن است خواستار آنها باشند یا نباشند.

مؤسسه برادران هارپر، یکی از نخستین ناشران امریکایی، در ۱۸۱۷ به

1. "Gone today. Here tomorrow"

عنوان چاپخانه‌دار در نیویورک آغاز به کار کرد. به زودی شرکت با سایر چاپخانه‌داران نیویورک درباره جابه‌جایی کتاب به رقابت پرداخت و این شامل حمل ویرایش‌های غیرمجاز نویسندگان انگلیسی از آری کانال^۱ به مناطق دوردست^۲ بود، جایی که چاپخانه‌داران محلی نمی‌توانستند با قیمت‌های نیویورک برابری کنند. کانال به چاپخانه‌داران نیویورک در برابر رقبایشان در بوستون و فیلادلفیا امتیازی می‌داد که کمک می‌کرد برتری نیویورک به عنوان مرکز نشر کتاب قابل توجیه باشد. البته دلایل دیگری نیز وجود داشت. بوستون یک حکومت دینی پیرو نظام آزادی کلیساهای محلی با رگه‌های قوی پیرایشگری^۳ بود، فیلادلفیا اشرافیت^۴ کویکری^۵ بود. اما نیویورک شهری چندزبانه و جهانی، به روی هر شخص با استعداد و بلند همت باز بود. جان جاکوب آستور^۶، تاجر پوست، ممکن بود در بوستون یا فیلادلفیا زندگی بخور و نمیری داشته باشد. اما در نیویورک برخلاف اصالت کم‌مرتبه‌اش، لهجه‌اش، و خارجی بودنش، ثروتمندترین مرد ایالات متحده و بنیانگذار یک دودمان گردید. از زمان جنگ‌های داخلی، برتری نیویورک به عنوان مرکز نشر به خوبی بنا گذاشته شد. ایالات متحده با نویسندگان محدود مربوط به خود که باید مورد حمایت قرار می‌داد و صنعت چاپی که باید پرورش می‌یافت، حق بین‌المللی پدیدآورنده را در مدت زیادی از سده نوزدهم نادیده انگاشت.

1. Erie Canal

2. hinterland

3. Puritan

۴. aristocracy: اشراف سالاری

۵. Quaker: عضو فرقه‌ای مسیحی به نام "انجمن دوستان"

6. John Jacob Astor

در ۱۸۵۳، برادران هارپر با کارمندانی بالغ بر پانصد نفر بزرگ‌ترین کارفرمای شهر نیویورک و ناشر کتاب پیشرو در جهان شده بود که کتاب مقدس و کتاب‌های مدرسه‌ها را نیز همچون کتاب‌های نویسندگان آمریکایی به سلسله آثار غیرمجاز نوشته دیکنز، تکر۱، برونته‌ها^۲ و دیگران افزوده بود. بر اساس اظهار ادوین جی. بوروز^۳ و مایک والاس^۴ در گوتام^۵، که اثر متکبرانه آنان درباره تاریخ نیویورک تا ۱۸۹۸ بود و قطعاً بزرگ‌ترین و بدبارترین کتاب تاریخی محسوب می‌شد که با حدود دو کیلو وزن تا آن هنگام درباره شهری نوشته شده بود، توماس بابینگتون مکاولی^۶ موفق‌ترین نویسندگان غیرمجاز هارپر بود. کتاب او با عنوان تاریخ انگلستان از زمان به قدرت رسیدن جیمز دوم^۷ براساس گفته بوروز و والاس با شمارگان حیرت‌انگیز ۴۰۰/۰۰۰ نسخه، به خوانندگانی فروخته شد که آرزومند پیشی گرفتن از انگلستان به عنوان قدرتی جهانی بودند. این رقم فروش درخشانی بود که با یک کتابفروش غیرداستانی عمده امروز در آمریکای بسیار بزرگ‌تر قابل رقابت است.

بازار آمریکا در دهه ۱۹۴۰ به اندازه کافی از اهمیت برخوردار شده بود که چارلز دیکنز از اقیانوس اطلس بگذرد و درباره دزدی‌داری‌اش شکایت مطرح کند. جامعه ادبی نیویورک به افتخار او با شرکت ۲۵۰۰ مهمان در

-
- | | | |
|---|----------------|---------------------|
| 1. Thackeray | 2. The Brontës | 3. Edwin G. Burrows |
| 4. Mike Wallace | 5. Gotham | |
| 6. Thomas Babington Macaulay | | |
| 7. History of England from the Accession of James | | |

تئاتر پارک^۱ مجلس رقصی برپا کردند، و واشنگتن ایروینگ^۲ در هتل شهر^۳ میزبان مراسم شامی برای گروه منتخب تری بود. اما درخواست دیکنز برای محفوظ نگهداشتن حق پدیدآورنده نادیده انگاشته شد، و هنگامی که به سوی کانادا می‌رفت به اندازه کافی از ایالات متحده دیده بود که از لحن دشمنانه‌اش دچار افسردگی شود. او دل‌سردی‌اش را در کتابی به نام یادداشت‌های امریکایی^۴ نگاشت که برخلاف معمول ناامیدکننده بود و هارپر بلافاصله به‌طور غیرمجاز منتشر نمود و به بهای هر نسخه ۱۲/۵ سنت فروخت. یادداشت‌های امریکایی خواندنی است، حتی اگر فقط به دلیل سفر دیکنز با قطار از واشنگتن به فیلادلفیا باشد، یعنی گذر از بین آنچه گمان می‌کرد موج هیاهو به افتخار او است ولی ثابت شد که ناسزا گفتن مسافران در واگن‌های جلویی است. ناسزاگفتن‌های امریکاییان احساسات دیکنز را جریحه دار نمود. از مجلس سنا که بازدید کرد، از این شاکی بود که سناتورها به اندازه‌ای در تف‌دان‌ها، آب دهان می‌ریختند که فرش‌ها مثل باتلاق شده بود. به زودی پس از فرجام‌خواهی ناموفق دیکنز، نویسندگان امریکایی برای محفوظ نگه‌داشته شدن آثار خود در ویرایش‌های خارجی، درخواست دادند، و در پایان سده، کنگره، قانون بین‌المللی حق پدیدآورنده (کپی‌رایت)^۵ را به سود ناشران به تصویب رساند. ناشران از آن پس می‌توانستند برای حقوق انحصاری آثار انگلیسی‌ها و سایر نویسندگان خارجی قرارداد ببندند و سود متعادلی به

1. Park Theatre 2. Washington Irving
3. City Hotel 4. American Notes
5. International Copyright Act

دست آورند.

در نیمه دهه ۱۸۵۰، ناشران نیویورک میلیون‌ها کتاب را به مناطق دوردست حمل می‌کردند. محبوب‌ترین رمان روز براساس آنچه بوروز و والاس گفته‌اند، دنیای بسیار بزرگ^۱ نوشته بانویی فقیر به نام سوزان وارنر^۲ بود. هارپر این دست‌نوشته پرهیزکارانه و عاطفی را رد کرد و آن را سرهم کردن مهملات نامید، اما جی. پی. پاتنام^۳ که آن زمان همچون اکنون به نوع کار آگاه بود، رمان را گرفت و چهارده ویرایش از آن فروخت. در دهه پیش از جنگ داخلی، ۱۱۲ ناشر در نیویورک و تعدادی دیگر در بوستون، فیلادلفیا و سایر شهرها وجود داشتند. براساس نظر بوروز و والاس، نیویورک نسبت به سایر این شهرها از امتیاز برخوردار بود، زیرا درباره «خون و ماجراهای صاعقه‌وار، داستان‌های عاشقانه خود آزارانه و دگرآزارانه، همراه با مسائل جنسی، ترس و روایت‌های هولناک نجیب‌زاده خبیث و شرارت طبقات پست»، که از آن زمان تاکنون ضمیمه این تجارت هستند، عقیده نسبتاً بی‌خیالانه‌ای داشت. انتشاراتی‌های نیویورک بدین‌گونه بر بازار برتری داشتند تا در دهه ۱۸۷۰ آنتونی کامز تاک^۴، که بنا به اعتراف خودش هواخواه عادت بد خلوت‌نشینی بود، رهبران شهر را مجاب کرد که تنها یک حوزه انتخابی ریاکار به‌خاطر حفظ ظواهر به خیال‌پردازی‌های شرم‌آور آنان، اعتراض نمی‌کند. از آن پس ناشران بزرگ امکاناتی برای خوانندگانی فراهم آوردند که با تظاهر به ادب و متانت، و به

1. The Wide, Wide World

2. Susan Warner

3. G. P. Putnam

4. Anthony Comstock

پنداری آرمانی از نجابت زنانه احترام می‌کردند. پیش از دهه ۱۹۲۰ که ناشران، به معرفی ادبیات نوگرایی و نقد تمامی پندارهای آن پرداختند، نشر امریکا، به گفته ون ویک بروکز^۱ همپای خود ملت به بلوغ نرسید.

دهه ۱۹۲۰ عصر طلایی نشر امریکا بود، عصری که فضای آن هنگامی که کارم را در دابل دی آغاز کردم، هنوز هر چند ضعیف، می‌درخشید. در ۱۹۵۰، شرکت‌های تأسیس شده در دهه ۱۹۲۰، هنوز کوچک بودند. در ۱۹۵۸ که به رندم هاوس پیوستم، فروش آن اندکی کمتر از ۵ میلیون دلار، احتمالاً برابر با سایمن اند شوستر بود. ناف و وایکینگ کوچک‌تر بودند. این انتشاراتی‌ها هنوز به دست بنیانگذارانشان اداره می‌شدند و هر یک شخصیت حقوقی خاص خود را داشتند. ناف و وایکینگ از دیدگاه ما در رندم هاوس، سن و سال‌دارتر از ما بودند، در حالی که سایمن اند شوستر در مرحله پویای نوجوانی باقی‌مانده بود. هنوز در همه شهرها و شهرک‌ها هزاران کتابفروشی با مالکیت خصوصی وجود داشتند. پهنای اغلب آنها به سختی از یک راهرو بیشتر بود، با نام‌هایی از قبیل مدتی لب‌خند بزن^۲، بوک نوک^۳ و بیدِ اوی^۴، اما سرشار از عنوان‌های گوناگون، از جمله مجموعه‌های منطقه‌ای و سایر مجموعه‌های خاص که بازتاب سلیقه مالکان آنها بود. یکی دو ساعت ماندن در این مغازه‌ها ماجرای کتابشناسانه بود، در میان بوی صحافی‌ها، جایی که حکمت نسل‌ها برای فروش عرضه می‌شد، الفبایی شده و ردیف در قفسه‌ها، برحسب مقوله‌های اندیشه. از دیدگاه

1. Van Wyck Brooks

2. Smile-a-While

3. Book Nook

4. Bide-a-Wee

ناشران و کتابفروشان دهه ۱۹۲۰ و پس از آن، نویسندگان جدید چالش‌گر، که کار نشر را به ماجرای مداوم تبدیل کنند، بیش از اندازه کافی وجود داشت. ایروینگ، کوپر^۱ و تواین^۲ مشاهیر زمان خود بودند، اما به پای نویسندگانی نمی‌رسیدند که از سال‌های میان دو جنگ جهانی و دهه‌های بعد از جنگ سر بر آوردند. هنگامی که ناشر مغرور کهریای جاوید^۳ کتاب پر فروش سال ۱۹۴۴، اثر درخشان کتلین ویندسور^۴، کتاب خود را با تصویری از نویسنده جذاب آن تبلیغ کرد، بنت سرف با گذاردن آگهی در تایمز برای گرت رود استاین، نویسنده رندم هاوس، پاسخ آن را داد. آگهی عکسی از دوشیزه استاین و آلیس توکلاس^۵ را نشان می‌داد، با عنوان "ما هم دختران دلربا داریم"^۶.

وارد کسب و کار نشر که شدم، نسل نویسندگان خوش‌آتیه امریکایی و اروپایی بعد از جنگ در حال ظهور بودند و بازار خرده‌فروشی مناسبی با چندین هزار کتابفروش مستقل وجود داشت که عنوان‌های متنوع زیادی منتشر می‌کردند. هیچ به فکر نمی‌رسید که این بازار در پی جابه‌جایی جمعیت به زودی فرو می‌پاشد. موضوعی که سر و صداهای بدشگون آن حتی در آن هنگام برای گوش‌های شنواتر از گوش‌های من قابل شنیدن بود. در ۱۹۶۰ مرگ و زندگی شهرهای بزرگ امریکایی^۷ اثر برجسته جین

1. Cooper

2. Twain

3. Forever Amber

4. Kathleen Winsor

5. Alice Toklas

6. "We have glamour girls too"

7. The Death and Life of Great American Cities

جیکوبز^۱ را در حمایت از شهرنشینی علیه نیروهای قدرتمندی که آن را تهدید می‌کردند و نظر طرفداران حاشیه‌نشینی به عنوان برخورداری از محیط زیست سالم‌تر در مقایسه با شهرهای متراکم را نیز شامل می‌شد، برای رندم هاوس ویرایش کردم، اما نتوانستم معنای این عوامل جبری را برای نویسندگان و ناشران دریابم.

زمانی که به رندم هاوس پیوستم، کوچیدن به حاشیه شهرها به خوبی پیش می‌رفت، اما در نیویورک خوانندگان هنوز می‌توانستند کتاب‌های پرفروش جاری و دوره‌های گران‌قیمت را در فروشگاه میسز^۲ یا در اسکرایبزر و برنتانو^۳ در خیابان پنجم خریداری کنند، در حالی که در گرینیچ ویلیج و در قسمت بالای برادوی^۴ نزدیک کلمبیا یا در خیابان چهارم، که در آن موقع خیابان پارک جنوبی^۵ نامیده می‌شد، کتابفروش‌ها وجود داشتند و خوانندگان از سراسر شهر می‌توانستند از میان بی‌نهایت عنوان‌های تخصصی‌تر متنوع نو و دست دوم انتخاب کنند. الگو در سایر شهرها به همین‌گونه بود. در نیویورک و سایر شهرها تعداد زیادی از کتابفروشان هزینه فهرست موجودی خود را، که به‌کندی رشد می‌کرد، در ساختمان‌هایی که متعلق به خودشان بود به‌گردش درمی‌آوردند و اجاره‌بها برای خود منظور نمی‌کردند. دیگران مغازه‌هایی در قسمت‌هایی از خیابان‌ها، که اجاره پایینی داشت، کرایه می‌کردند و بر محل‌های گران‌قیمت، با رفت و آمد سنگین، کمتر متکی بودند و بر مشتریانی بیشتر

1. Jane Jacobs

2. Macy's

3. Brentano

4. Upper Broadway

5. Park Avenue South

اتکا داشتند که بیرون از آنجا به جست و جویشان بودند یا می شد آنان را با کارت پستال یا تلفن از عنوان های مورد پسندشان با خبر کرد. اما مشتریان به حومه شهرها رفتند، مالکان ابتدا چندتا چندتا و سپس صدتا صدتا این مغازه ها را ترک کردند. فقط تعداد کمی در حومه شهرها بازگشایی شدند، یعنی جایی که جمعیت پراکنده شده بود و مبلغ اجاره مراکز خرید هم بالاتر از آن بود که بتوان در مقابل چنان وضع غیرعادی دوام آورد، کسب و کاری با سوددهی کم و با فهرست قدیمی مفصل و گاه پیچیده و قیمت های پایین و خطرناک برگشتی ها. در کتابفروشی مانند هر کسب و کاری که با خرده فروشی سر و کار دارد، ریز موجودی و اجاره بها با یکدیگر تناسب دارد. وقتی برای یکی بیشتر پرداخت می شود، می توان برای دیگری کمتر پرداخت. اجاره بهای مراکز خرید ساختار خرده فروشی را از هم پاشید. ساختاری که برای مدتی نزدیک به دو سده دست در دست صنعت نشر امریکایی توسعه یافته بود.

شبکه غیررسمی کتابفروشی های مستقل برای ناشران، محک حساسی برای بازار ادبی ناآرام و متنوع بود، اینترنتی ابتدایی که ما را عمیقاً به جوامع گوناگون خوانندگان مرتبط می ساخت. این به معنای آن نیست که گفته شود ناشران برای شکل دادن به فهرست های خود به بازار متکی بودند، به گونه ای که تولیدکنندگان فیلم و سیاستمداران بر گروه های متمرکز و رأی گیری ها تکیه داشتند. اما بر اثر از بین رفتن کتابفروشان مستقل، ناشران از نوعی حس محرومیت، یعنی از دست دادن تماس با دنیای خارج، رنج بردند. نتیجه آن، بدگمانی ملایمی بود،

نمونه بارزی از واکنش در برابر آشفتگی، مانند بازار خرده‌فروشی که بر نوع جدیدی از کتابفروشی تمرکز یافته که با مراکز خرید حاشیه شهری سازگار بود، ماشینی و بی‌چهره، نیرویی بدون تفاوت که برای آن کتاب ارزشمند نبود یا مصنوعی و شگفت‌انگیز قلمداد نمی‌شد، بلکه به منزله واحدهای حفظ سهام بود. در دهه ۱۹۷۰ عادت روزمره‌ام در باب تلفن زدن به کتابفروشان در شهرهای مختلف کمتر شد و سرانجام از بین رفت.

فروشگاه‌های بزرگ، بنا به سنت، به بخش کتاب خود یارانه می‌دادند تا از این راه تسهیلاتی برای جلب مشتری فراهم کنند. اما وقتی به مراکز خرید نقل مکان کردند، اغلب فروشگاه‌های بزرگ، کتابفروشی‌های غیرسودآور خود را کنار گذاشتند و بیشتر روی خود مرکز خرید برای ایجاد معامله حساب باز کردند. با این حال در ۱۹۶۹ دو فروشگاه بزرگ زنجیره‌ای در بخش مرکزی آمریکا بخش کتاب خود را به عنوان زنجیره متکی به خود، یکی به نام والدن بوکز^۱ و دیگری بی. دالتون^۲ به راه انداختند. این زنجیره‌ها به زودی صدها نمایندگی هم‌شکل تأسیس کردند که به صورت متمرکز اداره می‌شدند و به سرعت گسترش یافتند، مردمی شدند، و فوراً بر بازار کتاب تسلط پیدا کردند. اما برای خوشامدگویی به این گسترش بازار، ناشران بهای سنگینی پرداختند. فروشگاه‌های مراکز خرید به گونه‌ای بنیادی طبیعت نشر را دگرگون کردند، به لحاظ قاعده محکمی که براساس آن موجودی کتاب و اجاره رابطه معکوسی دارند که حجم بسیار کتاب و سرعت چرخش پول را ایجاب می‌کند. کتابفروشی‌های مراکز

1. Waldenbooks

2. B. Dalton

خرید در آن زمان اجاره‌ای معادل مبلغی می‌پرداختند که مثلاً فروشگاه کفش در همسایگی‌شان می‌پرداخت، و به رعایت همان قواعد مالی ملزم بودند. این‌گونه مراکز به تولیدات قابل توجهی نیاز داشتند که مردم بدون انگیزه می‌خریدند. این به معنای کتاب‌های نویسندگان نامدار با لشکر خوانندگان وفادارشان بود یا افراد مشهوری که برای کتاب‌هایشان در نمایش‌های صبحگاهی تلویزیون و بعدها در نمایش‌های آپرا^۱ بازار گرمی می‌کردند، افرادی مانند شاهزاده‌های خانواده‌های سلطنتی، آنان که از روی هوس یا مد روز دنبال مسائل مربوط به سلامتی هستند، اعضای اصلاح شده مافیا، کاشفان اسرار دوازده گانه موفقیت در امور مالی و عشقی، سیاستمداران، عارفان شرقی، کشتی‌گیران، مربیان توجه‌برانگیز فوتبال، بدن‌سازان، پزشکان رژیم غذایی، شایعه‌پراکنان، طرفداران کلیسای انجیلی، ستارگان بسکتبال و غیره. در همان حال، ناشرانی که طی سال‌ها فهرست‌های قدیمی خود را توسعه داده بودند، اینک منافع کمتری در آن می‌دیدند که قادرشان سازد منابع مربوط به آن فهرست‌ها را جزو موجودی‌شان نگه دارند. مهاجرت به حاشیه شهرها در حال تقسیم صنعت به دو کسب و کار کاملاً متفاوت و ناهمگون بود - آنکه برتری داشت به تولید انبوه کالا برای مراکز خرید مشغول بود و دیگری به جست‌وجوی سنتی برای یافتن نمونه مناسب به منظور افزودن به فهرست قدیمی.

۱. Oprah: خانم سیاهپوست امریکایی که خواننده‌ای معروف و مجری نمایش‌های تلویزیونی

الگو برای بازار انبوه نشر در دهه ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به وسیله انتشاراتی‌های کتاب‌های جلد کاغذی - کتاب‌های جیبی و مقلدان آن پایه‌ریزی شد که عنوان‌های خود را ماهانه از سوی کلی‌فروشان مجلات، عمدتاً در میان دکه‌های روزنامه‌فروشی و نهایتاً سوپرمارکت‌ها و سایر فروشگاه‌های پرمشتری پخش می‌کردند. این کلی‌فروشان در اصل پخشگران روزنامه‌های سراسری بودند با شعبه‌هایی که در شهرهای عمده داشتند. در دهه ۱۹۵۰ پخشگران مستقل که بازارهای عمده حاشیه شهری را پوشش می‌دادند جانشین کلی‌فروشان سراسری مستقر در شهرها شده بودند و آنها نیز با کتاب مانند بخش فرعی و افزوده بر کسب و کار مجلاتشان رفتار می‌کردند. از آنجا که این کتاب‌های جلد کاغذی معمولاً تجدید چاپ‌های ارزان کتاب‌های پرفروش سال گذشته بودند، وظیفه بخش ویرایش ناشران کتاب‌های جلد کاغذی حداقل بود، و بیشتر به انتخاب و فراهم کردن عنوان‌های منتشر شده محدود می‌شد. بازاریابی در آن وقت وظیفه‌ای اساسی بود و ویراستاران در انتشاراتی‌های کتاب‌های جلد کاغذی در خدمت این وظیفه بودند، عکس مناسبات معمول.

از آنجا که تهیه و تدارک کتاب‌های پرفروش سال پیش برای تجدید چاپ محدود بود و فراهم‌آوری آن به گونه فزاینده‌ای گران تمام می‌شد، انتشاراتی‌های کوچک‌تری که بازار انبوه داشتند، دست‌نوشته‌ها را مستقیماً از نویسندگان درخواست می‌کردند و آنها را به عنوان کتاب‌های جلد کاغذی اصل در موضوع‌های استاندارد، از قبیل وسترن، داستان‌های

پلیسی، عشقی و غیره به بازار عرضه می‌داشتند. برخی از این نویسندگان خوانندگان وفادار خود را جلب کردند و انتشاراتی‌های کتاب‌های جلد مقوایی، سرانجام دنبال آنان رفتند. این نویسندگان که چاپ‌های جلد مقوایی به بازار داده بودند، همراه نویسندگان مشهور که به گونه‌ای سنتی کتاب‌های جلد مقوایی عرضه می‌کردند، بهای اجاره برای مغازه‌ها در مراکز خرید را می‌پرداختند و سرانجام همین کار را برای فروشگاه‌های بزرگی انجام دادند که جانشین آنها شدند. انتشاراتی‌های کتاب‌های جلد مقوایی که بیشتر جنبه تبلیغاتی داشتند، به ناچار خصوصیات عرضه کنندگان کتاب‌های جلد کاغذی را به بازار انبوه پذیرفتند. در عین اینکه ویراستاران‌شان عموماً به وظایف سنتی خود وفادار ماندند، ملاحظات بازار در آن زمان بر عملیات نشر در این شرکت‌ها حاکم بود و ضرر و زیان عنوان‌های متعدد در زمینه‌های بسیار تخصصی یا مسأله تبلیغ آنها و فروششان در کتابفروشی‌های زنجیره‌ای را در نظر داشت. معمولاً باید گلیم این عنوان‌ها را از آب بیرون می‌کشیدند، و هنوز هم بیرون بکشند.

در هر صورت تعداد زیادی از عنوان‌ها راه خود را یافتند، خصوصاً آنها که می‌توانند برای درس‌های دانشگاهی تعیین شوند یا آنها که جلب‌نظر گروه‌های خوانندگان متخصص مربوط به خود را می‌کنند. تسلط بازار کتاب‌های تخصصی و زنجیره‌ها، در چارچوب انتشاراتی‌های امروز قطعی نیست. برخی کتاب‌ها که کتاب‌های میانی فهرست پرفروش نامیده می‌شوند، بدون حمایت زنجیره‌ها در لحظه نخست، از راه‌های مرموزی جزو کتاب‌های پرفروش عمده قرار می‌گیرند، مثلاً نیمه شب در باغ خوبی

و بدی^۱ اثر جان برنت^۲ که ویرایشگر تیزبین آن با شامه قوی منتشرش کرد و فروشی گسترده و فراتر از فروشگاه‌های مستقل یافت و خوانندگان مطالعه آن را به دوستان خود توصیه کردند. سرانجام زنجیره‌ها آن را جزو موجودی خود گذاشتند و به کتاب تاریخی پرفروشی تبدیل شد. بیش از دو میلیون نسخه از نیمه شب به فروش رسید، در همان حال تعداد زیاد دیگری از کتاب‌های میانی فهرست پرفروش برخلاف محدودیت‌های ناشی از تمرکز بیش از حد بازار خرده‌فروشی، در حد صدها هزار نسخه فروخته شدند. مطالعه کتاب‌هایی از این دست در آینده فن آورد گسترش خواهد یافت، زیرا نویسندگان با کمک ویراستاران و تبلیغ‌کنندگان، و بدون اینکه بیش از این به رعایت ضروریات گردش کار بازاری عینی ملزم باشند، اثر خود را مستقیماً از طریق شبکه جهانی وب، جایی که وقتی کلمه‌ای از دهان خارج می‌شود، در همان لحظه، به گونه‌ای قابل اعتماد و در سطح گسترده شنیده می‌شود، به خوانندگان عرضه می‌کنند. ناشران از تلویزیون به عنوان ابزاری قوی برای تبلیغ عنوان‌های مربوط به خود در بازار انبوه ایجاد شده با مراکز خرید استقبال کردند. اما تلویزیون رسانه‌ای یک طرفه است، خطاب به بینندگان بی تفاوتی که دسترسی به آنان در اختیار پخش‌کننده برنامه است. اینترنت از راه اتصال تک‌تک خوانندگان و نویسندگان، امکان انتخاب تقریباً بدون حد و مرزی ارائه می‌کند و از فرهنگ ادبی هیجان‌انگیزی، شاید همچنین هشداردهنده از بابت تنوع نهفته در آن خبر می‌دهد.

1. *Midnight in the Garden of Good and Evil* 2. John Berendt

داستانسرایایی که خود انتقال حکمت و تاریخ قبیله از راه واژه‌ها، حرکات و آهنگ است، یکی از توانایی‌های ذاتی بشر به شمار می‌رود که مدت‌ها پیش از اینکه صنعت نشر جدید به وجود آید به شکوفایی رسید و مدت‌ها بعد از اینکه این صنعت از بین برود، نیز رونق خواهد داشت. صنعت نشر که با فن‌آوری‌های منسوخ و بازاری بسته محدود شده است، اینک انتقال مطلب از نویسنده به خواننده را با ناتوانی انجام می‌دهد. اما فن‌آوری‌های جدید پیش‌رو از احتمال صنعت بازسازی شده‌ای خبر می‌دهند، صنعتی که اعتقاد دارم وظیفه تاریخی‌اش را با گستره‌ای بی‌سابقه و پیامدهایی غیرقابل تصور به اجرا خواهد گذارد. با توجه به تاریخ رنگارنگی که نوع بشر داشته است، نباید پنداشت که آینده‌ای سرشار از موفقیت بی‌شائبه در پیش خواهد بود، اما با این همه زمینه‌هایی برای خوشبینی هست.

فصل پنجم

نبردهای فرهنگی

باربارا و من در اواخر دهه ۱۹۵۰ تا اندازه‌ای به وسیله دوستانم از دانشگاه کلمبیا و دوستان باربارا از دانشگاه هاروارد و نیز به سبب جست‌وجو برای عنوان‌هایی که می‌خواستم به مجموعه کتاب‌های انکر بیافزایم، خود را میان عده‌ای یافتیم که سرانجام به جامعه روشنفکر نیویورک^۱ معروف شد و گروهی که آن را مکتب شاعران و هنرمندان نیویورک^۲ نامیدند. درباره بلومزبری در بخش پایینی مانهاتان، به اندازه کافی مطلب نوشته شده است و به آن چیزی اضافه نمی‌کنم. در آن هنگام

1. New York intellectual community

2. New York School of poets and artists

به نظر باربارا و من اعضای آن، نویسندگان و ویراستاران با استعداد و بحث‌برانگیزی بودند که با نقد و بررسی پارتیزان^۱ ارتباط داشتند. افرادی مانند رابرت لوئل^۲ و همسرش، الیزابت هاردویک^۳؛ ویل بارت^۴، که کتابش را با عنوان مرد خردگیز^۵، مقدمه‌ای مفید بر مکتب اصالت وجود^۶، منتشر کردم؛ دوايت مک دونالد^۷ و فرد دوپی^۸ که آثار آنان را نیز منتشر کردم، هانا آرنست^۹، تریلینگ^{۱۰}، کلمنت گرین برگ^{۱۱}، مری مک کارتی^{۱۲} و دیگران.

نقد و بررسی پارتیزان، جایی که برای مدتی باربارا در آن مشغول کار بود، از زمان تأسیس در دهه ۱۹۳۰ به عنوان رکنی از باشگاه‌های جان رید^{۱۳} یکی از اجزای تشکیل دهنده اتحادیه جوانان کمونیست^{۱۴}، دو وظیفه ضروری بر عهده داشت. یک سال بعد، ارتباطش را با کمونیسم قطع، و انتقادش را از استالینیسم^{۱۵} آغاز کرد، که در آن زمان بدعت شجاعانه‌ای بود. شمارگان پارتیزان اندک بود اما تأثیر زیادی داشت. طی دو دهه بعد از آن، نقد از کمونیسم شوروی را در ایالات متحده شکل داد و در عین حال به معرفی نویسندگان و موضوعات مرتبط با نوگرایی در ادبیات و هنر به خوانندگان آمریکایی پرداخت. اگر نگوییم طی سال‌های جنگ و بعد از آن پارتیزان گفتمان روشنفکرانه را عملاً در آمریکا ایجاد کرد،

1. Partizan Review

2. Robert Lowell

3. Elizabeth Hardwick

4. Will Barrett

5. Irrational Man

6. existentialism

7. Dwight Macdonald

8. Fred Dupee

9. Hannah Arendt

10. Trilling

11. Clement Greenberg

12. Mary McCarthy

13. John Reed Clubs

14. Young Communist League

15. Stalinism

می‌توان گفت که به آن رهنمون شد تا اینکه موقعیت خود را در آشفتگی اخلاقی و فکری ناشی از جنگ ویتنام و دگرگونی‌های فرهنگی دهه ۱۹۶۰ از دست داد.

این عالم روشنفکری که زمانی در نقد از استالینسم و دفاع از نوگرایی متحد شد، - البته این دو موضوع به یکدیگر مرتبط‌اند: پیروزی استالینسم به معنای پایان هنر و ادبیات تلقی می‌شود - آنگاه به جناح‌های مجادله‌گری بر سر موضوعات گوناگون جنگ سرد تبدیل شد. آیا نقد فرهنگ امریکایی از بیم آنکه مبادا به اتحاد شوروی و مبلغان آن کمک کند باید خاموش می‌شد، یا چنان نقدی وظیفه‌ای اساسی در نظام مردم‌سالاری است؟ آیا سناتور مک‌کارتی^۱ به رغم زخم زبان آتشین‌اش درباره هشدار به امریکاییان در زمینه خطر کمونیسم داخلی می‌توانست مورد حمایت قرار گیرد؟ این خطر تا چه حد جدی بود؟ و درباره تهاجم فرهنگی شوروی چه اقدامی باید صورت می‌گرفت؟ آیا روشنفکران با پذیرفتن هزینه‌هایی که سازمان اطلاعات و جاسوسی امریکا (سیا)^۲ به‌طور مخفیانه می‌پرداخت تا از انتشاراتی حمایت کند که موقعیت ما را ارتقاء می‌داد، باید پاسخ می‌دادند؟ آیا برای آنان که از این امور آگاه بودند درست بود که همکاران نویسنده خود را درباره این ارتباطات بفریبند؟ آیا جنگ ویتنام از منابع امریکا دفاع می‌کرد یا دامی بود که سیاستمداران وحشت‌زده جناح راست، جرئت رهایی ما را از آن به خود نمی‌دادند؟ اینها سؤالات مشروع و حتی مبرمی بودند، اما گفت‌وگو به صورتی

1. Senator McCarthy

2. CIA

بسته و خصوصی درآمد. دکتر جانسون در جایی گفت نقد ادبی نباید از "زندگی نامه شخصی نامربوط" نشان داشته باشد. آنچه منتقدی دوست دارد یا دوست ندارد، اقراری شخصی و نامرتبط است، مانند ترجیح دادن رنگ سبز به آبی یا پنیر استیلتون^۱ به پنیر چدار^۲. سؤال مرتبط با موضوع این است که پنیر چطور درست شده، آیا تند است یا کم نمک، قابل خوردن است یا سمی. اما در آن هنگام، پرسش‌های مهم به صورت انتقادهای تند شخص بنیاد درآمده بود و تحت لوای «فرهنگ غربی» به شیوه مابعدالطبیعی توجیه می‌شد، انگار که عقیده‌های مخالف فقط نقطه‌نظرهای دیگر را مطرح نمی‌کردند، بلکه توهین به تمدنی بودند که همگی در آن سهیم بودیم. جامعه روشنفکری که از استالینیسیم انتقاد و از نوگرایی قهرمانانه حمایت می‌کرد، در آن زمان در برابر مسائلی فراسوی درک اخلاقی و روشنفکرانه خود، در حال از هم پاشیدگی بود. اعضای فرهیخته‌تر آن جامعه به حاشیه رانده شدند، در حالی که کسانی که باقی ماندند با حرارت و گاه شور کودکانه از عقاید گوناگون معمول آن دوره دل نمی‌کنند.

کارکنان نیویورک تایمز در دسامبر ۱۹۶۲ اعتصاب کردند. در آن زمان باربارا و من در خیابان ۶۷ غربی در یکی از آن آپارتمان‌های رمانتیکی زندگی می‌کردیم که هنگام تغییر سده برای هنرمندان ساخته شده بود و اتاق‌های نشیمن دو طبقه و پنجره‌های بلند تا سقف و رو به شمال داشت،

۱. Stilton: پنیر کپک‌زده

2. Cheddar

و به عبارتی المثنای بزرگ شده اتاق زیر شیروانی کولی‌واری بود که در خیابان دهم داشتم. بالکنی به اتاق نشیمن متصل بود، پیش بخاری گچبری ظریفی داشت و دیوارها با چوب قاب‌بندی شده بود. مجموعه‌های هنری مختلف در این ساختمان در ۱۹۰۷ ساخته شده بود. خانواده لوتل^۱ که از دوستانمان بودند در آپارتمان مشابهی در همان بلوک زندگی می‌کردند. ابتدا در آنجا بدون مبلمان زندگی می‌کردیم، ولی در آن زمان به اندازه کافی صندلی داشتیم که دوستان را به صرف غذا دعوت کنیم. یک روز عصر در دومین هفته اعتصاب، وقتی خانواده لوتل و ما داشتیم قهوه‌مان را تمام می‌کردیم، سؤال کردم آیا آنها با این نکته موافقت می‌کنند که به نظر می‌آید دنیا بدون تایمز خیلی کوچک‌تر شده است. خیابان شصت و هفتم مثل یک روستا شده بود. من افزودم غیبت نقد و بررسی کتاب تایمز^۲ یک توفیق اجباری افزون‌تر بود.

برای مطرح کردن مشکل نقد و بررسی کتاب تایمز در آن زمان، باید از روی خیرخواهی گفت که ویراستارانش با نسل فرهیخته بعد از جنگ، یعنی خوانندگان دانشگاه رفته، هماهنگی نداشتند. نقدهای آن اطلاعات ناقص ارائه می‌داد، بی‌خاصیت، گاه مغرضانه و معمولاً سرهم‌بندی شده بود. نویسندگان در وحشت از این به سر می‌بردند که کتابشان به منتقدی داده شود که بازتابی از افکار آنان را بیان نکند. الیزابت هاردویک، ویراستار مجله هارپرز^۳، در مقاله‌ای که برای باب سیلورز^۴، یکی از دوستانمان

1. The Lowells

2. Times Book Review

3. Harper's Magazine

4. Bob Silvers

نوشته بود، با قدرت موضوع را بیان کرده و گفته بود: «تحسین کم‌مایه و جر و بحث بی‌رمق، پایین‌ترین حد شیوه کار، مقاله کوتاه و سبک، عدم حضور روابط نزدیک، اشتیاق، عزم و اراده، بی‌قاعدگی - نداشتن لحن ادبی - نقد و بررسی کتاب نیویورک تایمز را به مجله‌ای دهاتی‌وار تبدیل کرده بود.»

اعتصاب فرصتی ایجاد کرد و در حقیقت ما را واداشت که ایرادات خود را بیان کنیم، و موجب شد نقدی منتشر شود که نشانگر آن خصوصياتی باشد که لیزی^۱ معتقد بود در تایمز وجود ندارد. آن روز عصر هیچ‌کس چیزی نگفت، اما شاید داشتیم به جانشینی برای نقد و بررسی پارتیزان نیز فکر می‌کردیم. نشریه‌ای که آن هم در دوره میان‌سالی به شکلی سطح پایین درآمده بود. اعتصاب چاره دیگری برایمان باقی نگذاشته بود. یا باید این فرصت را غنیمت می‌شمردیم یا شکایت کردن را متوقف می‌کردیم.

صبح روز بعد لوئل ۴۰۰۰ دلار از مؤسسه اعتباری قرض گرفت. نظر این بود که تک‌شماره‌ای در مدت اعتصاب منتشر گردد و بعد در باب اینکه ادامه یابد یا نه تصمیم گرفته شود. موقعیت من بغرنج بود. با اینکه بنت و دونالد قبول کرده بودند که بتوانم کار و کسب متعلق به خودم را آغاز کنم، اما به دشواری می‌توانستم درگیر امور سردبیری نشریه‌ای بشوم که کتاب‌های رندم هاوس و ناف و رقبای آنها را نقد می‌کرد؛ نیز نمی‌توانستم انتظار داشته باشم، اگر روی انتشار منظم تصمیم بگیریم، بنت و دونالد از نظر مالی درگیر موضوع شوند. وقتی لوئل درباره وام خود مشغول مذاکره بود، چیزی را که در سر داشتیم با بنت و دونالد در میان گذاشتم. دونالد

1. Lizzie

گفت: «خود را از سردبیری کنار نگه‌دار، همه‌چیز قابل قبول خواهد بود.» بنت لطیفه‌ای درباره پاره‌ای از مردم بورلی هیلز گفت که به پایان گفت‌وگو انجامید.

آن روز بعد از ظهر به دوست زیرکمان باب سیلورز تلفن زدیم. او موافقت کرده بود از هارپرز مرخصی بگیرد و سردبیرش به او گفته بود دنیا به مجله ادبی دیگری نیاز ندارد و او به زودی به کارش باز خواهد گشت. باب و باربارا با کمک الیزابت هاردویک شماره ویژه را ویرایش می‌کردند و آگهی‌های نشرانی را به فروش می‌رساندند که به دلیل اعتصاب جای دیگری نداشتند تا عنوان‌های تازه را اعلام کنند. تا آخر هفته، باربارا و باب ۱۰/۰۰۰ دلار از بابت آگهی‌ها فروش کرده بودند، و این تعهدات هزینه مربوط به چاپخانه را تضمین نمود. در همان حال پخشگری که کتاب‌های انکر را به کتابفروشی‌های داخل پردیس دانشگاه‌ها و دکه‌های روزنامه‌فروشی می‌فروخت، موافقت کرد. ۱۰۰/۰۰۰ نسخه دریافت کند. باب و باربارا دفتر سردبیری خود را سر میز باب در هارپرز دایر کردند و من خود را کنار نگه‌داشتم.

در عین حال در دایر کردن کسب و کار دو پیشنهاد مهم ارائه دادم: نخست اینکه چنانچه در باب نشریات منظم تصمیمی گرفتیم، مؤسسان یعنی باب، باربارا، لوثل‌ها و من، صاحب تمامی سهام باشیم (سرانجام سهام را به ویتنی الزورث^۱ که ناشرمان شد عرضه کردیم)، و دوم اینکه

1. Whitney Ellsworth

نشریه خرج خود را درآورد. پارتیزان، جمهوری جدید^۱، ملت^۲ و مجلات مشابه به مشوقان ثروتمندی وابسته بودند که سردبیران به ناچار باید قضاوت‌های آنان را به حساب می‌آوردند. ما استقلال خود را با سودآوری نشریه حفظ می‌کردیم. طبق محاسبه‌ام، می‌توانستیم از راه پایین نگاه‌داشتن هزینه‌ها و عمل کردن با شیوه‌ای تجارتي، این‌گونه باشیم.

لوئل‌ها، باب، باربارا، و من ارزش‌های ویژه مشترکی داشتیم، اما هیچ پایگاه عقیدتی یا برنامه سیاسی نداشتیم. به ادبیات، سایر هنرها، و علم به عنوان بزرگ‌ترین دستاوردهای بشر بها می‌دادیم. اعتقاد داشتیم که نویسندگان خوب می‌توانند تقریباً هر موضوعی را به صورتی جالب و قابل فهم درآورند و چنین مسئولیتی را در حد توان خود تقبل کنند؛ معتقد بودیم به دیدگاه‌های رسمی و فعالیت‌های دولتی باید شکاکانه نگریم؛ و تجاوز به حقوق بشر، چه از طرف کمونیست‌ها، فاشیست‌ها، متعصبان مذهبی یا خودمان باشد، باید افشا گردد. مخالف اتحاد شوروی و نیز جنگ در ویتنام بودیم. همچنین با مجازات اعدام به عنوان قصاص مخالف بودیم که در خور شأن کشوری بزرگ نبود و توهینی به قداست زندگی شمرده می‌شد. اما این اولویت‌ها مبنای بی‌قید و شرط دوستی‌مان بود و عناصر تشکیل دهنده برنامه‌ای سیاسی یا عقیدتی به شمار نمی‌آمد.

در دفتر باب که گوشه و کنارش با توده‌هایی از کتاب برای نقد پر شده بود، لیزی، باربارا و باب، از نویسندگانی که در نظر داشتیم و ممکن بود مایل باشند برای نشریه مطلب بنویسند، فهرستی تدارک دیده بودند. این

1. The New Republic

2. The Nation

نویسندگان نمایانگر سطح گفتمانی بودند که هدف نقد بود، و تلاش شد از آن پس نیز همان سطح حفظ شود. نویسندگان عبارت بودند از ادموند ویلسون، ریچارد ویلبور^۱، راجر شاتاک^۲، آلفرد کزین^۳، وی. اس. پریچت^۴، فرد دوپی، دابلیو. اچ. آودن، دوايت مک دونالد، و پنجاه یا شصت نفر دیگر که اگر استقبال از شماره ویژه آنان را تشویق می‌کرد به کار ادامه دهند، سردبیران به ایشان اتکا می‌کردند. آنچه این نویسندگان در آن مشترک بودند، کنجکاوی همه جانبه و توانشان در تبدیل موضوعات دشوار به مطالب قابل فهم برای عموم خوانندگان بود. جدا از هر چه ممکن بود سلیقه ویژه خودشان باشد، برای دستیابی به اهداف ما در نشریه‌ای که تصمیم گرفته بودیم آن را نقد و بررسی کتاب نیویورک بنامیم، روزنامه‌نگارانی بودند شکاک، دارای دید باز و بی‌طرف.

نخستین شماره نقد و بررسی نیویورک همچنان که اعتصاب ادامه داشت، چاپ و پخش شد. سرمقاله، نقدی تحسین‌آمیز به قلم فرد دوپی درباره کتاب بار دیگر آتش^۵ اثر جیمز بالدوین^۶ بود. دوپی نشر بالدوین را تحسین کرده، و به شور و حرارت او احترام گذاشته بود، اما مکاشفات تهدیدآمیزش را دوست نداشت، قضاوتی که موجب شد چند بار او را به استهزا بگیرد. نخستین شماره همچنین شامل نقدی غیردوستانه از قنطورس^۷، رمانی از جان آپدایک^۸، یکی از نویسندگان مهم ناف بود. مدیر

1. Richard Wilbur 2. Roger Shattuck 3. Alfred Kazin

4. V. S. Pritchett 5. The Fire Next Time

6. James Baldwin

7. The Centaur: در اساطیر یونان، موجودی خیالی نیم انسان و نیم اسب است.

8. John Updike

تبلیغات ناف در آن زمان این خیانت را به حساب من گذاشت و به الفرد توصیه کرد که اخراج شوم. مدیر تبلیغات، در پی آن شغل دیگری انتخاب کرد و آپدایک سرانجام مقاله نویس مهم نقد و بررسی نیویورک شد. یک هفته پس از پخش شماره ویژه، بار نخست دو هزار نامه دریافت کردیم که در آنها به ادامه راه تشویق شده بودیم. از آنجا که فقط ۱۰۰/۰۰۰ نسخه چاپ کرده بودیم و تمام آنها پخش نشده بود، این واکنشی بسیار قابل توجه بود که بازار یابان دابل دی را حیرت زده می کرد. تصمیم گرفتیم شماره آزمایشی دیگری در پاییز منتشر کنیم. اگر آن شماره بدون استفاده از موقعیت اعتصاب، خوب در می آمد، سرمایه را می توانستیم تا جایی بالا ببریم که به صورت دو هفته یک بار به کار ادامه دهیم. در مجموع ۱۴۵/۰۰۰ دلار به دست آوردیم که تمامی آن در ازای سهام بدون حق رای بود.

دستمزدها در حداقل بود، چاپ خبر ارزان تمام می شد، دفترها در تقاطع خیابان ۵۷ و برادوی تنگ و در هم و برهم، اثاثیه نیز دست دوم بود. باب و باربارا تا پاسی از شب و در تعطیلات آخر هفته کار می کردند، تا اینکه در سال سوم، نقد و بررسی کتاب نیویورک سودآور شد و سودآور باقی ماند، تنها نشریه ای در نوع خود، که به اعتقاد من تا کنون توانسته در سال هایی سیاه، که یکی از پس دیگری می آمد، به کار خود ادامه دهد. سرانجام، باشگاه کتابی برای باغبان ها راه انداختیم و باشگاه دیگری به نیت خوانندگان جدی خریدیم. این اقدامات برای این صورت گرفت که چنانچه نقد و بررسی نیویورک پول نقد کم بیاورد، به عنوان بیمه در نظر

گرفته شود. اما این اتفاق هیچ‌گاه روی نداد.

امروز، حدود سی و هفت سال بعد، باب و باربارا هنوز تا پاسی از شب و تعطیلات آخر هفته کار می‌کنند و تعدادی از مقاله‌نویسان پیشگام که هنوز در قید حیات هستند به نوشتن برای آن ادامه می‌دهند، در حالی که آنان که رفته‌اند با نویسندگان جوان‌تری چون یان بوروما^۱، لوک مناند^۲، پانکاز میشر^۳، جفری اوبریان^۴ و تیموتی گارتون آش^۵ جانشین آنها در میان بسیاری دیگر شده‌اند. نقد، دوستان بسیار و دشمنان زیادی ایجاد کرد. فیلیپ راو^۶ سردبیر همکار نقد و بررسی پارتیزان که زیرک بود و رفتار تند و خشن‌اش شهرت داشت، دوست قابل اهمیتی برای نقد و بررسی کتاب نیویورک شد. همکار او، مرد خوش اخلاقی به نام ویلیام فیلیپس^۷ در عوض مرا از هیئت مشاوران پارتیزان اخراج کرد، تحقیری بی‌معنی، زیرا تنها وظیفه هیئت به دست آوردن پول برای مجله‌ای بود که فقر مالی مزمن داشت.

به ذهنم نرسیده بود که نویسندگان رندم هاوس و ناف از آنچه درباره کتاب‌هایشان در نقد و بررسی نیویورک نوشته می‌شد، همیشه استقبال نمی‌کنند، تا موقعی که تعدادی از نویسندگان خودم نقد شدند. حتی حالا، یعنی سال‌ها پس از آن، رنج ناشی از این نقدها را حس می‌کنم. جیمز توربر^۸ در نیویورکر^۹ دلهره در چهره مردی را با هراس آلبرت پیسون

1. Ian Buruma

2. Luke Menand

3. Pankaj Mishra

4. Geoffrey O'Brien

5. Timothy Garton Ash

6. Philip Rahv

7. William Phillips

8. James Thurber

9. The New Yorker

ترهیون^۱ مقایسه کرده بود، یعنی نویسنده کسی^۲ و سایر آثار کلاسیک درباره سگ‌های گله، هنگامی که یک سگ گله اسکاتلندی او را گاز گرفته بود. این چیزی است که من حس کردم، اما هیچ نگفتم، نویسندگان آزرده هم چیزی نگفتند. در همان حال، مخالفان دست راستی نقد و بررسی نیویورک، خصوصاً طی جنگ ویتنام، نویسندگان نقد را به هواداری از کتاب‌های یکدیگر متهم می‌کردند، اما این بدگویی‌ها مغرضانه بودند و به راحتی نفی می‌شدند، همان‌گونه که بدگویی‌های منحوس‌تر طی دوره جنگ که نقد چپ‌گرا، غیرامریکایی، از نظر فرهنگی مخرب، و غیره است، مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفتند.

در همان سال که به رندم هاوس پیوستم با سازمان سیا اجمالاً و غیرمستقیم درگیر شدم. دوستی که برای آن سازمان کار می‌کرد از من دعوت کرد او را به عنوان مشاور در سفری به غرب آفریقا همراهی کنم. سیا مشغول بررسی این مطلب بود که آیا هزینه برنامه‌ای را مطابق با کتاب‌های درسی مدرسه‌های ابتدایی امریکایی برای بچه‌های نیجریه‌ای و غنایی تأمین کند یا نه. در آن زمان شوروی‌ها در غنا فعال بودند و به نظر می‌رسید سازمان از این بیم داشت که مدرسه‌های منطقه در تبلیغات ضد امریکایی غرق شوند. این واهمه بی‌اساس بود. انگلیسی‌ها اداره بازار کتاب‌های درسی برای غرب آفریقا را در دست داشتند و تولیدات آنان بسیار بهتر از آن بود که ما یا روس‌ها توان تأمین آن را داشته باشیم. سفرمان لذت‌بخش ولی اتلاف وقت بود. بعد از ظهرها را در ساحل

1. Albert Payson Terhune

2. Lassie

می‌گذراندیم. با ماشین به داخل محل اقامتمان می‌آمدیم. به مسئول کافه در فدرال پالاس هتل^۱ در لاگوس^۲ یاد دادم که چگونه نوشیدنی درست کند. اما انگلیسی‌ها بر مدارس ابتدایی مسلط بودند و نه ما و نه روس‌ها جانشین آنان نمی‌شدیم.

هرچند دوست من برنامه‌های عمده‌تری برای آفریقا داشت. بر این تصمیم بود که جوانان آفریقایی در برابر استالینسم تسلیم نشوند، و براساس ترتیباتی که قبلاً با دولت آفریقای جنوبی داده بود، به روشنفکران جوان آفریقایی اجازه داده شود از بورس تحصیلی استفاده کنند و با حمایت مالی سیا بتوانند وارد دانشگاه‌های انگلیسی و امریکایی شوند. شرط این بود که پس از اینکه بورسیه‌شان به اتمام رسید به آفریقای جنوبی بازنگردند. دوستم به درستی معتقد بود که برای این روشنفکران جوان فرصتی برای زندگی بهتر فراهم می‌آورد. در حقیقت او با رژیم آفریقای جنوبی تباری می‌کرد که مخالفان بالقوه خود را برای همیشه تبعید کند. صبح یک روز زمستانی شکرگزاری، دوستان، باربارا و مرا به آپارتمانش که در حاشیه هارلم قرار داشت به صرف نوشیدنی دعوت کرد. وقتی رسیدیم، منزلش درهم و برهم بود، پنجره‌ها باز و همه‌چیز به هم ریخته بود. در ورودی خانه ایستادیم، بدون اینکه کت‌هایمان را درآوریم. وضع دوستان بدتر از آپارتمانش بود. هوشیار نبود، اما توانست به ما بگوید که یکی از جوانان آفریقای جنوبی‌اش که از هاروارد آمده بود تا تعطیلات آخر هفته را پیش او بماند، شب گذشته خود را از پنجره بر

1. Federal Palas Hotel

2. Lagos

پیاده روی یخ زده پرت کرد و کشته شد.

به این فکر فرو رفتم که چگونه این مرگ محنت بار در تبعید، بر آرمانی که دوستم فکر می کرد از آن دفاع می کند، پیشی گرفت؟ چگونه اشتباه بزرگمان در ویتنام، در مقیاسی وسیع تر بر هدف امریکا در آنجا پیشی گرفت؟

فصل ششم

بیشه‌زار دنیای دانشگاهی

افزایش بسیار زیاد پذیرفته شدگان در دانشکده‌ها که پس از جنگ جهانی دوم رخ داد، نسل بی طبقه‌ای را به وجود آورد که کتاب‌های انکر و نقد و بررسی کتاب نیویورک خطاب به آنان بود. این نسل گسستگی واقعی از گذشته را نشان می‌داد. لایحه قانونی جی یک آموزش عالی را مردمی ساخته و آن را از سنت اشراف‌گونه‌اش رها کرده بود. پیامد این تنوع روشنفکرانه جدید، پی بردن به این بود که نویسندگان امریکایی قرن نوزدهم بازماندگان ساده لوح گذشته‌ای اصیل نبودند، بلکه در بسیاری از موارد منقدان جسور گذشته‌ای بودند که می‌شد آن را هر چیزی جز طُرفه بودن دانست. وقتی در دهه ۱۹۴۰ در دانشگاه کلمبیا حضور یافتم، ادبیات

امریکا فقط در درسی از جانب کوانتین اندرسن^۱ تدریس می‌شد. اما ادبیات این کشور به زودی با تأثیر از دی. ایچ. لاورنس، پری میلر^۲، ون ویک بروکز، اف. او. متیسن^۳، نیوتن آروین^۴، ادموند ویلسون، آلفرد کزین، اف. دابلو. دوپی، لیونل تریلینگ، و سایر نویسندگان، تبدیل به صنعتی دانشگاهی شد، و آثار دلپذیر نویسندگان امریکایی که مدت‌ها نادیده انگاشته شده بود، لازم آمد.

بعد از ظهری پاییزی، هنگامی که رندم هاوس هنوز در ساختمان ویلارد بود، ده بلوک به سمت جنوب پیاده رفتم تا ادموند ویلسون را ملاقات کنم و با یکدیگر در باشگاه قدیمی پرستیتون در خیابان پارک، درست جنوب پایانه بزرگ مرکزی^۵، چیزی بنوشیم. مثل همیشه زود رسیدم و جایی برای خود در کافه انتخاب کردم. ویلسون که رسید لباس چروک، و به گونه‌ای که دوستش اسکات فیتز جرالدمی گفت، بارانی چرمی همیشگی‌اش را برتن داشت و نیم دو جین نوشابه سفارش داد. فکر کردم یک یا دوتای آنها به نیت من بوده است، بنابراین چیزی سفارش ندادم. وقتی خدمتکار در حالی وارد شد که نوشابه‌ها را مطابق سلیقه ویلسون چیده بود و آنها را جلویش گذاشت، او رو به من کرد و پرسید که من هم نیم دو جین میل دارم یا نه.

پاسخ دادم نه، و سپس، بدون تعارف، با شیوه تند و غیرمنتظره‌اش گفت که امریکاییان باید آثاری از نویسندگان خود داشته باشند، قابل

1. Quentin Anderson

2. Perry Miller

3. F. O. Matthiessen

4. Newton Arvin

5. Grand Central Terminal

رقابت با آنچه از سوی پله یاد^۱ از آثار عمده و همانند فرانسوی به گونه‌ای موجز در یک دوره منتشر گردیده و آنچه در بسیاری موارد از همه آثار نویسندگان مهم فرانسوی چاپ شده است.

ویلسون لازم نبود اشاره کند که آثار نویسندگان امریکایی به ندرت در بازار یافت می‌شد: نسخه‌های جلد کاغذی که به منظور استفاده در کلاس‌های درس تدارک دیده می‌شدند، مثل موبی دیک^۲، نامه اسکارلت^۳، هاکلبری فین^۴ قابل تهیه بودند، اما خوانندگان امریکایی چیزی قابل مقایسه با ویراست‌های موجز فرانسوی یا ویراست‌های نویسندگان معمولی انگلیسی نداشتند که از سوی آکسفورد و کمبریج منتشر می‌شد. حتی روس‌ها با ادبیات ملی خود تا آنجا که سانسور اجازه داده بود، به نسبت ما بهتر عمل کرده بودند. آنچه ویلسون در نظر داشت، دوره کتاب‌های قطورتر و کوتاه‌تر - همانند خودش - بود که روی کاغذ نازک غیراسیدی چاپ شده و صحافی انعطاف‌پذیر داشته باشد، دوره کتابی که سرانجام شامل تمام ادبیات امریکایی شود که ارزش نگهداری داشته باشد. او امیدوار بود کتاب به گونه‌ای ساخته شود که در جیب جا بگیرد. مانند جیب بارانی که خود بر تن داشت، همان جیبی که نسخه‌ای پله یاد گوستاو فلوربر را در آورد و روی پیشخان گذاشت، کنار تنها نوشابه، که باقی‌مانده بود.

به گمانم این فکری بی‌مانند و ضروری بود، اما احساس نمی‌کردم

1. Pléiade

2. Moby-Dick

3. The Scarlet letter

4. Huckleberry Finn

چنین طرحی بتواند از طریق تبلیغات، هزینه‌های خود را تأمین کند. در ابتدای دهه ۱۹۶۰ هنوز ممکن بود تصور شود آثار نویسندگانی که شهرت بیشتری داشتند، به اندازه هزار نسخه یا بیشتر در خرده‌فروشی‌ها باشد و هزینه خود را تأمین کند، اما قرار بود هدف این دوره کتاب‌ها فراگیر باشد. این بدان معنا بود که موجودی کلان کتاب‌هایی که طی زمان به آهستگی رشد می‌کردند و انباشته می‌شدند، باید بر مبنای غیرانتفاعی حمایت می‌شدند. تمامی دوره کتاب‌ها ممکن نبود در بیش از چند صد کتابفروشی انبار شود. تخمینی که بعدها دریافتیم عدد بالایی بود. زمانی که سرانجام مجموعه کتابخانه امریکا^۱ در نیمه دهه ۱۹۸۰ منتشر شد، احتمالاً بیش از بیست خرده‌فروشی وجود نداشت و اگر چنین بود، لابد همه جلدها را به نمایش می‌گذاشت.

ویلسون و من در هفته‌های بعد فهرست نویسندگانی را تهیه می‌کردیم که می‌خواستیم در این برنامه باشند و قرار شد کار براساس نمونه پله یاد، اما جلد پارچه‌ای به جای چرمی باشد و دفترچه راهنمایی برای آن درست شود که به بنیادها ارسال گردد و از این راه پول جمع‌آوری شود. دفترچه راهنما به امضای کمیته‌ای از هواداران رسیده بود که شامل تعداد زیادی از منتقدان و نویسندگان روز، همچنین رییس جمهور کندی بود، با کلماتی از او که به گمانم دوستان آرتور شلزینگر^۲ تهیه کرده بود که در دوره کندی در کاخ سفید خدمت می‌کرد. گروهی را به دلیل اینکه از وجودشان آگاه

1. Library of America

2. Arthur Schlesinger, Jr.

نبودیم، در فهرست هواداران نیاورده بودیم. آنان نمایندگان گروهی گمنام از استادان دانشگاه بودند که در تدوین متن‌های دقیق از آثار نویسندگان امریکایی و انگلیسی تخصصی ایجاد کرده بودند. حذف نام این عده، به خودی خود به هیچ روی اشتباهی سیاسی نبود که طرح را برای ربع قرن به تعویق بیاندازد. بی‌خبر از اشتباهی که کرده بودیم، سراغ افرادی در بنیادهایی رفتیم که هیچ‌کدام به آنچه ویلسون و من در ذهن داشتیم علاقه‌ای نشان نمی‌دادند. به زودی به این نکته پی بردم که مشکل از این ناشی می‌شد که تعداد کمی از هواداران بلندآوازه ما مدارک دانشگاهی حسابی داشتند و هیچ‌کدام نماینده تشکیلات دانشگاهی تثبیت شده‌ای نبودند. موقعیت غیرحرفه‌ای ما بنیادها را می‌ترساند و واکنش آنان این بود که وانمود کنند طرح ما، که سرانجام تبدیل به مجموعه کتابخانه امریکا می‌شد، بی‌معنی است یا با برنامه‌های آنان هماهنگی ندارد. بعد از روبه‌رو شدن با چندین بار از این‌گونه مخالفت‌ها، متوجه شدم که گروهی فرعی از متخصصان متن‌شناس با برنامه انتشاراتی خاص خود و پشتیبانی انجمن زبان جدید (ام‌ال‌ا)،^۱ سرچشمه مشکل ما بود.

وقتی متخصصان متن‌شناس برنامه ویلسون را شنیدند، به موقوفات ملی برای علوم انسانی^۲ هشدار دادند، سپس در ابتدای مراحل اداری، که فقط مهارت‌های ویژه و دستگاه‌های پیچیده مقابله‌گر می‌توانستند مشکلات بی‌شمار متنی را حل کنند که ادبیات امریکایی بدان مبتلا بود،

1. Modern Language Association (MLA)

2. National Endowment for the Humanities

ویلسون و من که از دانش محرمانه آنان بی بهره بودیم، اگر به تنهایی به راه خود ادامه می دادیم، اوضاع را از آن که بود بدتر می کردیم. در حقیقت وظیفه ویراستاری، مانند کتاب مقدس انکر، کشف باستان‌شناختی نبود. ویراستاران ماهر که قادر بودند خواندنی‌های گوناگون را تحلیل کنند، می توانستند همه مشکلات متن، جز سردرگم‌کننده‌ترین آنها را، حل کنند و این مشکلات را هم احتمالاً هیچ‌کس نمی توانست از میان بردارد. ویلسون که به دلیل ارتباط با نقدنویسی در این کار خبره بود، موقعیت متنی را پیش‌بینی کرده بود و چندین ویراستار خبره متن را در نیویورک می شناخت که به گروه دانشگاهی وابسته نبودند و می شد برای دسته‌بندی خواندنی‌های گوناگون به آنان تکیه کرد. چنانچه استادان در نشر دقیق متن‌ها علاقه نشان می دادند، ممکن بود به جای مخالفت، به ایشان پیشنهاد شود که با ویلسون و من همکاری کنند. اگر چنین کرده بودند، کتابخانه امریکا می توانست در نیمه دهه ۱۹۶۰ منتشر شود و ربعی از یک سده به تعویق نیافتد. در عوض استادان، موقوفات ملی برای علوم انسانی را متقاعد کردند که برای چاپ‌های خودشان هزینه کنند. مبالغ سنگینی صرف صفحه به صفحه خواندنی‌های گوناگون شد که بسیاری از آنها پیش پا افتاده، برخی گیج‌کننده، بقیه مفید بودند، و به این منجر شد که خود متن‌ها به گونه‌ای مبهم از کار درآیند که اغلب دشوار می شد گفت نویسندگان در واقع چه نوشته‌اند.

در ۱۹۶۸، ویلسون جزوه‌ای خشمگینانه با عنوان حاصل ام ال^۱

نگاشت که از سوی نقد و بررسی کتاب نیویورک منتشر شد. در آن جزوه به شدت از متخصصان دانشگاهی انتقاد نمود که احساس می‌کرد هزینه طرح او را به سرقت برده‌اند. با اینکه قبول داشت مشکلات متنی وجود دارند، دیدگاه آنان را درباره جدی بودن این مشکلات و ادعایشان را مبنی بر اینکه فقط آنان می‌توانند با فنون و روش ماشینی خاص خود خواندنی‌های درست ارائه دهند، رد کرد. ویلسون به عنوان نمونه‌ای از کار آنان از هجده متخصصی یاد کرد که موظف شده بودند تام سایر^۱ را با صدای بلند از انتهای متن تا ابتدا بخوانند، به گونه‌ای که در حین اینکه مشغول یافتن غلط‌های چاپی بودند، سرگرم داستان یا شیوه تواین نشوند. استادی که این رفتار نامعقول را به ویلسون گفته بود، خود جزو حقوق بگیران طرح تواین بود و با گشاده‌رویی پذیرفت که این طرح "اسراف کارانه" بوده است و گمان می‌کرد که ویلسون به اندازه کافی در جریان روال معمول دانشگاه‌ها و این‌گونه ترفندهای بدیع برای گرفتن کمک مالی از بنیادها هست. اما ویلسون با این جنبه از زندگی دانشگاهی همدلی نشان نمی‌داد و گرفتار آن نمی‌شد.

بی‌اعتنا، و در واقع به وجد آمده از به تعویق افتادن کار، با ساده لوحی، متقاعد شده بودیم که بیهودگی نسخه‌ها، با حواشی مفصل، به زودی بر موقوفات ملی برای علوم انسانی روشن خواهد شد (که البته اشتباه می‌کردیم). در چنین حالی ویلسون و من مبارزاتمان را از سر گرفتیم. ویلسون که در ۱۹۷۲ درگذشت، به تنهایی به راه ادامه داد. در همین

1. Tom Sawyer

هنگام مسائل بغرنج جدیدی روی نمود. جزوه خشمگینانه ویلسون نه تنها مبارزه او را با متن‌شناسان علنی کرده بود، بلکه حکمت انجمن زبان جدید را زیر سؤال برده بود. هیئت اجرایی بنیاد در آن هنگام کمتر از همیشه متمایل به این بودند که از ویلسون در مقابل این دیوان‌سالاری قدرتمند جانب‌داری کنند.

در سال‌های پس از مرگ ویلسون با مقامی رسمی در بنیاد فورد^۱ به نام راجر کندی^۲ آشنا شدم. او عضوی غیرعادی در حرفه خود بود و بعدها نگارنده سرشناسی در تاریخ امریکا شد. برنامه ویلسون توجه او را به خود جلب کرده بود و آن را برای مک جرج باندی^۳ تشریح کرد که در آن هنگام به عنوان رییس بنیاد فورد در آستانه بازنشستگی بود. اعضای هیئت امنای فورد به عنوان لطفی در حق باندی در جریان تودیع او، موافقت کردند مبلغ ۵۰۰/۰۰۰ دلار در طرح ویلسون کمک کنند، مشروط بر اینکه موقوفات ملی نیز همین مبلغ را بپذیرد. باندی که با او بر سر ویتنام شدیداً مخالف بودم، مردی بسیار باهوش با حس قوی وظیفه‌شناسی و مهارت‌های سیاسی قابل توجه بود. او را با وجود تفاوت‌هایی که داشتیم، تحسین می‌کردم و دوستان خوبی از کار درآمدیم. موافقت کرد که با موقوفات ملی گفت‌وگو کند و مرا موظف نمود وظیفه «حفظ ظواهر بی‌شمار دانشگاهی» را، به قول او، به درخواست‌های مالیمان اضافه کنم.

از آنجا که ناشری تجارتي بودم و از آن بدتر، به نوعی نماینده مرحوم ویلسون به حساب می‌آمدم، باندی سفارش کرد تا جایی که ممکن است از

1. Ford Foundation 2. Roger Kennedy 3. McGeorge Bundy

انظار دور بمانم. او هشدار داد که حضورم بهانه‌ای به استادان می‌دهد که کارمندان موقوفات ملی را "آماج حملات" بگیرند، همان‌گونه که در زمان ویلسون می‌کردند. با باندی موافق بودم و حس کردم به دلیل جزوه ویلسون، کارمندان موقوفات ملی بیش از همیشه از اجرای طرح ما نگران بودند. تأسف می‌خوردم که فوراً ما را در اختیار موقوفات ملی قرار داده بود، اما می‌دانستم که از آن روی این کار را کرده است که تعهد خود را قانونمند جلوه دهد، حتی در آن هنگام نیز طرحی جسورانه بود.

سفارش‌های باندی را به کار بستم و ترتیباتی برای حفظ ظواهر دادم که مقام رسمی بلند پایه پیشینی را در انجمن زبان جدید شامل می‌شد، به ترتیبی که خودم در میان شش نفر یا بیشتر از سیاستمداران دانشگاهی که به گروه ما پیوسته بودند، کمتر به چشم می‌خوردم. در میان استارکنندگان خود، یک متن‌شناس قرار داده بودیم، کسی که در آن وقت جانب ما را می‌گرفت و تأیید می‌کرد که ویراستاران طرح با اطمینان می‌توانند به بهترین متن‌های موجود طی دوره زندگی نویسندگان اعتماد کنند و هرگونه مشکلی که پیش بیاید، به متخصص شایسته‌ای ارجاع دهند. این برخورد منطقی، برنامه نخست ویلسون بود.

جلسات بی‌شماری بین باندی، نمایندگانی از استادانمان و من از یک طرف و از طرف دیگر جو دافی^۱، رییس موقوفات ملی برای علوم انسانی و کارمندانش برگزار شد. در جلسه نهایی و تعیین‌کننده ممکن نبود بتوان دست کارمندان را خواند. در جلسات قبلی خوش‌برخورد بودند، هرچند که

1. Joe Duffy

ما می‌دانستیم خوش‌برخوردی آنان صادقانه نبود. اگر موقوفات ملی با فوراً برابری می‌کرد، هزینه‌هایشان نیز به همان نسبت کاهش می‌یافت. مک و من که وارد دفتر ریاست دافی می‌شدیم، کارشناسان برنامه‌ای او چنان نزدیک به هم ایستاده بودند که می‌توانستند شانه‌به‌شانه باشند. نیششان باز بود، به سقف یا به زمین نگاه می‌کردند، سرفه می‌کردند، با سر و صدا نشانه‌های مرموزی با هم رد و بدل می‌نمودند، می‌خواستند برایمان قهوه بیاورند، یا کت‌هایمان را بگیرند، الطاف دیگری نشان می‌دادند، اما سرانجام دم خروس بیرون زد و خوش‌برخوردی آنان نتوانست هول و هراسشان را مخفی کند. رییسشان بین آنان و ما قدم می‌زد، با یکی از کارمندان نجوا می‌کرد، دستی به پشت دیگری می‌زد، در ضمن چشمش به باندی دوخته شده بود که دست به سینه ایستاده بود و بنا به پیش‌بینی‌هایی، پرتو شادی در چهره‌اش می‌درخشید و در انتظار شنیدن تصمیم نهایی به سر می‌برد. مشخص بود که رییس می‌خواست از برخورد با مخالفی پرهیز کند که قدرت افسانه‌ای دیوان سالارانه‌اش از سال‌ها اشتیاق برای این وظیفه سرچشمه می‌گرفت و ارتباط‌هایش با هر دو حزب حاکم و همچنین بنیاد فورد و سایر بنیادهای قدرتمند، قوی بود. این هم معلوم بود که کارمندان دافی با درخواست ما به شدت مخالف بودند.

تمام روز برف سنگینی باریده بود. فرودگاه‌ها بسته شده بودند. باندی و من کمتر از یک ساعت وقت داشتیم که به ایستگاه یونیون^۱ برویم و سوار

1. Union Station

مترو شویم تا بتوانیم به موقع به قرارهای ملاقاتی برسیم که برای شام داشتیم. ناگهان در یک لحظه همچون رؤیا یا تصادف اتومبیل، به نظر رسید که صحنه در اتاق رییس عوض شد. همچنان که او در مقابل ردیف زیردستان، از سویی به سویی قدم می‌زد، باندی با دست به بیرون اشاره کرد و بارش برف و دیر بودن وقت، همچنین از دست دادن کمک مالی فور را، در صورتی که موقوفات ملی با آن برابر نبود و این واقعیت که فرصت دیگری دست نمی‌داد، به دافی یادآوری کرد. باندی با همان لبخندی که در تمام مدت جلسه بر لب داشت، گفت: «اجازه دهید هم‌اکنون موضوع را به سرانجام برسانیم.»

رییس، که لبخند به لبانش بازگشت، به بارنی پشت کرد و بازوانش را به سمت ردیف مقامات موقوفات ملی گشود. دافی که جسماً، همچنین به لحاظ مسائل اداری، بین باندی و کارکنان خود گیر افتاده بود، ایستاد، دهانش را گشود اما صدایی از آن بیرون نیامد. اهمیتی نداشت. باندی به جلو خیز برداشت، دست دافی را با هر دو دست گرفت، آن را فشرده و گفت، "خب، قرارمان را بگذاریم."

دافی لبخند زد، اما مشخص نشد این لبخند با رنجش توأم بود یا با آسودگی خاطر. مک وقتی با هر یک از مقامات به نوبت دست می‌داد و به همگی شان به لحاظ تصمیمی که گرفته بودند تبریک می‌گفت، اورکت به تن داشت. آنان نیز لبخند می‌زدند و بنابراین قرار پابرجا بود. کتم را برداشتم و به اتفاق، ضمن اینکه حرفی نمی‌زدیم، به سمت آسانسور رفتیم. چهره مک مطابق معمول گل انداخته بود و چشمانش پشت عینک

برق می‌زد. در آسانسور نمی‌شد پی برد که آیا او از پیروزی به دست آمده خوشحال است یا شادی‌اش به سبب تدارک چالش بعدی مان است، یعنی رسیدن به قطار پس از گذشتن از میان برف و کولاکی که همه خودروها را در خیابان کانتیکت گرفتار کرده بود.

باید از مک باندی ممنون بود، که حالا مجموعه کتابخانه امریکا، درست به گونه‌ای است که ویلسون بیست و پنج سال پیش در باشگاه پرینستون در نظر داشت. متن‌ها بی‌نقص، کامل و بدون زیرنویس یا مقدمه، به شیوه‌ای آورده می‌شود که او می‌خواست. قطع کتاب‌ها مثل خودش کوتاه و ضخیم و خوش ساخت است، و در جیب بارانی به راحتی جا می‌گیرد. این مجموعه همچون بنایی استوار، نشانگر بینش و ایستادگی او بود، هرچند در هیچ‌جا به عنوان بنیانگذار آن، از وی قدردانی نشد.

نصیحت باندی را کماکان در گوش داشتم و در حین اینکه مشغول تدارک جزئیات طراحی، شکل و اندازه، تولید و پخش و همچنین ساختار مالی کتابخانه امریکا بودم، حضور خود را به نوعی مخفیانه نگاه داشته بودم. انتخاب هیئت تحریریه و شیوه کار دقیقاً برنامه اصلی ویلسون را دنبال می‌کرد. استادان و مدیری که استخدام کرده بودیم هیچ‌چیز از نشر نمی‌دانستند و هنگامی که مشغول تدارک کارهای طرح بودم، از هرگونه دخالتی خودداری کردند. کتابخانه امریکا با استقبال روبه‌رو شد و چنین به نظر می‌رسید که نخستین مبلغ اهدایی با خوش‌شانسی، تا هنگامی که مجموعه به سلامت به یک نشر دانشگاهی انتقال یابد، دوام خواهد یافت.

موقوفه کافی برای حفظ مجموعه در بازار و پشتیبانی از هیئت تحریریه‌ای کوچک که چهار جلد جدید را ظرف یک سال تولید کنند، تا موقعی که کتابخانه به اهداف تعیین شده از سوی ویلسون دست یابد، ادامه خواهد داشت. احساس کردم این راه، در مقایسه با اداره کردن سازمانی جداگانه با دفترهای مربوط به خود، حقوق‌های پرداختی، مقرری‌ها و غیره، راه بهتر و کم‌خرج‌تری به سوی ثباتی بلند مدت‌تر است. الگویی که در ذهن داشتم کتابخانه کلاسیک لوئب^۱ بود که سال‌ها توانسته بود با موفقیت از جانب نشر دانشگاه هاروارد^۲ اداره شود. استادان و کارمندان با این فکر به شدت مخالف بودند.

در باشگاه پرینستون، ویلسون و من درباره این صحبت کرده بودیم که شاید سرانجام جلدهایی در زمینه هنر امریکا، معماری و حتی طراحی صنعتی به این مجموعه بیافزاییم. این فکر را چندین ماه دنبال کردم، اما به این نتیجه رسیدم که کارکنانمان از عهده اجرای چنین طرح بلندپروازانه‌ای برنمی‌آمدند.

کتابخانه امریکا ظرف سه سال تبدیل به نهادی وزین شد. در این هنگام، گروه دانشگاهی که پیرو سفارش بانندی جمع کرده بودم، بر سکوت نخستین خود چیره شدند و درخواست مبالغی را برای طرح‌هایی آغاز کردند که با موازین هیئت عالی تحریریه کتابخانه امریکا جور در نمی‌آمد. با اینکه فقط حق یک رأی در هیئت داشتم، با این اقدام به شدت مخالفت

1. Loeb Classical library

2. Harvard University Press

کردم. کلمات تندی رد و بدل شد و هیئت مدیره را بدون هیچ تأسفی ترک گفتم.

گزینش هیئت تحریریه براساس نخستین پیشنهاد ویلسون بود که البته با انحرافات مشکل ساز همراه شده بود. این پیشنهاد یک جلد سخنرانی بود که اغلب آنها فاقد ارزش ادبی یا گرایش تاریخی بود؛ مجموعه‌های توصیف دست اول به قلم روزنامه‌نگاران درباره نبردهای امریکا، که به خودی خود جالب بودند، ولی به عنوان اثر ادبی جلب توجه نمی‌کردند؛ رمان‌هایی با ترجمه ولادیمیر نابوکوف که نویسنده‌ای امریکایی نیست، همانگونه که برادسکی^۱ شاعری امریکایی نیست؛ و گلچینی چهارجلدی از شعرهای امریکایی که هزینه‌هایش به صورت جداگانه از سوی موقوفات ملی برای علوم انسانی تأمین شده بود و به گونه‌ای غیرقابل توجه بیشتر شعرهای رده دوم یا پایین‌تر را شامل می‌شد. ترجیح داشت که کتابی یک جلدی به شعرهای قابل اهمیت سده نوزدهم و جلدی اساسی‌تر به شاعران امریکایی قرن بیستم اختصاص می‌یافت، هر چند شاید به اندازه کافی جلوه نمی‌کرد تا کمک مالی موقوفات را توجیه کند. به مشکلی مشابه که باید اشاره کنم، اطلاعات مربوط به منتخبی از نوشته‌های امریکاییان درباره اقیانوس‌ها بود که هزینه آن به‌طور جداگانه از جانب اهداکننده‌ای سخاوتمند تأمین می‌شد. از آنجا که هدف کتابخانه امریکا این است که آثار نویسندگان مهم ایالات متحده را پیوسته به صورت کامل یا آثاری که به صورت قابل ملاحظه‌ای

1. Joseph Brodsky

کامل هستند در دسترس بگذارند، این گلچین ادبی باب روز نه تنها نشانگر کم رنگ شدن مقصود است، بلکه تلف کردن منابع محدود نیز به شمار می‌رود و ممکن است نشانه‌ای از تلاش برای کسب کمک مالی در آینده باشد که در آن سراغ میلیونرهای ساده لوح بروند و بخواهند هزینه گلچین‌های دیگری را با نام خودشان در باب جنبه‌های دیگری از طبیعت مثل کوه‌ها، رودها، دریاچه‌ها، و غیره تأمین کنند. بیمارستان‌ها و کتابخانه‌ها با همین شیوه فریبنده بر غرور اهداکنندگان انگشت می‌گذارند و مبالغی به دست می‌آورند. اما گلچین‌های ادبی باب روز، برخلاف بخش‌های بیمارستانی و اتاق‌های مطالعه، به خودی خود از ارزش کمی برخوردارند. در خدمت مقصود ادبی خاصی نیستند، معمولاً خوانندگان محدودی پیدا می‌کنند و به سرعت (چون چاپ جدیدی از آنها نمی‌شود) در بازار نایاب می‌شوند. علاوه بر این، خوانندگانی که ممکن است بخواهند بدانند نویسندگان درباره اقیانوس‌ها و سایر نظام‌های طبیعت چه گفته‌اند، از راه گلچینی که اصول گزینش آن بر مبنای هویت محلی کمک‌دهندگان محدود شده، مطالب ناقصی دریافت می‌دارند. کتابخانه امریکا اینک به نحو قابل ملاحظه‌ای همه آثاری را به چاپ رسانده است که به قصد آنها ایجاد شد و نیز آثاری که حق نشرشان موجود است. از این پس وظیفه این مجموعه این است که منابع خود را به بهترین وجه مصرف کند تا این اثر در بازار موجود بماند و برای خوانندگان قابل دسترس باشد، و اطمینان حاصل شود که بودجه برای انتشار آثار نویسندگان سده بیستم فراهم است، البته، آنجا که حقوق مربوطه اجازه می‌دهند.

کتابخانه امریکا تا ۳۰ ژوئن ۱۹۹۹، سرمایه‌ای بالغ بر ۸/۵۰۰/۰۰۰ دلار داشته که ۴/۵۰۰/۰۰۰ دلار آن به صورت نقد و سرمایه‌گذاری بوده است. کل سود ناخالص آن برای سال مالی مزبور از مبلغ ۶/۶۰۰/۰۰۰ دلار فروش پس از کسر تولید و هزینه‌های حق تألیف به مبلغ ۴/۳۰۰/۰۰۰ دلار رسید. از این مبلغ، حدود ۲/۳۰۰/۰۰۰ دلار صرف حراج‌ها و تبلیغات شد، ۲/۰۰۰/۰۰۰ دلار باقی ماند تا به مصرف هزینه‌های ثابت برسد که در شرایط عادی مزاد قابل ملاحظه‌ای دارد. البته از این هزینه‌های ثابت، عمده‌ترین رقم مبلغ ۱/۷۵۰/۰۰۰ دلار برای حقوق‌ها و اجاره دو طبقه ساختمان در قلب مانهاتان بود، و بیش از ۴۰۰/۰۰۰ دلار برای هر یک از چهار عنوان، شامل منابع تجدید چاپ شده از آثار نویسندگان شناخته شده که سالانه از سوی کتابخانه امریکا منتشر می‌شود. از این مبلغ قابل توجه، پنج نفر از دوازده مدیر ۶۰۰/۰۰۰ دلار، بدون در نظر گرفتن مزایا، حقوق دریافت می‌کردند. تقریباً نیمی از این مبلغ به رییس هیئت مدیره و رییس کل پرداخت می‌شد. این ارقام و سایر موارد هزینه‌های جاری مبلغ کل ۲/۰۰۰/۰۰۰ دلار را تشکیل می‌داد. در عین حال، کمک‌های مالی و هدایایی به مبلغ ۷۷۰/۰۰۰ دلار، رقم ۷۸۰/۰۰۰ دلار در سال را به عنوان مزاد سبب شد. کتابخانه امریکا می‌توانست با بستن قرارداد با یک مؤسسه نشر دانشگاهی برای خدمات مربوط به مخارج اساسی، بسیاری از این هزینه‌های جاری را حذف کند و خود را از عمری طولانی و آرام زیر نظر تحریریه‌ای کوچک و هیئتی بدون پرداخت پول، مطمئن سازد. در آن صورت، ممکن بود بدون گردآوری وجوه بیشتر، سالانه حدود

۱/۰۰۰/۰۰۰ دلار به جریان نقدینگی دارایی‌های قابل ملاحظه کنونی‌اش بیفزاید.

بیست و پنج سال پس از آنکه نخستین بار ویلسون پیشنهاد خود را مطرح کرد و کتابخانه امریکا براساس آن ایجاد شد، در مراکز خرید زنجیره‌ای جای کمی برای جلد‌های مرتب و منظم آثار امرسون، جیمز، ملویل و نهایتاً حدود شصت تن دیگر از نویسندگان امریکایی موجود بود. حدود هزار کتابفروشی، که امیدوار بودم عنوان‌های مورد پسندتر را موجود داشته باشند، همگی دست به این کار زده، اما خود از بین رفته بودند. بنابراین با دوستی بازاریاب از دابل دی، که در آن وقت سرپرست کتاب‌های تایم - لایف^۱ بود ترتیبی دادم که دوره کتاب‌ها به صورت آونمان به فروش برسد. توفیق این تقلای ارسال مستقیم و فروش زیاد از طریق باشگاه کتاب نقد و بررسی نیویورک، بازار قابل ملاحظه‌ای برای این کتاب‌ها ایجاد کرد، اما این بازار از راه کتابفروشی‌های خرده پا دیگر قابل دسترسی نبود. اینترنت وجود داشت، اما امکانات تبلیغاتی‌اش هنوز قابل ملاحظه نبود. اگر کتابخانه امریکا ده سال بعد ارائه می‌شد، احتمالاً آن را روی شبکه جهانی وب^۲، یعنی جایگاه طبیعی آن تبلیغ می‌کردم و به فروش می‌رساندم.

فصل هشتم

دوران جدید

نخستین اشاره‌ام به اینکه چه چیز سرانجام به اینترنت منجر خواهد شد، در اواخر دهه ۱۹۵۰ روی داد، هنگامی که هنوز در دابل دی کار می‌کردم و نسخه‌ای از کتاب‌های انکر با عنوان استفاده انسانی از ابنای بشر^۱ نوشته نوربرت وینر^۲، استاد رشته مهندسی برق در دانشگاه ام. آی. تی را منتشر کردم. وینر نابغه خردسالی بود که در یازده سالگی وارد کالج تافتز^۳ شد و دکترای خود را در ریاضیات در هجده سالگی از دانشگاه هاروارد گرفت. مدت چهل سال در ام. آی. تی تدریس کرد، جایی که به عنوان

1. *The Human Use of Human Beings*

2. Norbert Wiener

3. Tufts College

فردی غیرعادی در آن شهرت یافت. اما این شهرت، گستردگی و چگونگی افکار او را وارونه جلوه داد، افکاری که از مؤلفه‌های قوی شاعرانه تشکیل یافته بود. وینر ناگهان در دهه ۱۹۵۰ به عنوان نویسنده کتابی پرفروش و باورنکردنی به نام سیرنیتیک^۱ معروف شد. این کتاب گفت‌وگویی کم و بیش فنی بود از آنچه بازخورد ساز و کارها نامیده می‌شود، هنگامی که در رایانه‌ها و در مغز انسان عمل می‌کنند. او باور نداشت که دو پدیده عیناً قابل قیاس هستند، اما معتقد بود می‌توانند نمونه‌ای باشند از راه‌های گوناگون خود اصلاحی نظام‌های بازخورد که به‌طور کلی محیط‌زیست نیز می‌تواند نمونه دیگری از آن شمرده شود. وینر در این کتاب پیامبرگونه شرح می‌داد که چگونه کلیدهای الکترونیکی روشن - خاموش در رایانه‌ها متغیرهای پیچیده را به سرعت محاسبه می‌کنند و چگونه چیزی مشابه رخ می‌دهد، مثلاً وقتی به شیئی در حال حرکت مانند توپ تنیس بر می‌خوریم. ما توپ را مستقیماً به دست نمی‌آوریم، اما به گونه‌ای فزاینده (در ثانیه‌هایی کوتاه) در پاسخ به نشانه‌های رقومی که از سیناپس‌های مغز ناشی می‌شود خطای خود در رسیدن و دریافت آن را محدود می‌کنیم. قیاسی مشابه که وینر در مکالماتش با من به کار می‌برد، قیاس مردی بود که با تیربار سر و کار دارد و هدف خود را در واکنش به نشانه‌های آری یا نه از داخل هواپیمای تجسسی تنظیم می‌کند.

وینر چیزهایی درباره تیربار می‌دانست. در سال‌های بین دو جنگ جهانی به او پیشنهاد شده بود برای ارتش سلاحی ضد هوایی بسازد که بر

1. Cybernetics

مبنای طراحی رایانه‌ای که او مشغول انجام آزمایش‌هایی برای تکوین آن بود، ساز و کاری رویش نصب شود. وینر صلح طلب بود، اما احساس می‌کرد متغیرهای فراوان دخیل در هدف‌گیری سلاح، از قبیل سرعت و مانورهای گریزنده هواپیمای دشمن، مسیر و سرعت باد، طراحی ساز و کار مورد هدف، عیب و ایراد ابزارها و غیره، برای آزمایش کلیدهای الکترونیکی با سرعت بالا که او طراحی کرده بود تا جانشین نظام‌های مکانیکی به کار رفته در وسایل رایانه‌ای ابتدایی آن دوران شود، فرصتی فراهم آورده بود. بعدها وقتی ارتش تصمیم گرفت از ابزار اسلحه‌گونه او اقتباس کند، وینر شکایت کرد که گمراهش کرده بودند. او نمی‌خواست کارش در جهت کشتار مردم مورد استفاده قرار گیرد. شکایتی تسلیم ارتش کرد، ولی نادیده انگاشته شد. چنین رویدادهایی موجب شد به شهرت غیرعادی وینر افزوده شود.

وینر عنوان کتاب پرفروش خود را، که دو هجای نخست آن از همان هنگام فراگیر شد و معنای خود را از دست داد، از واژه یونانی به معنای سکان‌دار ساخت. فکرش این بود که ساز و کارهای بازخوردی با تنظیم خودکار در جست‌وجوی موازنه، با سکان‌داری قابل قیاس است که دسته سکان خود را در واکنش به جریان هوا و آب، وزن و تعادل قایق و سایر متغیرهای غیرقابل پیش‌بینی تنظیم می‌کند. درس اخلاقی ضمنی برای محیط زیست این است که عمل نامناسب موجب بازتاب‌های ناخواسته خواهد شد: سکان‌داری که سکان را بیش از حد بچرخاند قایق را غرق خواهد کرد؛ شهری که هوایش مسموم گردد، بیمار می‌شود و خواهد مرد؛

جامعه یا فردی سخت‌گیر و انعطاف‌ناپذیر که نمی‌تواند اطلاعات جدید را پردازش کند، شکست خواهد خورد. وینر یکی از نخستین هواداران حفظ محیط زیست بود که هشدار داد طبیعت تا جایی می‌تواند در فشار قرار گیرد که فرصت داشته باشد به صورت نخست بازگردد. هشدار او درباره نظام‌های انعطاف‌ناپذیری که نمی‌توانند اطلاعات جدید را پردازش کنند، برایم استعاره‌ای شد در مسیر تمرکز بیش از حد بر بازار خرده‌فروشی کتاب و سانسور بی‌چون و چرایی که چنین بازاری بر روند خوداصلاحی گفت‌وگوهای بدون واسطه تحمیل می‌کند.

در کمبریج در انتظار ملاقات‌هایم با وینر بودم و شنیدن نظرش درباره اینکه ساز و کارهای بازخوردی الکترونیکی جدید که او در پیشبرد مداربندی‌اش کمک کرد، ممکن است به چه چیز رهنمون شوند. وینر مرد خنده‌رویی بود، گرد و قلنبه مانند توپ با دست‌ها و پاهایی که به نسبت هیکل‌اش خیلی کوتاه بودند. کت و شلواری سه تکه می‌پوشید که انگار تار و پودش از آهن بافته شده بود، کاری ویژه خیاطان بوستون در آن ایام. از ضعف شدید چشم رنج می‌برد و راهش را در صورتی می‌دید که سرش را بالا بگیرد و از پس عینک با شیشه ضخیم و قاب سیاهش بنگرد. در نتیجه هنگامی که در پردیس دانشگاه ام. آی. تی به سمت ناهارخوری قدم می‌زدیم، یعنی جایی که غذای نیمروزی همیشگی‌اش را، یک پاکت شیر و سیب زمینی به شکل چیپس سفارش می‌داد، مانند این بود که به سیاره‌های دور خیره شده است. به گونه‌ای وحشتناک حواس پرت بود. گفته می‌شود با ورود به کلاس‌های همکاران، وقتی مشغول تدریس بودند،

و نوشتن روی تخته سیاه و خط خطی کردن مطالب، آنان را عصبانی می‌کرد. اما رفتارهای عجیب و غریب‌اش کم‌اهمیت بودند. استعاره‌های قوی، کار نظری او را به جهان مرئی پیوند می‌داد، استعاره‌هایی که به سادگی از ذهنش می‌تراوید. برخلاف بسیاری از دانشمندان که جهان را با زبان ریاضیات تجسم می‌کنند وینر قادر بود که افکارش را با روشنی خارق‌العاده‌ای به زبان عادی بیان کند.

قانون دوم ترمودینامیک را نخستین بار در دهه ۱۹۵۰ از وینر شنیدیم که زوال نظام‌های بسته در طبیعت را اجتناب‌ناپذیر می‌دانست، به ویژه هنگامی که درجه حرارت آنها به گونه‌ای فزاینده طی زمان با محیط اطرافشان یکنواخت می‌شود. هیچ نکته مرموزی در این قانون وجود ندارد: آتشی که به آن سوخت افزوده نشود، خودش را می‌سوزاند تا تمام شود، و وقتی چنین شد، درجه حرارت خاکستر به زودی با محیط اطراف یکنواخت و غیرقابل تشخیص می‌شود. عین همین نکته درباره من رخ می‌دهد، هنگامی که دیگر نتوانم انرژی جذب کنم و به خاک تبدیل شوم. براساس این قانون، خاک و هوا هر دو سرانجام به مولکول‌هایی درهم تبدیل می‌شوند که به نوبه خود رو به زوال می‌گذارند تا تمام انرژی از نظام سرریز شود و درجه حرارت به شکل یکنواخت در آید. میزان این سیر رو به زوال، آنتروپی نامیده می‌شود. چون قانون دوم، پایان فرضی همه چیز را پیش‌بینی می‌کند، از جمله دنیای قاعدتاً پایان‌پذیر و همه خورشیدهای بی‌شمارش، آنتروپی به زودی در ذهن هاملت‌های پس از جنگ، هستی یافت و مظهري شد از آنچه تحلیل رفتگی زندگی دورافتاده‌شان در

امریکای دوردستی قلمداد می‌کردند که از منابع بیرونی حیات و سرزندگی بریده شده بود. در اصطلاح کیهان‌شناسی، این یکنواختی پایانی درجه حرارت، هنگامی که جهان انرژی غیرقابل جایگزین خود را به مصرف برساند، به "مرگ گرما" موسوم است و این اصطلاح نیز در دهه ۱۹۵۰ استعاره‌ای برای زندگی شد.

در اصطلاح الکترومغناطیسی که مورد علاقه وینر بود، آنتروپی همچنین میزانی برای زوال اطلاعات است. اطلاعات ارسال شده بر سیم یا از راه هوا هنگامی که نشانه‌ها ضعیف می‌شوند و به مرور زمان از هم می‌پاشند، به صورت پارازیت و سرانجام سکوت در می‌آیند، مگر اینکه نظام با انرژی تازه‌ای تغذیه شود. اما وینر شخصی خوشبین بود. در زمان بسیار طولانی مدت فرضی، وقتی دما یکسره در مرگ همه‌گیر گرما از حرارت بیافتد، جهان خواهد مرد. هر چند در عین حال، زندگی هست، زندگی که نظم و معنا ایجاد می‌کند. استعاره‌ای که وینر به کار می‌برد تا قانون دوم را مجسم کند، ماهی قزل‌آلایی بود که برخلاف مسیر رودخانه شنا می‌کرد تا تخم زندگی جدیدی را بریزد. تا زمانی که رودخانه به سوی دریا جریان دارد و هویت خود را همراه با دمای مشخص‌اش از دست می‌دهد، ماهی قزل‌آلا در مسیر بالا رفتن از نهر می‌جنگد، به گونه‌ای موقت مفاهیم نو، نظم نو و زندگی نو ایجاد می‌کند. اگرچه سرانجام به دریا بازمی‌گردد و می‌میرد، نبردش مظهری است از پیروزی زودگذر زندگی، هنر و اخلاقیات بر نیروی عظیم به صف درآمده در برابر آن. ماهی قزل‌آلا قهرمان وینر بود.

یک روز وقتی در ناهارخوری نشسته بودیم، یعنی جایی که معمولاً در آن گفت‌وگو می‌کردیم، وینر پیش‌بینی کرد که در یک دهه یا کمتر، رایانه‌ها که در آن ایام دستگاه‌هایی به اندازه یک اتاق بودند، بسیار کوچک ساخته می‌شوند، مانند وسایل ترانزیستوری که جانشین چراغ‌های خلأ شدند. این دستگاه‌های کوچک شده - او کف دستش را بالا آورد تا اندازه نهایی آنها را نشان دهد - از راه بی‌سیم یا خطوط تلفن به کتابخانه‌ها و سایر منابع اطلاعاتی متصل خواهند بود تا هر کس که روی زمین زندگی می‌کند، در عالم نظر، به همه داده‌ها دسترسی داشته باشد مگر مقدار محدودی از آن، در چرخه بازخورد فراگیر، که همواره خود را تصحیح می‌کند و روزآمد می‌سازد. او گفت، دانشمندان مجبور نخواهند بود ماه‌ها یا سال‌ها انتظار بکشند تا مجلات، مقالات آنان را به چاپ رسانند یا مفسران به آنها پاسخ دهند، بلکه می‌توانند با هم‌تایان خود فوراً ارتباط برقرار سازند. فراتر از این، دیکتاتورها و سانسورچی‌ها بیش از این نخواهند توانست جریان اطلاعات را کنترل کنند. منابع مرجع می‌توانند به صورت رقومی ذخیره شوند و مطالب جدید به آنها اضافه شود و داده‌های مربوط به روز، به هنگام نیاز، بازیابی گردد. او پیش‌بینی کرد کتاب‌های مرجع که همان هنگام انتشار، اطلاعات کهنه ارائه می‌دهند، بیش از این به شکل جلد‌های صحافی شده تهیه نمی‌گردند، بلکه از راه اطلاعات جدید بانک‌های مرکزی داده‌ها به روز نگه‌داشته می‌شوند. او پیش خود لوحه‌های رنگ باخته‌ای از نقشه‌ها، از دوران باستان گرفته تا دوران جدید را تجسم می‌کرد که می‌توان بر آنها جابه‌جایی انسان‌ها و صعود و سقوط

تمدن‌ها را ردیابی کرد.

آنچه وینر پیش‌بینی می‌کرد سمیناری بدون واسطه و آزاد بود که به گمانم مردم سالاری آرمانی می‌آمد. او نسبت به طبیعت انسان خوش‌بین‌تر از من بود. فکر می‌کرد نظام بازخوردی جهانی ممکن است جامعه‌ای خودبه‌خود اصلاح‌پذیر به وجود آورد. من فکر می‌کردم آن نظام نشانه‌ای است از تشدید برخورد بین نیروهای سازنده و مخرب درون طبیعت انسان، ولی ترجیح می‌دادیم درباره این تفاوت‌های صرفاً درونی و عاطفی نیاندیشیم. هنوز اصطلاح‌های "اینترنت" و "حذف واسطه" ساخته نشده بود. اصطلاح دوم از سوی نسل بعد در ام. آی. تی باب روز شد. اما وینر جوهره آنها را با بینش و شوقی ویژه پیش‌بینی کرده بود. این آینده‌بینی را مانند داستان‌های علمی تخیلی رد کردم. یکی دیگر از افکار آن روز وینر را نیز نپذیرفتم و آن این بود که ابنای بشر مانند هر مجموعه دیگری از اطلاعات می‌توانند رمزگذاری شوند، سپس این رمزها به سرعت نور به صورت الکترونیکی انتقال یابند و در انتهای دیگری رمزگشایی گردند. به این ترتیب ما می‌توانیم ورای منظومه شمسی سفر کنیم. البته در عمل دل‌مشغولی نویسندگان داستان‌های علمی تخیلی را فراهم کرد. اما نباید درباره نگرش او نسبت به رایانه‌های به هم پیوسته آن‌قدر بی‌اعتنا می‌بودم. اینها سرانجام به شکل شبکه جهانی وب و برای تمرکز بیش از حد بر بازار خرده‌فروشی کتاب، که به زودی تمام ذهن مرا به خود مشغول کرده بود، راه حلی ارائه می‌داد. فراتر از آن، با توصیف ابنای بشر به عنوان بسته‌های اطلاعات، که در انزوا فرو می‌پاشند، وینر استعاره‌ای از ارزش

ضدآنتروپی عمل دوسویه، به عنوان منبعی برای نوسازی فرهنگی، ارائه می‌داد.

کوتاهی‌ام در جدی نگرفتن پیش‌بینی‌های وینر نشان‌دهنده محدودیت‌های نگرشم بر جهان آن ایام بود و همچنین نگرش دوستان روشنفکر که به گونه‌ای فزاینده در موضوعات مربوط به جنگ سرد غرق شده بودند و حس می‌کردند سرنوشت تمدن غرب به جایگاه آنان در مقالاتشان برای نقد پارتیزان و گفت‌وگویشان در مهمانی‌های شام وابسته است. برخلاف این دوستان، من هیچ‌گاه به سوسیالیسم گرایش پیدا نکردم، زیرا نگرشی فوق‌خوش‌بینانه درباره طبیعت انسان و پاسخی ناپخته به پرسش‌های بی‌جواب را مسلم فرض می‌کند. هرچند با مارکسیست‌ها موافق بودم که تحولات فن‌آورانه - آنچه مارکس تحولات در اشکال مربوط به تولید می‌دانست - موجب تحولاتی در شعور و آگاهی می‌گردند. به عنوان مثال، فن‌آوری‌های جدید صنعتی در اوایل قرن نوزدهم، موجب دگرگونی ارتباط بین صنعت‌گران و اربابان‌شان شدند که دیگر به عنوان همکار با یکدیگر کار نمی‌کردند، بلکه به طبقات متمایز کارگران و کارفرمایان تبدیل شدند که در تضاد به سر می‌بردند. پیش‌بینی مارکس مبنی بر اینکه هوشیاری این طبقه جدید به انقلاب منجر خواهد شد، و سرانجام بهشت کارگران در پی خواهد بود، یعنی برداشتی آرزومندانه از الهامات و مکاشفات مسیحیت که به نظرم احمقانه می‌رسید. اما عقیده او درباره اینکه فن‌آوری‌های جدید در فرهنگ‌ها دگرگونی ایجاد خواهند نمود، به نظر درست می‌آمد، حتی اگر خیال‌پردازی‌های

انقلابی‌اش این‌گونه نبود. حروف چاپی متحرک، سرانجام پیامدهای فرهنگی فراوانی داشت و در دهه ۱۹۵۰ فرهنگ ادبی، بیش از پیش دگرگونی ایجاد کرد و این به وسیله فن‌آوری ناشی از تحریکات داخلی بود که به مهاجرت به حاشیه شهرها، قد برافراشتن کتابفروشی‌های زنجیره‌ای و برتری کتاب‌های پرفروش تجارتنی به بهای موجودی‌های بزرگ و نامتعادل انجامید. باید به این نکته توجه می‌کردم که وینر مشغول توصیف تغییر بسیار ژرف‌تر فن‌آوری در مقایسه با همه اینها بود، اما تحت تأثیر و فریفته دوستان نیویورکی‌ام بودم. از آنجا که وینر یکی از ما نبود، پیش‌بینی‌هایش به نظر غیرواقعی می‌آمد و آنها را نادیده می‌انگاشتم.

وقتی کتابخانه امریکا در نیمه دهه هشتاد منتشر شد، وینر در گذشته بود و پیش‌بینی‌هایش مانند خاطره‌ای مربوط به گذشته دور بود. کم‌کم درباره اینترنت و شرکت‌هایی با نام کامپو - سرو^۱ و پرو دیگی^۲ چیزهایی از همکاران جوان‌تر در رندم هاوس می‌شنیدم، اما کاربردشان در زمینه کار و کسب کتاب به ذهنم نمی‌رسید. چنانچه از این احتمالات آگاه می‌شدم، ممکن بود طرح بعدی‌ام به گونه‌ای متفاوت و شاید به‌طوری وحشتناک درآید.

چند کتابفروشی مستقل درجه یک که به اندازه کافی قدرتمند بودند که تا نیمه دهه ۱۹۸۰ دوام بیاورند، آخرین اعضای گونه‌ای محسوب می‌شدند که با انقراض مواجه بود. الیوت بی در سیاتل^۳، پاولز در پورتلند^۴،

1. Compu-Serve

2. Prodigy

3. Elliott Bay in Seattle

4. Powell's in Portland

بوک سوپ و داتون در لس آنجلس^۱، بلاک اوک و کدی در منطقه خلیج^۲، بوکز اند کو در کورال گابلز^۳، کلویزیوم در نیویورک^۴، اسکویر بوکز در آکسفورد، می‌سی‌سی‌پی^۵، واندرفول فورث شایر بوکز در منچستر، ورمونت^۶، فعال بودند و به خوبی در مناطق محل استقرار خود ریشه داشتند، ولی افزوده شدن بر تعدادشان محتمل نبود. در این گروه، بارزترین شان دنورز تاتردکاور^۷ بود که فضای بیش از دوازده هزار متری مربوط به خرده‌فروشی آن در نیمه دهه ۱۹۸۰، وقتی که از آنجا بازدید کردم، مشتمل بر بیش از ۱۰۰/۰۰۰ عنوان در زمینه‌های گوناگون بود. قسمت قابل ملاحظه آن شامل تمام عنوان‌های موجود در بازار در موضوعی ویژه بود، برخی عنوان‌ها گاه به اندازه‌ای پیچیده و مبهم بودند که غیرممکن بود تصور شود برای چه اشخاصی نوشته شده‌اند. کسانی که کتاب را فقط ورق می‌زنند و به آن نگاهی می‌اندازند، می‌توانستند به عنوان سرگرمی روی کاناپه‌ها و مبل‌های راحت بنشینند و به مطالعه بپردازند و کارکنان باهوش از نظر دور می‌ماندند تا صدایشان کنند. بخش مربوط به کودکان مانند فضای مدرسه‌ای بود که در یک اتاق جمع شده باشد، محلی که بچه‌ها با سنین و اندازه‌های مختلف روی چهارپایه‌ها یا

-
1. Book Soup and Dutton's in Los Angeles
 2. Black Oak and Cody's in the Bay Area
 3. Books and Co. in Coral Gables
 4. Coliseum in New York
 5. Square Books in Oxford, Mississippi
 6. The Wonderful Northshire Books in Manchester, Vermont
 7. Denver's Tattered Cover

روی زمین نشسته بودند و مطالعه می‌کردند. دنور هیچ‌گاه تا آن حد شهری اهل کتاب نبود، اما تاتردکاور در مدتی حدود بیست سال، از کتابفروشی معمولی کنار خیابان و با نامی محجوبانه، به یکی از بزرگ‌ترین کتابفروشی‌های جهان تبدیل شده بود و بازاری برای کتاب ایجاد کرده بود که هیچ‌گاه قبل از آن در دنور وجود نداشت و قابل تصور نبود.

تاتردکاور نشان داد که مخاطبان بالقوه زیادی برای تعداد بی‌شمار کتاب‌های مربوط به فهرست‌های قدیمی وجود داشتند که در آن زمان در مراکز خرید یافت نمی‌شدند و در آن وقت ناشران توان خود را برای موجود نگه داشتن انتشاراتشان در بازار به گونه‌ای فزاینده از دست می‌دادند. علاوه بر این، دنور نمونه شهری در غرب بدون جمعیت زیاد دانشگاهی است و مانند شهرهایی چون سانفرانسیسکو و بوستون به کتاب‌زدگی شهرت ندارد. در عجب بودم که اگر تاتردکاور در دنور رونق پیدا کرده بود، چرا موفقیت آن نمی‌توانست در سایر شهرها تکرار شود. دلیل آن روشن و واضح بود. مالک تاتردکاور بازاریاب نابغه‌ای بود که فروش کتاب را در مقایسه با سایر کالاهای پر سودتر، که دیگر بازاریابان با تجربه سرگرم آن هستند، برگزیده بود. صرف چنین نبوغی درباره کتاب غیرمعمول است. چند هفته بعد، هنگام بازدید از فروشگاه اصلی بوردرز در آن آرپور^۱، دریافتم دلیل دیگری نیز وجود دارد مبنی بر اینکه چنان فروشگاه‌هایی ممکن باشد تحت شرایط ویژه محلی رونق پیدا کنند.

بوردرز به دلیل موقعیت دانشگاهی، در مقایسه با تاتردکاور ظاهر

1. Ann Arbor

علمی تری ارائه می‌داد، اما مقوله‌های موضوعی‌اش به همان تنوع و فهرست موجودی‌اش نیز حدوداً به همان اندازه جامع بود. برخلاف تاتردکاور، بوردرز قفسه‌های انباشته از کتاب‌های پرفروش جاری را در معرض دید نمی‌گذاشت. اما روی قفسه کوچکی نزدیک در ورودی منتخبی از عنوان‌های هفته، جدید یا قدیمی پرابهام و جاری را، که کارکنان تصور می‌کردند ممکن است مورد توجه و علاقه مشتریان باشد، به نمایش می‌گذاشت. جز این، همه موجودی به شکلی که عطف کتاب‌ها در معرض دید بود، روی هزارها متر قفسه چیده شده بودند. جو گیل^۱، مدیر کتابفروشی که مرا به قسمت‌های مختلف می‌برد، می‌توانست با چشمان بسته عنوانی را از بین همه این کتاب‌ها بیابد. تاتردکاور تأثیر نمایشگاه کتاب افسانه‌ای را القا می‌کرد که در آن هر کتابی در جهان می‌تواند به سادگی با بیان نام نویسنده‌اش بازیابی شود، اما بوردرز مانند کتابخانه خصوصی افسانه‌ای رازآمیزی بود که تمام دانش جهان را یکجا بلعیده باشد.

همراه دوست اهل کتابم مورت زوکرمن^۲ که دست بر قضا در حرفه معاملات املاک مشغول کار بود، از بوردرز بازدید کردم. فکر می‌کردم آیا می‌شود فروشگاهی مانند بوردرز یا تاتردکاور در نیویورک باز کرد، یعنی جایی که از ده سال پیش که کتابفروشی خیابان هشتم تعطیل شده بود، نمونه قابل مقایسه‌ای وجود نداشت. برای این منظور اگر می‌خواستیم با مورت به دنور برویم، باید شب در آنجا می‌ماندیم. سفر نیم‌روزه به آن آرپور

1. Joe Gable

2. Mort Zuckerman

پاسخ پرسشمان را می‌داد. وقتی تام بوردرز^۱ گفت به فضای بیشتری احتیاج داشته اما از عهده پرداخت اجاره محلی برنیامده است که آن اواخر تخلیه شده و در گوشه همان ساختمان خودش قرار گرفته و شخص دیگری مالک آن بوده است، جواب سؤال‌اتمان را گرفتیم. آنچه تام بیان داشت، همان موضوع آشنای چیزی در قبال چیز دیگر، بین اجاره و میزان موجودی بود، یعنی میزان بالای اجاره نیازمند فروش بالا و فروش بالا نیازمند در اختیار داشتن عنوان‌های پرفروش است. طبیعت فهرست موجودی تام این را برایش غیرممکن می‌ساخت که بتواند ما به ازای درخواستی برای فضای اضافی گران‌قیمت را بپردازد. از وضع مالی تاتردکاور چیزی نمی‌دانستم، اما دنور هنگام بازدیدی که داشتیم در وضعیت رکود معاملات املاک بود. تاتردکاور تقریباً یک و نیم کیلومتر خارج از مرکز تجارتی شهر در فروشگاه بزرگ مستقلی قرار داشت و مسلماً مبلغ پرداختی اجاره‌اش یا آنچه بوردرز می‌پرداخت با رقم‌های مرسوم در نیویورک، قابل مقایسه نبود. این نکته موجب می‌شد موجودی‌های مفصلی که داشتند قابل درک باشد.

چشم‌انداز نگهداری و اداره موجودی‌های کلان در مکان‌های گران‌قیمت نیویورک و استخدام کارمندان با حقوق بالای مرسوم در نیویورک، مورت و مرا از پی‌گیری فکرمان منصرف کرد. حس کردیم نمونه‌هایی با اجاره‌بهای سنگین، مانند تاتردکاور و بوردرز در شهرهای بزرگ، به طور عمده در فروشگاه‌های مراکز خرید، توسعه خواهند یافت و

1. Tom Borders

این به میزان فروشی بستگی دارد که با موجودی‌های گسترده که با سرعتی کم در حال جابه‌جایی‌اند، در تضاد است. علاوه بر این، ما خرده‌فروش نبودیم و اداره کتابفروشی کوچک برایمان جذابیتی نداشت. در عوض تصمیم گرفتم کتابفروشی مجازی ایجاد کنم. تاتردکاور یا بوردرزی به شکل فهرست مکاتبه‌ای مستقیم، راهنمایی با شرح کوتاه از هزاران عنوان کتاب مربوط به فهرست‌های قدیمی که می‌شد با خط تلفن ویژه و بدون هزینه سفارش داد. نتیجه آن یک سال بعد فهرست برای خوانندگان^۱ بود که فهرستی دو هزار صفحه‌ای از بیش از چهل هزار عنوان را تشکیل می‌داد و می‌توانست راهنمایی به ضخامت حدود هشت سانت بشود.

فهرست برای خوانندگان مانند کتاب‌های انکر و نقد و بررسی کتاب نیویورک برای مخاطبان مورد نظر، گویا و واضح بود و نسخه‌های آن به قیمت ۲۵ دلار به سرعت به فروش رفت. رایانه‌مان را به رایانه عمده‌فروشی سراسری متصل کرده بودیم که از صورت موجودی‌های همه جانبه‌اش، سفارش‌ها را طی بیست و چهار ساعت انجام می‌دادیم و به زودی دریافتیم که بازار جهانی گسترده بالقوه‌ای برای کتاب‌های مربوط به فهرست‌های قدیمی گوناگون وجود دارد که در مراکز خرید یافت نمی‌شدند و فقط در چند فروشگاه مستقل بزرگ در خدمت بازارهای محلی موجود بودند و اغلب امریکاییان به آنها دسترسی نداشتند. در ابتدا چنین به نظر آمد که فهرست برای خوانندگان، کتابفروشی بدون دیوار

1. The Reader's Catalog

جهان گستری بشود که عنوان‌های متعدد و گسترده‌ای را سرانجام به تمام زبان‌ها ارائه دهد: در واقع آن چیزی که شرکت آمازون^۱ شده است. اما محاسباتم اشتباه بود. انتظار داشتم فهرست بتواند به نحوی سودآور روی ۴۰ درصد مابه‌التفاوت موجود بین آنچه ما به عمده‌فروش پرداختیم و آنچه به حساب مشتری گذاشتیم عمل کند، با در نظر گرفتن هزینه حمل و نقل که آن را هم مشتری پرداخته بود. اما اشتباه می‌کردم. با اینکه سفارش‌ها را به محض اینکه کتاب‌ها از عمده‌فروش به انبارمان می‌رسید ارسال می‌کردیم، هزینه حمل، حقوق کارکنان، و رایانه و هزینه‌های مربوط به کارت اعتباری بیش از آن بود که برایش بودجه در نظر گرفته بودم. انتظار داشتم همچنان که کسب و کار رونق می‌گیرد، این هزینه‌ها به عنوان درصدی از فروش کاهش یابد. در عوض، هنگامی که به تعداد کارمندان افزودیم تا فروش بیشتر را به عهده بگیرند، دریافتیم که سود ناخالصی که به دست می‌آوریم به قدر کفایت نیست و این به چگونگی رونق کسب و کار ارتباط ندارد، زیرا از امتیاز پرداخت فوری از سوی مشتریان و سی روز مهلت برای پرداخت به مسئول تدارکاتمان بهره‌مند بودیم و به گونه‌ای فزاینده به صورت مستقیم به ناشران سفارش می‌دادیم که تخفیف‌های قابل ملاحظه‌تر می‌دادند.

مشکل به حجم و میزان کار ارتباط نداشت، بلکه به ساختار مربوط بود. با اینکه مجموعه‌ای نگهداری نمی‌کردیم، ساختمانی برای خرده‌فروشی یا افرادی به عنوان فروشنده نداشتیم و پیش‌پرداخت دریافت می‌کردیم،

1. Amazon.com

۲۵ یا ۳۰ دلاری که حد متوسط سفارش بود به اندازه کافی سود ناخالص تولید نمی‌کرد که هزینه حمل آن را جبران کند و هیچ مهم نبود که کسب و کار چقدر وسعت یافته، زیرا هرچه کارمان بیشتر رونق می‌یافت، برای ارائه خدمت به مشتریانمان که در مکان‌های مختلف مستقر بودند، به زیرساخت‌های بیشتری نیاز داشتیم. گرفتاری که با آن روبه‌رو بودم وضع دشوار مالک دراگ‌استوری در شهری کوچک را به یادم آورد که ضمن فیلمی کوتاه نمایش داده شد که در دهه ۱۹۳۰ تهیه شده و بازیگر آن دابلیو. سی. فیلدز^۱ بود. فیلدز برای از میدان به در بردن و حذف سایر دراگ‌استورهای شهر، اعلام کرد که شب و روز به‌طور مجانی تمام اجناس را در منزل تحویل می‌دهد. خوشحال از برنامه‌ای که در نظر داشت، خط تلفنی راه‌اندازی کرد و ضمن اینکه دست‌هایش را به هم می‌مالید در انتظار نخستین سفارش نشست. به زودی تلفن به صدا درآمد و می‌شد صدایی را شنید که چیزی شبیه این دستورات را تکرار می‌کرد: «به سمت چپ به طرف خیابان اصلی بپیچید و پانزده کیلومتر جلو بروید، سپس به راست بپیچید و گذرگاه به سمت جنگل را آن‌قدر به جلو روید تا به یک نهر برسید...» و بعد فیلدز با صدایی سرشار از تعجب پرسید: «و تمام سفارش شما فقط یک تمبر دوسنتی است؟» جنبه اقتصادی ارائه خدمات در ارتباط با کالاهای ارزان قیمت از زمان فیلدز تاکنون تغییر نکرده است. در عین حال مشکل دیگری نیز بروز کرد که آن را هم پیش‌بینی نکرده بودم. در نیمه دهه ۱۹۸۰ مراکز خرید زنجیره‌ای با محدودیت‌هایی در

1. W. C. Fields

گسترششان و اشتیاق مالکان اصلیشان مواجه شده بودند. در ۱۹۸۴ کمارت^۱، والدن^۲ را خرید، و در ۱۹۸۶ بارنز اند نوبل بی دالتون را خریداری کرد. صاحبان جدید نه تنها دریافتند که محل‌های تازه به شکل فزاینده‌ای از سود جزیی برخوردارند، بلکه به این توجه کردند که فروش در فروشگاه‌های با سابقه به گونه‌ای رو به کاهش گذاشته که پایداری رشد سالانه مورد انتظار سرمایه‌گذاران، میسر نیست. در همین حال تاتردکاور و سایر فروشگاه‌های مستقل نشان دادند که موجودی‌های گسترده از فهرست‌های قدیمی موجب توجه مشتریان به فروشگاه بزرگ متکی به خود می‌شود که گاه در هر سی سانت مربع هزینه‌ای کمتر از همان مقدار فضا در مراکز خرید با اجاره بالا را دارد. بر این اساس، مالکان زنجیره والدن به قصد همانندسازی در سراسر کشور، بوردرز را به دست آوردند، در حالی که در ۱۹۸۹ بارنز اند نوبل، بوک استاپ را خریداری کرد، زنجیره‌ای از فروشگاه‌های بزرگ در جنوب، همسان سوپرمارکت‌ها. این، مبنای زنجیره فروشگاه‌های بزرگ بارنز اند نوبل شد. از دیدگاه نویسندگان و خوانندگان، این فروشگاه‌های بزرگ با موجودی‌های نسبتاً زیاد، پیشرفتی در برابر فروشگاه‌های مراکز خرید محسوب می‌شدند. اما جنگ قیمت‌ها، که فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای بلافاصله درگیر آن شدند، به این معنا بود که خوانندگان اینک می‌توانستند عنوان‌هایی را بیابند که از فهرست برای خوانندگان می‌خواستند تا آنها را با تخفیف از زنجیره‌ها، سفارش دهند. فهرست که سود ناخالص‌اش در ابتدا نیز رضایت‌بخش نبود، نمی‌توانست

1. Kmart

2. Walden

در برابر چنین رقابتی دوام آورد. سرانجام سرمایه‌گذاران دریافتند که فروشگاه‌های بزرگ نمی‌توانند به جنگ تخفیف‌ها ادامه دهند. در فصل اول سال ۲۰۰۰ قیمت سهام آنان که به مدت چند ماه پایین آمده بود، بیش از پیش سقوط کرد.

سرمایه‌گذاران ممکن بود هنگامی که فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای به سرعت گسترش می‌یافتند و جای محدود آنها که ویژه کتاب باشد می‌توانست با کالایی دیگر پر شود، بیشتر ناامید گردند و با همان محدودیت‌های توسعه در آینده روبه‌رو شوند که پیشینیان آنان در مراکز خرید به دلیل محدود شدن فزاینده فضای موجود، با آن روبه‌رو بودند. در عین حال بسیاری از این فروشگاه‌های بزرگ که از نظر جا در تنگنا بودند، موجودی‌های خود را محدودتر کردند و مانند فروشگاه‌های مراکز خرید، به کتاب‌های پرفروش جاری و پاره‌ای از ویرایش‌های تبلیغاتی عنوان‌هایی که خود منتشر کرده بودند، اهمیت بیشتری دادند. به گمانم تأکید اصلی آنان اغلب به بهای موجودی قوی فهرست کتاب‌های قدیمی بود. این نکته، آنان را در مقایسه با خرده‌فروشان اینترنت، در موقعیت ضرر و زیان قرار داد و دلیل سومی برای سرمایه‌گذاران فراهم کرد تا پا به فرار گذارند. قابلیت اجرایی فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای که از سوی خرده‌فروشان اینترنتی در فشارند، سؤال‌برانگیز است، زیرا در آینده با چالش‌های الکترونیکی جدی‌تر نیز روبه‌رو هستند که در آن نویسندگان و خوانندگان از راه الکترونیکی به یکدیگر مرتبط می‌شوند. در عین حال زنجیره‌ها که به دنبال این هستند تا سود ناخالص بی‌ثبات خود را بهبود

بخشند، فشار فزاینده‌ای بر ناشران وارد می‌آورند تا روی کتاب‌های پرفروش بالقوه حساب کنند و انگیزه‌ای فراهم آورند که با تخفیف‌های افزون‌تر برابری کند. ناشران و کتابفروشان چنین رقص مرگی را انتخاب نکردند، اما هیچ‌یک از طرفین نمی‌توانند از آغوش یکدیگر بگریزند.

وقتی در نیمه دهه ۱۹۸۰، فکر فهرست برای خوانندگان را در سر می‌پروراندیم، با پرودیگی ترتیب تلاش زود هنگام و ناموفق را دادم که بتوانیم خدمات خرید اینترنتی به وجود آوریم تا ویژگی‌های آن را مشخص کنیم. اگرچه تدبیر پرودیگی این بود که به مرکز خریدی مجازی تبدیل شود. مهندسانی که آن را ایجاد کردند، متوجه این نکته نشدند که فهرست قدیمی، نقطه قوت فهرست برای خوانندگان بود و اینکه امتیاز اینترنت بر خرده‌فروشان سنتی، توانایی آن در عرضه نامحدود موجودی‌های غیرمعمول است که در خدمت سلیقه‌های گوناگون هستند. پرودیگی به شکلی نابخردانه فهرست برای خوانندگان را صرفاً برای ارتقای کتاب‌های پرفروش به کار گرفت و این تجربه طبق انتظار با شکست مواجه شد.

در همان حال ناشران انفرادی مشغول ایجاد پایگاه‌های وب مربوط به خود بودند، اما درباره چگونگی استفاده از آن فقط افکاری مبهم در سر داشتند و نتیجه از اهمیت چندانی برخوردار نبود. ناشران از فروش عنوان‌های خود به گونه‌ای مستقیم به مصرف‌کنندگان، در رقابت با کتابفروشان خرده‌پا، حتی با کل قیمت ناراضی بودند، زیرا بسیار کمتر از هنگام تخفیف‌های رقابتی بود. فراتر از این، خوانندگان به خرید کتابی از

رندم هاوس یا هارپر کالینز دیگر علاقه‌مند نبودند، همان‌گونه که سینماورها به تماشای فیلمی از پارامونت یا فاکس، دیگر میل نداشتند. تجربه ناشران درباره پایگاه‌های وب بن‌بستی پرخرج بود. همان‌گونه که موفقیت تاتردکاور نشان داد، خوانندگان صورت موجودی واحد و فراگیری می‌خواستند که از بین آن کتاب‌های مورد نظرشان را انتخاب کنند.

آمازون از راه ارائه چنین صورت موجودی روی پایگاه وب ویژه خود یک دهه پس از اینکه پرودگی در اجرای همین کار برای فهرست برای خوانندگان شکست خورد، از عهده برآوردن این نیاز برآمد. اما آمازون خیلی زود به مشکل ساختاری ناکافی بودن سود ناخالص پرداخت که فهرست برای خوانندگان با آن روبه‌رو بود و با آنچه موجب نگرانی دابلیو. سی. فیلدز گردید، وقتی از او خواسته شد تمبری دوستی بفروشد، مواجه شد. فراتر از این، آمازون مجبور بود برای رقابت با پایگاه‌های وب، درگیر شکست قیمت‌ها شود که زیان‌آور بود و بر اثر امکان مقایسه قیمت در هر لحظه روی وب، گریزی از آن نبود. آمازون تمبر دوستی را با ۲۰ درصد تخفیف می‌فروخت.

ری هدرمن^۱، ناشر نقد و بررسی کتاب نیویورک که سرپرستی فهرست برای خوانندگان را به عهده گرفته بود، در بهار ۱۹۹۷ ویرایش دوم را منتشر کرده بود. او و من ایجاد پایگاه وبی را برای ویرایش جدید در نظر داشتیم، اما این فکر را کنار گذاشتیم، زیرا مدیر بازرگانی ری به ما نشان داد که اینترنت مشکل بنیادی سود ناخالص ناکافی را حل نخواهد کرد، مشکلی

1. Rea Hederman

که تلاش قبلی‌ام برای به اجرا در آوردن فهرست به شکل کتابفروشی مجازی را با شکست روبه‌رو کرد. در عوض تصمیم گرفتیم حق استفاده از فهرست روزآمد، که شرح مختصری از هر کتاب را نیز داشت، به یکی از خرده‌فروشان اینترنتی موجود به مزایده بگذاریم. آمازون و بارنز اند نوبل داوطلبان پیشگام بودند. در آوریل با جف بزوس^۱ پدیدآورنده آمازون در آپارتمانم در نیویورک ملاقات کردیم. ما با بزوس صمیمی بودیم. به او گفتیم چنانچه مزایده را ببرد، خوشحال می‌شویم با او کار کنیم، اما نتایج نخستین تلاشم را برای فروش کتاب از فهرست برای خوانندگان با استفاده از یک خط تلفن مجانی و پیش‌بینی‌های بدتر از آن، که از سوی مدیر بازرگانی ری صورت گرفته بود، درباره اینکه اگر اکنون به سوی اینترنت پیش رویم چه خواهد شد، نیز به او خاطرنشان کردیم. بزوس این مطالب را کنار گذاشت و گفت براساس پیش‌بینی‌هایش، می‌تواند هزینه‌های ثابت را تا هنگام رسیدن فروش به ۲۰۰ میلیون دلار جبران کند. بزوس مانند من، هنگامی که یک دهه پیش به فهرست برای خوانندگان فکر می‌کردم، به این نکته توجه نکرد که متعهد به اجرای الگوی تجاری نادرستی شده است که در آن هزینه‌ها به نسبت فروش بالاتر خواهد بود، در حالی که سود ناخالص زیر فشار مداوم تخفیف‌های رقابتی و هزینه‌های بالای خدمات، باقی خواهد ماند.

آمازون سه سال پس از این ملاقات حدود ۹۰۰ میلیون دلار زیان دیده بود، عملکردی که شاید برای شرکت‌هایی که کارشان خبر از آینده‌ای

1. Jeff Bezos

خوب می‌دهد و در اقتصاد فوق‌العاده فعال امروزی شروع به کار کرده‌اند، قابل چشم‌پوشی باشد، اما برای آنچه در اصل خرده‌فروشی کتاب با کالاهای جنبی در زمینه موسیقی، اسباب‌بازی، ابزارهای الکترونیکی، اقلام مربوط به دراگ‌استور و مانند اینها بود، زیانی فاجعه‌بار به شمار می‌رود. تجارت الکترونیکی از قواعد مربوط به حسابداری قیمت تمام شده معاف نیست. فروشگاه‌های سیرز^۱ و وال مارت^۲ از لحاظ ساختاری وقتی شروع به کار کردند، به نظر مانند خرده‌فروشی‌های کوچک بودند و سودآوری خود را همگام با توسعه و رشدشان به دست آوردند. مشکلات اساسی خرده‌فروشان رایانه‌ای، در مقابل، جدایی ناپذیرند و با گذشت زمان کنار گذاشته نمی‌شوند. تجارت رایانه‌ای، معاملات بدون واسطه بین تولیدکننده و مصرف‌کننده را تشویق می‌کند. از دلال و واسطه به عنوان رد و نشان از فن‌آوری‌های قدیمی، بیزار است و نقدینگی آنها را در کام خود می‌بلعد. در ۱۹۹۹ رقیب عمده آمازون یعنی بارنز اند نوبل روی فروش ۲۰۲ میلیون دلاری خود، ۱۰۲ میلیون دلار ضرر داد، مرحله‌ای که در آن بزوس به ری هدرمن و من گفته بود که در نظر داشت رکورد بشکنند، و این در حالی بود که خود آمازون ۷۱۹ میلیون دلار روی فروش ۱/۶۳ میلیارد دلاری‌اش زیان دیده بود. آمازون اعلام خبر زیان ۱۹۹۹ را با خبر خوبی درهم آمیخت و آن اینکه تجارت فروش کتاب آن حتی در فصل بعدی نیز رکوردشکن خواهد بود، اما ممکن بود این پیشگویی سبب شود به جای اینکه کل جریان نقدینگی افزایش یابد، در تخصیص دوباره هزینه‌های

1. Sears

2. Wal-Mart

جاری، سایر خط‌های تولید با سود ناخالص پایین، از کتاب پیشی گیرند. شاید آمازون در کسب و کار دیگری توسعه یابد، مثلاً کارگزاری برای انواع گوناگونی از کالاها و خدمات، یا واسطه‌ای تبلیغاتی بشود، شاید پخش‌کننده رایانه‌ای متن‌های الکترونیکی گردد. هنگامی که زیان‌ها افزایش می‌یافت، صحبت "وارد آمدن فشار بر پایگاه مشتری‌هایش" مطرح می‌شد، زبان ویژه‌ای برای فروش حق دستیابی به میلیون‌ها مشتری به فروشندگان سایر تولیدات. اما خریداران کتاب آمازون ممکن است به اندازه مساوی به سایر تولیدات علاقه‌مند نباشند، در حالی که خرده‌فروشان وابسته به آمازون با همان سود ناخالص پایینی روبه‌رو خواهند بود که خود آمازون بدان گرفتار شده است. آمازون مانند داروخانه فیلدز^۱ از طریق فروش کالا و ارائه خدمات با ضرر و زیان، پایگاه مشتری به دست آورده است. اما پایگاه مشتری‌اش بی‌ثبات است و چنانچه خرده‌فروشی دیگر، خدمات بهتر با قیمت‌های پایین‌تر ارائه دهد، یا چنانچه خود آمازون به این نتیجه برسد که بیش از این قادر نیست از مشتریانی حمایت کند که متقاضی کالاها یا خدماتی هستند که در ازای آن پول درخواست نمی‌شود، بی‌درنگ آن را رها می‌کنند.

برای افراد بسیاری در این صنعت در ۱۹۹۸ روشن بود که آمازون نمی‌تواند بر مشکلات اساسی چیره شود که به شکست فهرست برای خوانندگان منجر شد. اما راه چاره‌ای امکان‌پذیر بود. اگر ناشران

1. Field's pharmacy

کنسرسیومی^۱ برای فروش مستقیم کتاب‌هایشان به خوانندگان از راه اینترنت تشکیل می‌دادند، منطق بازاریابی اینترنت که در آن وجود واسطه زاید است، مورد تقدیر قرار می‌گرفت و مشکل ناکافی بودن سود ناخالص رفع می‌گردید. آنچه در ذهن داشتم کنسرسیومی بود که به روی همه ناشران، شامل قدیمی و جدید، بزرگ و کوچک، با شرایط مساوی باز باشد. این کنسرسیوم فهرستی یکی شده با شرحی از همه عنوان‌ها ایجاد می‌کرد و انبارهایی در اختیار داشت که در آنجا کتاب‌های ناشران گوناگون بسته بندی می‌شدند و به شکل مستقیم به خریداران اینترنتی ارسال می‌گردیدند. حذف کلی فروشان و خرده‌فروشان به ناشران تشکیل دهنده کنسرسیوم اجازه می‌داد قیمت‌ها را برای مصرف‌کننده پایین‌تر بیاورند، حق تألیف‌های بیشتری به نویسندگان بپردازند و سودهای ناخالص خود را بالاتر ببرند. کتاب به اندازه‌ای به‌طور مستقیم از سوی کنسرسیوم به مصرف‌کنندگان فروخته می‌شود که مشکل برگشتی‌ها از انبارهای خرده‌فروشان نیز منتفی می‌گردد.

مفهوم چنین کنسرسیومی ساده بود. اما معلوم شد که به مرحله عمل در آوردن آن غیرممکن است. هرچند دیر یا زود اینترنت ایجاد چنین کنسرسیومی را اجتناب‌ناپذیر کرد، مدیران شرکت‌های ادغام شده که این فکر را با آنان در میان گذاشتم، اشتیاقی نشان ندادند، جف بزوس نیز وقتی پیشنهاد کردم راه حل مشکل او درباره سود ناخالص ناکافی ممکن است با تبدیل آمازون از خرده‌فروشی به واسطه حل گردد، به گونه‌ای که

۱. ائتلاف کوتاه مدت چند شرکت

سفارش‌ها را در برابر مبلغی به کنسرسیوم ارجاع دهد، البته به شرط اینکه کنسرسیومی تشکیل یابد، اشتیاقی از خود نشان نداد.

مخالفتی که بی‌درنگ از سوی ناشرانی مطرح می‌شد که نقشه‌ام را با آنان در میان می‌گذاشتم، واکنش احتمالی خرده‌فروشان بود، اما سایر موانع کمتر مشهود و احتمالاً بیشتر تعیین‌کننده بودند. این مدیران ماورای بحار، خود ناشر کتاب نبودند و تمرکززدایی صنعت امریکا و بازار خرده‌فروشی آن را تجربه نکرده بودند. آنان که ساده دل‌تر بودند، دل‌مشغولی‌شان کتاب‌های پرفروش بود و ارزش کتاب‌های فهرست قدیمی را کم برآورد می‌کردند. فکر و ذکر همگی آنان درگیر هدایت کشتی‌های منسوخ و بی‌ارزشی بود که اخیراً به دست آورده بودند، کشتی‌های بادبانی قدیمی ثبت نشده در آب‌های ناشناخته. با اینکه کنسرسیوم ناشران تدبیری آشکار بود، به لحاظ تاکتیکی جرئت و زیرکی لرد نلسون^۱ را نیاز داشت. برای مثال، ضدحمله‌ای از سوی کتابفروشان اجتناب‌ناپذیر بود، اما کنسرسیوم می‌توانست چنین استدلال کند که فروش مستقیم از جانب ناشران، فراتر از سهم بازار مربوط به خرده‌فروشی رایانه‌ای نخواهد رفت، یعنی بیش از آنچه آمازون و بارنز اند نوبل در همان هنگام کسب کرده‌اند. از سوی دیگر، کنسرسیوم فروش کتاب رایانه‌ای را کار و کسبی قابل اجرا می‌سازد، کار و کسبی که آمازون و رقبای اینترنتی‌اش می‌توانستند به گونه‌ای سودآور به عنوان واسطه عمل نمایند. اما مانورهای زیرکانه، انتظار بیش از اندازه از مدیرانی بود که بیش

1. Lord Nelson

از حد با بادبان‌های وصله‌دار کار کرده بودند، شکاف‌ها را بسته بودند و آرزو کرده بودند در حالی که بندر قابل رؤیت بود، از روی عرشه پرتاب نشوند. فن‌آوری‌های جدید شالوده مناسب به وجود می‌آورند. فهرستی جهانی و رقومی شده از عنوان‌ها که شرح مختصری از هر یک آورده باشد و بتواند به شکل‌های گوناگون از رایانه استخراج شود، مبنایی سازنده برای فروش کتاب از راه اینترنت است. ماشین‌هایی نیز وجود دارند که می‌توانند به شکلی قابل اعتماد و ارزان هر بار کتابی را در مکان‌های دور براساس درخواست مشتری چاپ کنند. این فن‌آوری‌های جدید به اعتقاد من، مانعی برای کتابفروشی‌ها ایجاد نمی‌کند. فروشگاه‌هایی مانند تاتر دکاور و نورث شایر یا شعبه‌های فروشگاه‌های زنجیره‌ای که برقرار مانده‌اند، رونق و توسعه می‌یابند، به همان دلایلی که سینماها به رغم وجود تلویزیون و نوارهای ویدئو رونق یافتند. فن‌آوری‌های جدید، گذشته را نمی‌زدایند، بلکه بر مبنای آن ساخته می‌شوند.

تاریخ قدیم ایست همتن^۱ از فروشنده‌ای دوره گرد و خوش صدا به نام میسون لاک ویمز^۲ یاد می‌کند که زمانی واعظ بود و هنوز خود را کشیش می‌نامید. در روزی زمستانی که از مرگ رییس جمهور واشنگتن در ۱۷۹۹ مدتی نگذشته بود، ویمز با طبلی که به پشت خود بسته بود به سوی این دهکده واقع در لانگ آیلند^۳ رفت. دهکده از سطح سواد بالایی برخوردار

1. East Hampton

2. Mason Locke Weems

3. Long Island

بود. او زیر یکی از درختان نارون بزرگی ایستاد که موجب سبز و خرمی آنجا شده بود، طبل را از خود جدا کرد، بعد از چند بار کوفتن و نواختن آن، توجه عده‌ای را جلب کرد. احتمالاً یکی از اهالی فیلادلفیا به نام جان اورمراد^۱ که در کار چاپ بود و گاه به عنوان کتابفروش به دوره گردی می‌رفت، به ویمز گفته بود که ایست همتن بازار خوبی برای کتابی است که در نظر داشت درباره جورج واشنگتن بنویسد. سال پیش از آن، ویمز و اورمراد به کار گرفته شده بودند تا آبونمان کتاب پنج جلدی زندگی واشنگتن، نوشته جان مارشال^۲، سومین قاضی دیوان عالی و همکار حقوقدانش بوشراد واشنگتن^۳، برادرزاده محبوب رییس جمهور را به فروش برسانند. اورمراد موظف شده بود در ایالت‌های شمالی فعالیت کند و ویمز در جنوب بر طبل کاسبی بکوبد، جنوبی که مخالف حکومت فدرال بود و می‌شد امید بسیار کمتری به آن بست. اینک ویمز به شمال و به ایست همتن طرفدار حکومت فدرال آمده بود تا مشتریانی برای آبونمان کتاب خودش پیدا کند که بیشتر به جنبه داستانی زندگی واشنگتن و درخت گیلاس و تبر کوچک و پرتاب سکه در راپاهانوک^۴ می‌پرداخت.

ویمز در دهکده سبز ایست همتن احتیاج به ناشری نداشت تا کتابش را به فروش برساند. او خود کتابش را معرفی کرد و درباره آن تبلیغ نمود و به فروش رساند و هزینه‌های تمام شده و سود حاصل را مستقیماً از خوانندگانی به دست می‌آورد که سرانجام کتابش را از پست دریافت

1. John Ormrod

2. John Marshall

3. Bushrod Washington

4. Rappahanock

می کردند و می خواندند. شاید ویمز بر کمک این خوانندگان در امر ویرایش نیز متکی بود و کتابش را به گونه ای می آراست که آنان می پسندیدند وقتی ویمز به ایست همتن رفت، صنعت نشر در ایالات متحده هنوز متولد نشده بود. در شهرها و شهرک های مهم چاپخانه دارانی وجود داشتند، اما ایست همتن کتابفروش نداشت. در آن ایام بسیاری از نویسندگان مانند ویمز خودشان کتاب هایشان را به فروش می رساندند. براساس آنچه مارشال به عنوان زندگینامه نویس آورده، ویمز داستانسرایی بود که می توانست مخاطبان را با ویولن یا طبل به خوبی جلب کند. اگر نویسندگان توان ایجاد کششی را نداشتند که ویمز ایجاد می کرد، ترتیبی می دادند که دیگران این کار را برایشان انجام دهند، همان گونه که جان مارشال و بوشراد واشنگتن یک ناشر روزنامه طرفدار حکومت فدرال را در ریچموند استخدام کردند تا این اقدام را برایشان انجام دهد و او به نوبه خود اورمراد و ویمز را به کار گرفت تا به میدان بروند.

به زودی نویسندگان و خوانندگان خواهند توانست دوباره در یک دهکده سبز جهان گستر با یکدیگر ملاقات کنند، جایی که نویسندگان باردیگر بتوانند بر طبلشان بکوبند یا کسی مانند ویمز را استخدام کنند تا برایشان طبل کسب و کار را به صدا در آورد. داستانسرایان آینده و خوانندگانشان می توانند به هنگام فراغت از راه شبکه جهانی وب به هم مرتبط شوند و مفصل صحبت کنند. نویسندگان کتاب های آشپزی، باغبانی، راهنماهای منطقه ای، و سایر کتاب های مرجع و راهنماها می توانند، اگر علاقه مند باشند، به گونه ای فعال متن های مورد نظر خود را

با خوانندگان آینده‌شان در میان بگذارند، همان‌گونه که احتمالاً ویمز این کار را کرد. بنابراین شاید شاعران و سایر داستان‌سرایان در انتهای این روند دریابند که خریدارانی که از راه نشانی پست الکترونیکی‌شان برای آنان قابل شناسایی هستند، در انتظار اثر پایان یافته به شکل چاپ شده یا الکترونیکی یا نوآوری‌های آینده بر سر می‌برند. اما کتاب‌های راهنما، فهرست‌ها، سالنماها و غیره که تا منتشر می‌شوند اطلاعاتشان کهنه شده است، هیچ‌گاه لازم نیست به چاپ برسند. در عوض اطلاعات مربوط به آنها می‌تواند پیوسته روزآمد شود و هرگاه نیاز بود به شکل الکترونیکی باز یابی گردد.

بهترین تبلیغ برای هر کتاب کلام شفاهی است. دهکده سبز جهانی برای این منظور گستره نامحدودی ارائه می‌دهد. اما وب فراتر از عرصه‌ای خواهد بود که کتاب‌ها از آن ارتقاء یابند و به فروش برسند. برخی کتاب‌ها روی وب به گونه‌ای دو سویه با یکدیگر ترکیب خواهند شد و پاره‌ای دیگر گردآوری و تنظیمی از منابع خواهند بود که به صورت الکترونیکی در یک بسته یا به شکل تجدید نظرهای ادواری ارسال خواهند گردید. به کارکنانی که به محل‌های کار جدید در سیاتل^۱، نایروبی^۲، تایپه^۳، یا پوککیپی^۴ منتقل شده‌اند، می‌توان از راه شرکت‌هایشان اطلاعات گردآوری شده از میان چندین منبع ارائه کرد تا پرسش‌های احتمالی درباره وضعیت محلی، تاریخ و تسهیلات را پاسخگو باشد و نیز به پایگاه وبی دسترسی

1. Seattle

2. Nairobi

3. Taipei

4. Poughkeepsie

داشته باشند که سؤالات بیشتر را پاسخ دهد. برنامه‌های درسی دو سویه را می‌توان از پایگاهی واحد برای شاگردان در محل‌های دور فرستاد. به همین ترتیب توصیه‌های پزشکی، حقوقی و مالی خطاب به کاربران مشخص به شکل دوسویه قابل ارسال است. برای تاریخ نگاران و سایر پژوهشگران، دورنمای پژوهش چند بُعدی فریبنده است. با کتاب‌هایی که بیش از این برای تمام عمر اسیر شیرازه‌هایی ثابت و محکم نخواهند بود، فرصت‌هایی پایان‌ناپذیر برای ایجاد تولیدات تازه، مفید و سودآور از سوی ناشران اینترنتی پدید خواهد آمد. وب برای والت ویتمن و ویرایش‌های پیوسته در تغییرش از اوراق چمن بسیار مطلوب است. برای تئودور درایزر و ولادیمیر نابوکوف که از ناشران سخت‌گیر و جاهل به ستوه آمده بودند نیز می‌توانست همین‌گونه باشد، همچنین برای نویسندگان ناراضی در اتحاد جماهیر شوروی سابق، و نیز برای همتایان آنان تحت حکومت‌های استبدادی امروز، این‌گونه خواهد بود.

نیازهای معاملاتی خرده‌فروشان کتاب جزو بیدادگری‌های بی‌شماری خواهد بود که شبکه جهانی وب باید بر آن چیره شود. بر قفسه‌های تا بی‌نهایت قابل گسترش شبکه جهانی وب، فضای کافی برای گونه‌های نامحدود کتاب به شکل مجازی وجود دارد که در صورت نیاز بتوان آنها را چاپ کرد یا از راه وسایل ماشین خوان دستی یا ابزار مشابه تکثیر نمود. اختراع حروف چاپی متحرک فرصت‌هایی برای نویسندگان فراهم آورد که در زمان گوتنبرگ قابل پیش‌بینی نبود. موقعیت‌هایی که در آینده نزدیک در انتظار نویسندگان و خوانندگان آنان قرار خواهد داشت، به گونه‌ای

غیرقابل سنجش فراوان تر خواهد بود.

موانع تحمیل شده بر سر راه میان خوانندگان و نویسندگان از بین خواهند رفت، موانعی از جانب رویه سنتی نشر یعنی نظامی بدیهه گو که طی نسل ها از نوسان ها و بن بست های فن آوری های منسوخ انباشته شده است. دهکده سبز جهانی بهشت نخواهد بود، بلکه مانند سرنوشت و محیط اجتماعی مان از هنگامی که خودکامگی عقیدتی قدرت خود را با ویران کردن برج بابل تک زبانه نشان داد، لگام گسیخته، چند شکل و چند زبانه خواهد بود. نویسندگان از آن پس علیه اعتراضات بُت های محلی بی شمار و نایبان آنان فی البداهه برج های ناقص فراوان خودشان را ایجاد کرده اند - فضاهاى باز در جنگل، مکان های تجاری در آتن، سردابه ها در رم، دیوار نوشته ها روی دیوار سیاهچال ها، نارضایتی در اردوگاه های سبیری - و از این پس نیز با گستره بی مانند شبکه جهانی وب، چنین خواهند کرد. از این رو زمینه های محکم برای خوشبینی وجود دارد. قابلیت ذهنی منتقدانه ای که مفاهیم را از میان بی نظمی انتخاب می کند بخشی از توانایی های غریزی ماست، و استعداد خدادادی برای آفرینش و بازآفرینی تمدن ها و مقررات آنها بدون دستورالعمل هایی از خارج نیز به همین ترتیب است. ابنای بشر نبوغی برای یافتن راه خود، آفریدن کالاها، ایجاد بازارهای منظم، تشخیص کیفیت و تعیین ارزش دارند. این قابلیت ذهنی می تواند بدیهی پنداشته شود و دلیلی وجود ندارد که بیم داشته باشیم گوناگونی حیرت انگیز شبکه جهانی وب آن را شکست دهد. در واقع تنوع وب این قابلیت ها را تقویت خواهد کرد، یا حداقل تجربه نوع بشر

اجازه می‌دهد که چنین امیدی داشته باشیم.

روشن نیست که آیا ناشران با چنین فرصتی که ایجاد شده با دوراندیشی خود را هماهنگ خواهند کرد یا آن را به دیگران واگذار خواهند نمود. آنچه واضح است اینکه وظایف ناشران روی شبکه جهانی وب می‌تواند به چند وظیفه اساسی محدود شود: حمایت ویرایشی، تبلیغات، طراحی، رقومی کردن و تأمین بودجه. برای چنین وظایفی، اندازه، امتیازی ایجاد نمی‌کند و چه بسا وسعت زیاد مایه دردسر نیز باشد. گمان من این است که واحدهای نشر در آینده کوچک خواهند بود، گرچه ممکن است به منبع مالی خاصی مرتبط باشند. تا اندازه‌ای که نویسندگان، محتوای ذهن خود را به گونه‌ای مستقیم از راه وب به ذهن خوانندگانشان ارائه می‌دهند، همان‌گونه که استفن کینگ انجام داده است، بخشی از کارهای باقی‌مانده نشر، مانند بازاریابی، فروش، حمل و نقل و انبار، به انضمام مکاتبات و کارهای اداری مربوطه و بازدهی کم، می‌تواند به حداقل برسد و به شرکت‌های تخصصی واگذار شود. بنابراین، نشر کتاب ممکن است بار دیگر صنعتی کوچک سرشار از تنوع، تشکیل یافته از واحدهای مستقل خلاق یا چیزی شبیه به آن بشود و اینک دلیل این باور وجود دارد.

نمايه

آپدايك، جان ۱۳۵ - ۱۳۶	استالينيسم ۱۲۸ - ۱۳۰، ۱۳۹
آدم رذل ۶۰، ۶۳، ۶۵	استايرون، ويليام ۵۹
آدوبان، جان ۱۱۱	استاين، گرتروڊ ۱۰۹، ۱۱۸
آر. سي. ا. ۲۳، ۲۴، ۴۹، ۵۱، ۹۹	استروس، جين ۳۱ - ۳۲
۱۰۵، ۱۰۱	استري هورن، بيلي ۷۷
آرنت، هانا ۱۲۸	استور، جان جاكوب ۱۱۳
آرئلڊ، متيو ۲۶	استيونز، والاس ۳۴، ۱۰۹، ۱۱۴،
آرنو، پيتر ۶۱	۱۱۶
آروين، نيوتن ۱۴۲	استيونسون، آڊلي ۷۷
آودن، دابليو. اچ ۲۱، ۳۴، ۶۶ - ۶۷،	اسكرايبنر ۱۰۹
۱۳۵	آش، تيموتي گارتون ۱۳۷
آيزنهاور، دوايت ۷۷	اشبري، جان ۶۶
اپستايين، باربارا ۱۵	الزورث، وتيني ۱۳۳
ادونس، انتشارات ۵۱	الينگتون، دوک ۷۷
ارسکايين، آلبرت ۹۹ - ۱۰۰	اليسين، رالف ۲۲، ۳۴

- الیوت، تی. اس. ۲۰، ۶۱-۶۲، ۶۷، ۱۱۰
 بالانتین ۲۷
 بالدوین، جیمز ۱۳۵
 باتلر، کتابخانه ۷۰، ۷۳
 ام تی وی ۲۷
 انتشارات الکترونیکی رقومی ۴۰
 انتشارات گراد ۹۴
 باندی، مک جورج ۱۴۸، ۱۵۳
 برادسکی، ژوزف ۱۵۴
 برتلزمان ۲۷، ۹۴
 برنتانو ۷۸، ۱۱۹
 برنت، جان ۱۲۵
 برنستاین، باب ۹۹، ۱۰۵
 بروکز، ون ویک ۱۱۷، ۱۴۲
 بوروما، یان ۱۳۷
 بزوس، جف ۱۸۰-۱۸۱، ۱۸۳
 بکت، ساموئل ۹۵، ۹۷
 بلک، داگلاس ۹۳
 بنتام ۲۷
 بوردرز، تام ۱۷۲
 بوردرز ۳۱، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۷۶
 بوروز، ادوین جی ۱۱۴، ۱۱۶
 به سوی ایستگاه فنلاند (ویلسون)
 ۷۸، ۸۶
 بی. دالتون ۱۲۱، ۱۷۶
 پارامونت، استودیو ۲۷، ۱۷۹
 پارکر، دروتی ۶۱
 انجمن زبان جدید ۱۴۵، ۱۴۸-۱۴۹
 اندرسون، کوانتین ۱۴۲
 اوبریان، جفری ۱۳۷
 اوتیس، مایکل ۳۷
 اوراق چمن (ویتمن) ۵۱، ۱۸۹
 اورمراد، جان ۱۸۶-۱۸۷
 اونیل، اوجین ۳۴، ۶۱
 اوهارا، جان ۲۲، ۳۴
 اوهارا، فرانک ۶۶
 ایروونیک، واشنگتن ۱۱۵، ۱۱۸
 اینگرام ۴۵
 بارت، ویل ۱۲۸
 بار دیگر آتش (بالدوین) ۱۳۵
 بارنزاند نوبل ۳۱-۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸
 ۴۰، ۴۲
 بارنز، جونا ۶۱
 باشگاه‌های جان رید ۱۲۸
 باشگاه‌های کتاب ۵۵-۵۷

- پانتئون ۲۷
پانکاز میشرا ۱۳۷
پاوند، ازرا ۶۲، ۱۰۹
پَتر، والتر ۶۹
پرلمان، اس. جی ۶۱
پروست، مارسل ۶۷، ۱۰۹
پریچت، وی. اس. ۱۳۵
پل، آرتور ۶۴
پلوتارک ۷۳
پله یاد ۱۴۳ - ۱۴۴
پنین (نابوکوف) ۹۲
پوشکین، الکساندر ۶۷، ۹۰
تاتردکاور ۱۶۹ - ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹،
۱۸۵
تاتوم، آرت ۷۷
تایم، وارنر ۳۹
تراژدی امریکایی (درایزر) ۸۵
ترمودینامیک، قانون دوم ۱۶۳ - ۱۶۴
ترهیون، آلبرت پیسون ۱۳۸
تریلینگ، لیونل ۱۲۸، ۱۴۲
تواین، مارک ۱۱۸، ۱۴۷
توربر، جیمز ۱۳۷
تورگینف، ایوان ۶۷
توکلاس، آلیس ۱۱۸
تولستوی، لِئو ۶۷
جمعیت تنها (رایزمن) ۷۶
جنگ سرد ۷۶، ۷۷، ۱۲۹، ۱۶۷
جویس، جیمز ۲۰، ۶۱، ۱۰۹
جیکوبز، جین ۱۱۹
چمبرز، ویتاگر ۷۲
خاطرات ناحیه هکت (ویلسون) ۸۸
خانه درستی پارما (استاندال) ۶۲ - ۶۴،
۷۹
خواهر گری (درایزر) ۸۴، ۹۳
دابل دی ۵، ۲۷، ۵۵ - ۵۸، ۶۰، ۶۳،
۶۵، ۶۷ - ۶۸، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۳،
۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۲، ۹۴ - ۹۵، ۹۹،
۱۱۷، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۵۹
داتن، گروه ۲۷
داردیس، تام ۶۵
داستانسرایان، فن آوری های ۶، ۱۱،
۱۳، ۱۸۷ - ۱۸۸
داستایوسکی، فتودور ۶۷
دافی، جو ۱۴۹ - ۱۵۱
دانت، الگیری ۴۷، ۷۰ - ۷۲
داونی، هری ۷۴، ۷۸

- درایزر، تشودور ۶۱، ۸۴-۸۶، ۹۲، ۱۸۹
- دست رنگز (آودن) ۲۱
- دیکنز، چارلز ۵۱، ۱۱۵
- دنای بسیار بزرگ (وارنر) ۱۱۶
- دویی، فرد ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۲
- دی کاپریو، لئوناردو ۳۸
- راجرز، ریچارد ۱۰۷
- راست، بارنی ۹۴-۹۷، ۱۵۱
- راو، فیلیپ ۱۳۷
- رایزمن، دیوید ۷۶
- رندم هاوس ۶، ۲۰، ۲۱-۲۳، ۲۷
- ۳۰، ۳۲-۳۵، ۳۹، ۴۱، ۴۹، ۵۱
- ۵۵، ۶۱، ۷۴، ۸۰، ۹۷-۱۰۲، ۱۰۴
- ۱۰۶، ۱۱۰-۱۱۱، ۱۱۷-۱۱۹
- ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۶۸، ۱۷۹
- رنسام، جان کراو ۶۷
- ریچاردز، آی.ا. ۶۷
- زبان نوشتاری ۱۲
- زوکرم، مورت ۱۷۱
- ژید، آندره ۷۹، ۱۰۹
- ساوترن، تری ۲۱
- سایمن اند شوستر ۲۳، ۲۷، ۳۹، ۴۱
- ۴۶، ۵۰، ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۷
- سرف، بنت ۲۰، ۳۳، ۶۲، ۷۴، ۹۷
- ۹۸، ۱۱۸
- سنت مارتینز ۲۷
- سوانسون، آرنولد ۷۸
- سیا (سازمان اطلاعات و جاسوسی
امریکا) ۱۲۲، ۱۲۴-۱۲۶
- سیرنیک (واینر) ۱۶۰
- سیلورز، رابرت ۱۵، ۱۳۱، ۱۳۳
- شاتاک، راجر ۱۳۵
- شبکه جهانی وب ۶، ۴۴، ۴۸، ۵۴
- ۱۲۵، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۸۷، ۱۸۹
- ۱۹۰-۱۹۱
- شکسپیر، ویلیام ۵۱، ۶۹، ۷۰، ۷۲
- شلزینگر، آرتور، جونیور ۱۴۴
- صنف ادبی ۵۵
- فارار، اشتراکس اند جیروکس ۲۷، ۳۵
- فاکنر، ویلیام ۲۵، ۲۹، ۳۴، ۶۱، ۶۷
- ۹۹-۱۰۱، ۱۰۹
- فراست، رابرت ۶۷
- فروید، زیگموند ۶۱، ۱۱۰
- فریدمن، لیلیان ۷۸، ۸۰
- فهرست برای خوانندگان ۵، ۱۷۳

- ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲
فیتز جرالده، اف. اسکات ۱۴۲
فیتز جرالده، الا ۷۸، ۱۱۰
فیلدز، دابلیو. سی ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۲
فیلیپس، ویلیام ۱۳۷
قانون بین‌المللی حق پدیدآورنده
(کپی رایت) ۱۱۵
قطورس (آپدایک) ۱۳۵
کاسنر، کوین ۳۸
کافکا، فرانس ۳۳، ۶۷
کالمن، چستر ۶۶
کامز تاک، آنتونی ۱۱۶
کامو، آلبر ۳۴
کاوارد، نوئل ۶۰-۶۱
کاولی، مالکوم ۱۰۰
کتابخانه کلاسیک لوئب ۱۵۳
کتابخانه جدید امریکایی ۹۶
کتاب‌های انکر ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۷۵-
۷۶، ۷۸-۸۱، ۸۳، ۸۶، ۹۳-۹۴،
۱۲۷، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۷۳
کتاب‌های پنگوئن ۲۷، ۶۸، ۹۶
کتاب‌های تایم-لایف ۱۵۷
کراون ۲۷
کریچتون، مایکل ۳۶-۳۷، ۵۰
کرین، هارت ۶۱
کزین، آلفرد ۱۳۵، ۱۴۲
کلاوسن، کلارا ۵۷-۵۸
کلریج، ساموئل تیلور ۷۰
کلمبیا، کالج ۱۵، ۸۲
کلنسی، تام ۳۶-۳۸، ۴۹
کلوفر، دونالد ۶۲، ۹۸
کُن - تیکی (هایردال) ۵۹
کندی، جان اف ۱۴۴
کندی، راجر ۱۴۸
کنراد، ژوزف ۵۷، ۷۹
کوپر، جیمز فنیمر ۱۱۸
کونتز، دین ۳۶، ۵۰
کهرای جاوید (ویندسور) ۱۱۸
کیپلینگ، رودیارد ۵۷
کیتس، جان ۷۰
کینگ، استفن ۳۶-۳۷، ۴۱، ۴۶،
۵۰، ۱۹۱
گات لیب، رابرت ۴۰
گتلیب، رابرت ۱۵
گریشام، جان ۳۶، ۵۰
گرین برگ، کلمنت ۱۲۸

- گوتم (بوروز و والاس) ۱۱۴
 گوتنبرگ ۱۹، ۱۱۱، ۱۸۹
 گوری، ادوارد ۷۹، ۸۱
 گولد، مایک ۶۱
 گیسل، تدسوس (دکتر سوس) ۲۱، ۳۴
 لانگ منز، پیرسن ۲۷
 لاورنس، دی. اچ ۷۸، ۱۰۹، ۱۴۲
 لایحه قانونی جی یک ۷۶، ۱۴۱
 لوئل، رابرت ۱۲۸، ۱۳۱-۱۳۴
 لوئیس، وایندهام ۶۲
 لوک مناند ۱۳۷
 لولیتا (نابوکوف) ۸۷-۸۹، ۹۲-۹۳، ۹۵
 لین، آلن ۹۶-۹۷
 لیورایت، هوراس ۲۰، ۶۱-۶۵، ۸۵، ۹۵
 مارشال، طرح ۷۶
 مان، توماس ۲۶، ۳۴
 مانک، تلونیوس ۲۲، ۷۷
 مرتون، توماس ۷۲
 مرداک، روپرت ۲۷
 مرد تشکیلات (وایت) ۷۶
- مرد خردگرنز (بارت) ۱۲۸
 مرسر، مابل ۷۸
 مرگ و زندگی شهرهای بزرگ
 امریکایی (جیکوبز) ۱۱۸
 مکاولی، توماس بابینگتون ۱۱۴
 مک دونالد، دوایت ۱۲۸، ۱۳۵
 مک کارتی، ژوزف ۲۹
 مک کارتی، مری ۱۲۸
 مک کورمیک، کن ۵۸، ۷۸
 مک میلان ۱۱۰
 موآم، سامرست ۵۷
 مورگان (استروس) ۳۱
 مورگان، جی. پی ۴۹
 موقوفات ملی برای علوم انسانی ۱۴۵
 -۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۴
 مونکریف، سی. ک. اسکات ۶۴
 متیسن، اف. او ۱۴۲
 میشنر، جیمز ۳۴
 میلر، پری ۱۴۲
 نابوکوف، دیمیتری ۸۹-۹۰
 نابوکوف، ورا ۸۹-۹۱
 نابوکوف، ولادیمیر ۷، ۸۹-۹۲، ۱۵۴، ۱۸۹

- ناف، الفرد ۱۵، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۳۳، ۱۱۲، ۴۹
- ناف، بلانش ۱۰۶
- نشر دانشگاه هاروارد ۱۵۳
- نقد و بررسی انکر ۹۲
- نقد و بررسی پارتیزان ۱۲۸، ۱۳۲ -
- ۱۶۷، ۱۳۷، ۱۳۳
- نقد و بررسی کتاب نیویورک ۵، ۱۵، ۵۶، ۱۰۵، ۱۳۲، ۱۳۵ - ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۷۳، ۱۷۹
- نوریس، فرانک ۸۳، ۸۴
- نیکسون، ریچارد ۹۱
- نیمه شب در باغ خوبی و بدی ۱۲۴
- نیومن، فیلیس ۱۰۶
- وارول، اندی ۲۲
- واشنگتن، بوشراد ۱۸۶ - ۱۸۷
- واشنگتن، جورج ۱۸۶
- والاس، مایک ۳۷ - ۳۸، ۴۰، ۴۲
- والدن بوکز ۱۲۱
- وایت، دابیلو. اچ ۳۵
- وینر، نوربرت ۱۵۹
- وست، ناتانائل ۶۱
- ویاکام ۲۷
- ویتمن، والت ۵۱، ۶۷، ۱۸۹
- ویلارد، ساختمان قدیمی ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۴، ۴۱، ۴۴، ۴۶
- ویلبور، ریچارد ۱۳۵
- ویلسون، ادموند ۶۷، ۷۸، ۸۶ - ۸۷، ۱۳۴، ۱۴۲
- ویلسون، النا ۸۷
- ویلسون، هلن ۸۷
- ویلنتز، الی ۶۸
- ویلنتز، تد ۶۸
- ویلیامز، رابین ۳۸
- ویمز، میسون لاک ۱۸۵
- ویندسور، کتلین ۱۱۸
- هارپر ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۴ - ۱۱۶
- هارپر کالینز ۲۷، ۱۷۹
- هارت، لورنز ۱۰۷
- هارت، ماس ۳۴
- هاردویک، الیزابت ۱۲۸، ۱۳۱ - ۱۳۳
- هارکورت، بریس ۱۱۰
- هاوس هلد وردز ۵۱
- هایدگر، مارتین ۴۸
- هچت، بن ۶۱، ۶۳، ۶۵
- هدرمن، ری ۱۷۹، ۱۸۱

۲۰۰ کار و کسب کتاب

همینگوی، ارنست ۶۱

هولتزبرینک ۲۷

هیس، آلجر ۷۲

یادداشت‌های امریکایی (دیکنز) ۱۱۵

یوجین اُنین (پوشکین) ۹۰

یولیسز (جوئیس) ۶۲، ۲۶